

تقانتنا

بدرود
با
زمستان



جلوه‌یی از همبستگی ملت ایران



تهران پیشاپیش مردم
ایران،
تهران نخستین قربانی را
به ملت ایران تقدیم
میدارد،
بمب‌های حقیر و آلوده
استعمار به دیدار عظیم
مردم تهران رونق
می‌بخشد...

صدها هزار نفر،
نمایندهٔ میلیون‌ها انسان،
انسان ایرانی،
انسان سرافراز،
انسانی که پرچم صلح و
انسانیت را در خاورمیانه
پرچم دسایس استعمار
بدوش میکشد،
دیدار در میدان سپه،



شاهزاد قرمز محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شهرزاد قرمز ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می‌آید و حتی در خود هندوستان باسانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پندشان را تا کنون هیچ نوع جای خارجی اقباع نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود.



محصول ممتاز ممتاز
بهاره ایران ۵۰۰
بهاره هندوستان ۴۰۰
بهره هندوستان ۳۰۰
بهره هندوستان ۲۰۰
بهره هندوستان ۱۰۰
بهره هندوستان ۵۰





تظاهرات عظیم ملی

روز سه‌شنبه ۱۵ اسفند ماه تظاهرات عظیم ملی با شرکت طبقات مختلف مردم تهران برگزار شد. برترتاز مصور این تظاهرات بزرگ را در این شماره ملاحظه می‌مایید:



روی جلد: پدرو با زمستان



کناورزان: خنده پیروزی، پایان تظاهرات، قطعنامه صادر شده است، مردان سالخورده که دهسال آزادی را قدر می‌شناسند، خنده سیاسی بر لب دارند.



تظاهرات همبستگی ملت ایران علیه هرگونه تهاجم استعماری، علیه همه دشمنان درونی و بیرونی جامعه ایرانی، نمودار تردید ناپذیر خشم ملت ایران علیه استعمار و گماشتگان شتاخته‌شده آنان به‌شمار می‌آید.

شرکت‌کنندگان در این تظاهرات اعلام داشتند که جملگی در راه دفاع از استقلال و عظمت میهن کهنسال خود آماده‌اند تا آخرین قطره‌های خون خود را فدا کنند. این عزم ملی را دشمنان ملت ایران نباید دست‌کم گیرند که اگر ضرورت افتد نیروهای عظیم‌تر و خروشان‌تر به حرکت در خواهد آمد. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات هرگونه خرابکاری، هرج و مرج طلبی، هرگونه تروریسم را وسیله‌ی برای تضعیف مناسبات دمکراتیک اجتماعی و بسود استعمار و گماشتگان مفلوک آنان دانستند و عزم راسخ خود را برای خفه کردن نطفه تروریسم، رسواساختن شیوه‌هایی که استعمار می‌تواند دستاویزی برای ایجاد تقاطق در جامعه ایران کند، به‌شمار آوردند.

شرکت‌کنندگان در این تظاهرات که در عین ابراز مخالفت خود با همه دسایس استعماری بیمان خود را با رهبر انقلاب ایران برای به‌ثمر رسانیدن آرمان‌های انقلاب سپید و زنده نگه‌داشتن مشعل وطن خواهی تجدید می‌کردند، خواهان آن بودند که خائنان و خرابکاران داخلی و مزدوران استعمار بی‌کمترین گذشت مجازات شوند.

ملت ایران بابر خودداری از بیست و امنیت سیاسی در دهه اخیر، باپرداختن به‌کار سازندگی و انقلابی در تلاش برای حل مسایلی که در دست‌آورد توسعه و ورود به‌مرحله جدید رشد و تعول است، با تظاهرات وسیع خود نشان داد که در مقابل مخاطراتی که این امنیت را تهدید میکند هوشیار است. در حالی که به‌امنیت سیاسی ارجح می‌نهد، آگاهست که پاسداری از این امنیت به‌هوشیاری سیاسی و همبستگی ملی نیاز دارد.

جلوه‌یی از همبستگی ملت ایران

تظاهرات ملت ایران که جلوه‌یی از همبستگی خدشه‌ناپذیر ملت ایران بود، نشان داد که فراتر از محتوای احزاب و گروه‌های سیاسی، فراتر از صنف‌ها و قشرهای معین اجتماعی، ملت ایران است که بانگ اعتراض امیز خود را به سیاست‌های استعمار نو، به تهاجم امپریالیستی به‌هر رنگ و در هر لباس، بلند میکند، ملت ایران در این تظاهرات نشان داد که آنجا که پای دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت دنباله‌مطلب در صفحه ۹۵

کارگر و کناورزان، ارکان اصلی انقلاب‌سپید

از مطالب این شماره:

داستان

- بابل را بیاد می‌آورم (افسانه علمی)
- سوار بر مادبان طلایی (پاورقی پلیسی)
- خانمی در قطار ۱۴۲
- ژان اخراج شد

● دنیا از چشم تماشا سرقت

کتاب

- نقد کتابهای: تضادهای درونی - کوفیان
- شارل آزناوور
- گیللس
- فرشاد سنجر، استعدادی استثنایی

گزارش و بررسی

- تظاهرات عظیم ملی
- دیوارهای جدایی فرومیریزد
- کمونیسم در خاورمیانه عربی - در کام استعمار و موسیقی ورزش: تیر المپیک را به هدف بزنید!

هنر و ادبیات

- محمص، هنرمندی که مارا بیادمان می‌آورد
- نانسنس
- شعر و قصه امروز دنیا
- هفت شعر از یوهانس بوبروسکی

تئاتر

- بکت، استو و فقر محض
- در جهان تئاتر

سینما

- رنک در سینما
- بدینگونه تروتسکی مرد
- تازه‌های سینما
- نوخاستگان: ابراهیم وحیدزاده، فیلمساز

تلویزیون و ارتباط جمعی

- مسابقه «برنامه من در تلویزیون»
- تلویزیون و اطفال
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- در تلویزیون و رادیو

تاریخ و تمدن

- سرگذشت انسان
- ضد خاطرات

گوناگون

- خبرهای هنری
- تکه تکه
- جدول کلمات متقاطع
- میان پرده

تماشای نوجوانان

حق اشتراك: يكساله ۷۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۵۰۰ ریال - ششماهه ۴۰۰ ریال

شماره ویژه تماشا

۴۶ اسفندماه منتشر میشود

تماشا بنسبست آغاز دومین سال انتشار خود و جشن باستانی نوروز شماره ویژه‌ای منتشر میکند که از هرجهت در تاریخ مطبوعات ایران تازگی خواهد داشت.

روز ۴۶ اسفند، روز انتشار شماره ویژه تماشا را یادداشت کنید.

خانم تماشا



● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج محمدیان ● طرح و تنظیم: گروه تفریح تماشا زیر نظر قیاد شیوا

● دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: (چاپخانه بیست و پنجم شهر یور) ● صندوق پستی: ۳۰۰-۳۳ ● آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا ● (شرکت سهامی افست) ● ۲۵۲۰۵۹ ● ۲۵۲۶۱۶ ● ۲۵۲۷۶۹

نقل مطالب مجله تماشا بدون ذکر مأخذ ممنوع است

از چشم تماشا

سرقت

بعود بیش از دیگران می‌اندیشیم، بعد از دخوه خانواده‌است؛ هر کس به خانواده‌اش دلیسگی دارد و به چراغ روشن خانه‌اش با اشتیاق می‌نگرد.

بعد از خود و خانواده آدمی چشمل بسوی جامعه‌ای دارد که در آن زندگی میکند.

در عصر ما که انسان، مسافر شتابزده‌ی راه تکامل است و همه به آسانی و سرعت از حال یکدیگر باخبر میشوند و آثار تلاش فرد در اعضای جامعه را در چهره جامعه بیستمین می‌بینند، متأثر از آثار خدمات اجتماعی، با اشتیاق به خدمت جامعه میل میکنند و باین ترتیب جامعه یا روایی که بر افراد یک اجتماع حاکم است روز بروز استحکام مییابد و بتدریج جامعه خانواده میشود و خدمت به اجتماع مذهب انسان.....

در عصر ما که جامعه خانواده میشود و افراد یک جامعه مشابه افراد یک خانواده با یکدیگر پیوند میگیرند، ناسیونالیسم ملت‌ها برای منافع و مطامع امپریالیسم خطرناک تهدید کننده و مزاحم، زیرا تجاوز به منافع یک ملت با اعتراض و مقاومت فرد در آن ملت توپرو میشود... یعنی برخلاف شرایط قرن نوزدهم که استعمارگران کشورهای عقب‌مانده را متفرق و خالی مینداشتند و ثروت این کشورها را بر دوش مردم آن بسوی سرزمین‌هایشان حمل میگردند، در عصر ما که افراد جامعه در حد افراد خانواده یکدیگر نزدیک و از حال هم باخبر هستند کار استعمار دشوار شده است.....

انسان قرن بیستم همچنانکه خودپرستی و خانوادپرستی را پشت سر گذاشته است بتدریج ملت پرستی را نیز پشت سر می‌گذارد و به منافع مردم جهان می‌اندیشد، این گروه زیر عنوان «انترناسیونالیسم» ملتها گرائی را پدید می‌دهد بورژوازی ناپسند و گفتند که انسان قرن بیستم عضو انسان قرن بیستم است نه فقط در اندیشه گروهی از انسانها که در سرزمینی مشخص زندگی میکنند.....

انترناسیونالیسم از جهان بینی خاص و وسعت اندیشه و نظر حکایت میکند، اما، قدرتهای کمونیست اروپا و آسیا که خود را حامی دکتورین انترناسیونالیسم میدانستند در عمل به مردم جهان گفتند که انترناسیونالیسم از برایست در دست آنها برای تسلط بر افکار و منافع ملتها.....

انترناسیونالیسم و همبستگی و اتحاد طبقات اجتماعی ملتها دکتورین و آئینیست که در کشور قدرتمند کمونیست در اروپا و آسیا متکرر آن باشند؛ یک قرن پیش لندن پایتخت انترناسیونالیست‌ها بود، هشتاد سال پیش پاریس و سی سال پیش آمریکای جنوبی.....

در روسیه از مابین پاشیدن کمترین نتیجه برخوردار منافع شرق و غرب در اروپا بود، ۲۴ سال پیش استالین انترناسیونالیسم را در کمینفورم خلاصه کرد. کمینفورم چه بود؟

بعود بیش از دیگران می‌اندیشیم، بعد از دخوه خانواده‌است؛ هر کس به خانواده‌اش دلیسگی دارد و به چراغ روشن خانه‌اش با اشتیاق می‌نگرد.

بعد از خود و خانواده آدمی چشمل بسوی جامعه‌ای دارد که در آن زندگی میکند.

در عصر ما که جامعه خانواده میشود و افراد یک جامعه مشابه افراد یک خانواده با یکدیگر پیوند میگیرند، ناسیونالیسم ملت‌ها برای منافع و مطامع امپریالیسم خطرناک تهدید کننده و مزاحم، زیرا تجاوز به منافع یک ملت با اعتراض و مقاومت فرد در آن ملت توپرو میشود... یعنی برخلاف شرایط قرن نوزدهم که استعمارگران کشورهای عقب‌مانده را متفرق و خالی مینداشتند و ثروت این کشورها را بر دوش مردم آن بسوی سرزمین‌هایشان حمل میگردند، در عصر ما که افراد جامعه در حد افراد خانواده یکدیگر نزدیک و از حال هم باخبر هستند کار استعمار دشوار شده است.....

انسان قرن بیستم همچنانکه خودپرستی و خانوادپرستی را پشت سر گذاشته است بتدریج ملت پرستی را نیز پشت سر می‌گذارد و به منافع مردم جهان می‌اندیشد، این گروه زیر عنوان «انترناسیونالیسم» ملتها گرائی را پدید می‌دهد بورژوازی ناپسند و گفتند که انسان قرن بیستم عضو انسان قرن بیستم است نه فقط در اندیشه گروهی از انسانها که در سرزمینی مشخص زندگی میکنند.....

انترناسیونالیسم از جهان بینی خاص و وسعت اندیشه و نظر حکایت میکند، اما، قدرتهای کمونیست اروپا و آسیا که خود را حامی دکتورین انترناسیونالیسم میدانستند در عمل به مردم جهان گفتند که انترناسیونالیسم از برایست در دست آنها برای تسلط بر افکار و منافع ملتها.....

انترناسیونالیسم و همبستگی و اتحاد طبقات اجتماعی ملتها دکتورین و آئینیست که در کشور قدرتمند کمونیست در اروپا و آسیا متکرر آن باشند؛ یک قرن پیش لندن پایتخت انترناسیونالیست‌ها بود، هشتاد سال پیش پاریس و سی سال پیش آمریکای جنوبی.....

در روسیه از مابین پاشیدن کمترین نتیجه برخوردار منافع شرق و غرب در اروپا بود، ۲۴ سال پیش استالین انترناسیونالیسم را در کمینفورم خلاصه کرد. کمینفورم چه بود؟



مسابقه تازه تماشا برای شما

برنامه من در تلویزیون

استقبال خوانندگان گرامی تماشا و تماشاگران تلویزیون ملی از مسابقه «برنامه من در تلویزیون» روز بروز بیشتر و پرشورتر میشود و هر روز تعداد نام‌هایی که برای شرکت در این مسابقه می‌رسد افزایش مییابد و عده کثیری نیز بوسیله تلفن یا مراجعه به دفتر مجله خواستار اطلاعات بیشتری درباره این مسابقه میشوند.

این استقبال بی‌ظنیر که نشانه علاقه و توجه مردم روشن ضمیر به برنامه‌های تلویزیون است بسیار خوشحال کننده و امیدبخش است و ما را در ایجاد همکاری و همفکری بیشتر میان مردم و تلویزیون بیش از پیش تشویق و ترغیب میکند.

در هفته‌ای که گذشت تعداد نام‌هایی که برای مسابقه «برنامه من در تلویزیون» رسید آنچنان زیاد بود که کمیته چند نفری مسابقه نتوانست کلیه پاسخ‌های رسیده را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و ناچار برای اینکه حقی از کسی ضایع نشود، به شماره‌گذاری نام‌ها مبادرت کرد تا پاسخ‌ها بنویسند و رسیدگی قرار گیرد. منظور از این یادآوری آنست که دوستانی که هفته گذشته برای ما نامه فرستاده‌اند اگر در این شماره اشاره‌ای به نام یا نامه خود ننهدند نگران نشوند و مطمئن باشند که در هفته‌های آینده وصول نام‌شان اعلام خواهد شد.

مسابقه مجله تماشا نه تنها از نظر موضوع ابتکاری و بیسابقه است، بلکه نحوه اجرای آن نیز کاملا تازه، بیسابقه و دقیق است.

کلیه پاسخ‌های رسیده برای مسابقه «برنامه من در تلویزیون» در یک کمیته چند نفری بدقت مورد مطالعه قرار میگردد. به نام‌هایی که دارای نقایصی است، یا برنامه پیشنهاد شده تکراری است و یا طرح برنامه کامل نیست پاسخهایی تهیه میشود که در مجله چاپ میشود و یا بطور خصوصی

ورزشکار و حتی نماینده مجلس شورای ملی... این استقبال از دو نظر برای ما موجب خوشوقتی و امیدبخش است: نخست از نظر توجسی که عموم طبقات اجتماع نسبت به مجله تماشا و مطالب آن ابراز میدارند و دوم از این نظر که همه مردم برای خود در راه بهبود برنامه‌های تلویزیون وظیفه و حسی قائل‌اند و با شور و علاقه در این زمینه آماده همکاری و همفکری هستند... و این مساله بشدت توجه مسئولان تلویزیون ملی را جلب کرده و مایه امیدواری فراوانی شده است.

مژدهای برای شرکت‌کنندگان در مسابقه

همین استقبال همه‌جانبه و پرشور طبقات مختلف مردم از مسابقه تماشا باعث شد که در جلسه مشترکی که شورای نویسندگان مجله و مسئولان تلویزیون تشکیل دادند، تصمیم به افزایش تعداد جوایز مسابقه گرفتند و اینک به دوستداران و شرکت‌کنندگان این مسابقه مژده میدهم که مسابقه «برنامه من در تلویزیون» هر ماه به جای یک برنده (که قبلا اعلام شده بود) پنج برنده خواهد داشت؛ یعنی پنج نفر از خوانندگان مجله که بهترین برنامه‌ها را پیشنهاد کرده باشند هر کدام ده هزار ریال جایزه از مجله تماشا دریافت خواهند داشت و این موقعیت استثنایی را بدست خواهند آورد که در صورت تصویب برنامه پیشنهادیشان در شورای برنامه‌های تلویزیون، بعنوان تهیه کننده در سلك همکاران تلویزیون ملی ایران درآیند و یا در صورت داشتن امکانات اجرایی برنامه تهیه شده خود را به تلویزیون بفرستند.

در این جلسه موافقت شد که اگر تعداد «بهترین برنامه‌ها» از این رقم نیز تجاوز کند یعنی مثلا هیات داوران مسابقه هشت و حتی ده پاسخ رسیده برای مسابقه را ممتاز تشخیص دهد جایزه نقدی تماشا به همه آنها تعلق گیرد. باین ترتیب شانس برد شما چند برابر افزایش مییابد، تنها باین شرط که بیشتر دقت و مطالعه کنید تا بتوانید «بهترین و تازه‌ترین برنامه» را پیشنهاد کنید.

شرایط مسابقه

حالا، قبل از اینکه به گفتگو با دوستان شرکت‌کننده در مسابقه بپردازیم، شرایط شرکت در مسابقه را بار دیگر یادآور می‌شویم و از همه علاقمندان انتظار داریم که قبل از نوشتن نامه برای ما باین نکات توجه کنند.

شما میخواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد: ۱- نام برنامه شما چیست؟ ۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟

به علت استقبال بیسابقه تماشاگران تلویزیون و خوانندگان مجله از مسابقه «برنامه من در تلویزیون»

مسابقه ابتکاری تماشا، هر ماه ۵ برنده خواهد داشت

نخستین برندگان مسابقه، در شماره ویژه عید نوروز «تماشا» معرفی میشوند

- برندگان مسابقه هر کدام:
● ده هزار ریال جایزه نقدی از مجله تماشا میگیرند
● و یک موقعیت استثنایی برای همکاری با تلویزیون ملی ایران بدست می‌آورند

- ۳- هدف برنامه شما چیست؟
۴- چرا فکر میکنید برنامه شما جالب و تماشایی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟
۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستانی پی‌درپی است؟ چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است؟ شامل چه قسمتهایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت‌کنندگان چه کسانی هستند؟
۶- برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد؟ در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط مغناطیسی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟
۷- برنامه شما به چند نفر مچری یا بازیگر - از چه گروه سنی و جنسی - احتیاج دارد؟

توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیم ساعت تجاوز نکند.

چند کلمه با شرکت‌کنندگان: و اینک با دوستانی که نامه‌های ایشان در هفته گذشته مورد بررسی کمیته مسابقه قرار گرفته سخن کوتاه داریم (با مددرت از حذف کلمات آقا و خانم):

● محسن فصیح - برنامه پیشنهادی شما، همانطور که خود اشاره کرده‌اید، سالبهت در رادیو اجرا میشود و در نظر است در تلویزیون نیز اجرا شود که فملا بصورت سخنرانی و گفتار شروع شده و بعد حالت نمایشی نیز خواهد داشت. اما بپرداخت از همین زمینه مسلما میتواند برنامه تازه‌تری پیشنهاد کنید. در انتظار نامه بعدی شما هستیم.

● شهبلا آقاپور - فکری که ارائه داده‌اید بسیار خوب و هنر و استعداد شما قابل تحسین است. اما شکلی که برای اجرای برنامه پیشنهاد کرده‌اید چندان تازگی و گیرایی ندارد، باز هم مطالعه و دقت کنید، قلمعا شکل اجرا و ارائه بهتری خواهید جست. موفق باشید.

● حسن خلغالی - صحنه‌های دادگاهی که در فیلمها می‌بینید واقعی نیست بلکه مخصوص مرمیوط به فیلم صحنه‌سازی شده است. پیشنهاد شما را بعنوان یک رپرتاژ شاید بشود یکبار - آنهم در صورتیکه محاکمه مهم و پرسرودسادی در جریان باشد اجرا کرد. در زمینه‌های دیگری بیندیشید و باز هم با ما مکاتبه کنید.

● پروین - طرح پیشنهادی شما کمی ابتدایی و خام است. بیشتر فکر و مطالعه کنید.
● صفرعلی حسینی - این فکر را در سینمای فارسی تجربه کرده‌اند و تجربه موفقی نبوده است. در تلویزیون نیز سر نوشتی بهتر نمیتواند داشته باشد چون با خصوصیات محیط و اجتماع ما سازگار نیست. اما شما در زندگی اطراف خود و بخصوص در میان همسالان جوانان حتما موضوعات تازه و بکری برای بقیه در صفا ۶



در فرودگاه پکن اولین دیدار انجام میشود. چوئی لای به نیکسن خیر مقدم میگوید

برای دوستان قدیمی مادر تائی وان نتایج ناخوشایندی دربر داشته باشد.» «بومیه خلق» در تمام مقاله‌های اخیرش در زمینه مسئله «تائی وان» سعی کرده است این قضیه را بیش از حد بزرگ کند و متذکر می‌شود که «مسئله تائی وان یکی از مسائلی است که آمریکا باید روش خود را درقبال آن اصلاح کند.»

نظر چین سناقل هندوچین و ژاپن هم در ریفیت مسئله «تائی وان» قرار میگیرند. چوئی لای علیرغم توجه فراوانی که به مسئله تائی‌وان دارد، مایل نیست در این زمینه به‌نحو خودخواهانه و بدون نظر خواهی از کابینه بر تائی وان حکومت می‌کند، با آمریکا به توافق برسد. (بعد از مرگ چیانگ‌کایچک احتمال این هست که گفتگوهای مستقیم چین و فرم نتایج دلخواه پکن را بیار آورد.)

سیاست پکن در مورد «تائی وان» در هفده سال اخیر تقریباً بدون تغییر باقی مانده است. هفده سال پیش در جریان کنفرانس کشورهای غیر متعهد در واندونگ چوئی لای گفت: «اگر آمریکا نیروهای خود را از فرمز فرا خواند برقراری روابط دوستانه میان آمریکا و چین مقدور خواهد بود.»

چوئی لای در همان زمان گفته بود که علیرغم عدم وجود روابط سیاسی، پکن و واشینگتن باید با یکدیگر وارد مذاکره شوند. پنج سال بعد چوئی لای در مصاحبه‌ای با «داگرا لسنو» روزنامه نویسن آمریکایی گفته بود، اختلاف‌های آمریکا و چین بریزه در زمینه فرمز باید از طریق گفتگوهای دوستانه برطرف شود و آمریکا باید به خارج کردن نیروهایش از این جزیره رضایت دهد.

نخست‌وزیر چین افزوده بود: «ما همان داریم که سرانجام راه‌حلی برای این مسئله و برقراری روابط دوستانه میان آمریکا و چین پیدا میشود.»

در ۱۹۶۸ سخنگوی وزارت خارجه چین در مورد صد و سی و پنجمین ملاقات سفیران چین و آمریکا در ورشو گفت: «این تماس‌ها باید سرآغاز گفتگوهای رهبران دو کشور باشد» و اضافه کرد که: «بقیه درصحنه ۸۸

اجزای ناهماهنگ این جزیره هستکی و وحدت‌نظر دارد نیکسن بعد از بازگشت به آمریکا، در اولین فرصت بطرفی نشان دهنده که مایل بیافتن راه‌حلی برای بحران «تائی‌وان» است. چون بقیه ناظران مطلع غربی این مسئله مهم‌ترین اختلافی است که میان آمریکا و چین وجود دارد.

دکتر هنری کیسینجر مشاور نیکسن در جریان سفر مخفیانه‌اش به چین در اوایل تابستان اسامیل به‌رهبران چین قول داده بود که آمریکا مسئله خروج نیروهایش از «تائی‌وان» را بطور جدی مورد مطالعه قرار میدهد.

در حدود دهم‌هزار تن از افراد نیروهای مسلح آمریکا در جزیره «تائی‌وان» مستقر هستند و این در حالی است که پکن از بیست سال پیش خود را مالک واقعی فرمز میداند.

در اوایل زمستان هنری کیسینجر در يك مسامحه مطبوعاتی اعلام کرد که بهیچ روی به‌زبانمندان چین قول نداده است افراد آمریکایی «تائی‌وان» را تخلیه خواهند کرد و بعد هم نیکسن در پیامش بمناسبت آغاز سال ۱۹۷۲ تأکید کرد که آمریکا به‌تعمدهائی که درقبال حکومت چیانگ‌کایچک دارد، وفادارست.

«بومیه خلق» ازگان حزب کمونیست چین بقیه عقیده دارد که نیکسن دربرابر مسئله «تائی‌وان» سیاست متناقضی درپیش گرفته است و شاید هنوز خود او و مشاورانش هم نتوانسته‌اند روش‌خود را درمورد این قضیه روشن کنند. «بومیه خلق» در تفسیر گزارش نیکسن به کنگره آمریکا در مورد سیاست خارجی این کشور که روز ۱۹ یمن منتشر شد، می‌نویسد: «نیکسن قصد دارد روابط دوستانه، مناسبات دیپلماتیک و تعهدهای دفاعی خود را در برابر داروخته چیانگ‌کایچک محترم بشمارد و این نشان میدهد که حکومت آمریکا فکر «یک چین» را با دو حکومت» را رها نکرده است و این در حالی است که نیکسن از گسترش روابطش با حکومت چین سخن میراند.»

کسانیکه این مقاله «بومیه خلق» را خواندند، به‌این گفته نیکسن هم توجه داشته‌اند که «سفر من به چین ممکنست

به «استیوارت سرویس» عضو هیات اعزامی روزولت به «تینان» گفته بود: «همان سردم آمریکا و چین رشته‌های محکم دوستی و محبت کشیده شده است. این هر دو دولت صلح دوستند و بهیمن سبب نباید میان مردم آمریکا و چین سوء تفاهم و عدم توافق وجود داشته باشد.»

این روشن‌بینی مائوتسه‌توئنگ در آن زمان در آمریکا درک نشد و مورد توجه قرار نگرفت. اما مائو بحرف خود همواره ایمان داشته است و در بحرانی‌ترین لحظات روابط پکن و واشینگتن میان مردم و دولت آمریکا تفاوت قائل شده است.

دوستی عمیق مائو با ادگار اسنو - نویسنده آمریکایی که دو هفته پیش درگذشت - دلیل دیگریست بر تمایل او به حفظ روابط دوستانه با مردم آمریکا.

«اسنو» از جمله کسانی بود که در سالهای آخر جنگ در «تینان» با مائوتسه‌توئنگ و همکارانش آشنا شد. دوسال پیش، در جریان آخرین سفر اسنو به چین، مائو این دوست غیر کمونیست چین را در مراسم يك روزه در میدان «تین‌آن‌من» در کنار خود نشاند.

نیکسن در جریان سفر به چین به‌این حقیقت واقف بود که نمی‌توان در فرصتی کوتاه اختلاف‌هایی را که طی بیست‌وپنج سال روییم انباشته شده‌اند، از میان برد.

به‌عقیده مشاوران نیکسن شکستن دیوار قفلو یخی که دو کشور را از هم جدا میکند، خود قدم بزرگی است در راه عادی کردن روابط واشینگتن و پکن.

اختلاف اصلی

در جریان گفتگوهای مهم نیکسن با رهبران چین آنچه بیشتر مورد توجه بود، مسائلی بود که مستقیماً به آمریکا و چین مربوط میشود و مهمتر از همه آنها مسئله سرنوشت «تائی‌وان».

سرنوشت این جزیره مستقل که از سازمان ملل متحد رانده شده است و برای برسرپای ایستادن به کمک ایالات متحده متکی است، بیشتر از آن جیت اهمیت دارد که چیانگ‌کایچک رهبر ۴۶ ساله‌اش در آغاز سال ۱۳۵۱ از کار کناره میگیرد و بعد از او دیگر کسی نیست که بتواند میان عوامل و

با احتیاط، با تأمل، بدون خیالپروری، ولی نه بدون امید آغاز کرد. هر یک مقدمات يك ملاقات سران یا چنین رفتی فراهم نشده بود. از هشت ماه پیش مقامات مسئول آمریکایی حتی کلامی هم نگفتند که بتوانند موجب تکثیر خاطر رهبران چین شود. نیکسن در پیام اخیرش به کنگره ضمن ستایش از چین گفت: «سیاستی که ما در قرن بیستم در برابر چین در پیش گرفتیم، آنچنان بود که میتوانست موجب بدبینی چین شود.»

در کنار این احتیاط‌ها و علیرغم موفقیت آمیز بودن سفر نیکسن به چین، نباید از خاطر برده که دو کشور اختلاف نظرهای عمیقی دارند. و نباید فراموش کرد که در چین هنوز مائوتسه‌توئنگ و چوئی لای بر سر کار هستند که در ربع اخیر قرن در اختلاف‌های شدید پکن و واشینگتن نقش دست اولی داشته‌اند. شکست هیات آشتی ژنرال مارشال - حمایت بیدریغ واشینگتن از چیانگ‌کایچک - جنگ کره - گلوباران جزایر کموی و ماتسو - خودداری دالسی از فشردن دست چوئی لای در کنفرانس ۱۹۵۴ ژنو - عقد پیمان دفاع مشترک میان آمریکا و تائی‌وان - جنگ هندوچین... هر کدام به تنهایی میتواند مانع برقراری روابط عادی میان دو کشور شود.

چینی‌ها در این بیست‌وشش سال بعد از جنگ بین‌المللی دوم همواره به آمریکاییها ناسزا گفته‌اند و کنار آمدن با این کشور را غیر ممکن دانسته‌اند. اما سرانجام واقع‌بینی سیاسی بر حساب‌های تبلیغاتی غلبه کرد. راه برعادی شدن روابط دو کشور گشوده شد... راهی که بسیار درازست و موانع بسیار در آن قد برافراشته‌اند. اما فقط حضور نیکسن در پکن يك واقعه بزرگ است، واقعه‌ای که ممکن است بسیاری از موانع راه دوستی را از میان برداشته باشد.

ماهه اطمینان‌هایی که نیکسن داده است، روابط واشینگتن با «تائی‌وان» و توکیو از بین چهره دیگری خواهد داشت. برای تایید و اندوختی پریش‌های فراوانی مطرح شده است. مگر نه اینکه در جنگ هند و پاکستان، آمریکا در کنار چین قرار گرفت و رشته‌های دوستی دهلی و مسکو مستحکم‌تر شده و مگر نه اینکه در پایان این جنگ گرومکو - وزیر خارجه شوروی - به توکیو رفت تا فصل تازه‌ای در روابط ژاپن و شوروی نگشاید؟

به‌عقیده بسیاری از ناظران سفر نیکسن به چین تحقق رویای شیرین هنری کیسینجر مشاور ویژه رئیس جمهوری آمریکا است. رویای ایجاد تعادل جدیدی در جهان بر پایه چند قطبی بودن قدرت نه دو قطبی بودن آن.

حتی اگر هیچ نتیجه آشکاری از سفر نیکسن بدست نیاید، از این پس روابط ویژه‌ای میان چین و آمریکا برقرار میشود که میتواند به یافتن راه‌حلهای جدید برای بحران‌های جهانی و منطقه‌ای کمک کند.

در زمینه مسائل دوجانبه امید به توافق بیشترست. در حال حاضر مسئله شناسائی و دیپلماتیک حکومت چین از جانب آمریکا مطرح نیست. چون واشینگتن همچنان حکومت «تائی‌وان» را نماینده مردم چین میداند. اما از این پس تماس میان دو کشور بطور دائمی برقرار خواهد بود.

گفتگوهای نیکسن در پکن یکی از دشوارترین مذاکرات سیاسی تاریخ بود. نیکسن در حالی برای گفتگو با رهبران چین با این کشور رفته بود که دو کشور رابطه سیاسی ندارند - آمریکا بدترین دشمن حکومت پکن، یعنی «تائی‌وان» را زیر حمایت گرفته است و جت‌های آمریکایی ویتنام شمالی را بمباران میکنند.

نیکسن برای اینکه بتواند در ماه‌های حساس پیش از شروع انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به این سفر پر مخاطره دست بزند، از سه سال پیش به کمک همکارانش سرگرم فراهم آوردن مقدمات کار بود.

آنچه انجام این سفر را مقدور کرد، وجود نوعی رابطه معنوی میان چینی‌ها و آمریکاییهاست. در سال ۱۹۴۵ مائوتسه‌توئنگ

دیوارهای جدائی

فرود می‌یزد

نیکسن بر فر از دیوار چین خواستار تجدید دوستی سنتی چین و آمریکا شد

از: دکتر منصور مصلحی

نزدیکی آمریکا و چین از دیدگاه واشینگتن و پکن چنان تحول عظیمی است که برای رهبران دو کشور ممکن نبود بدون مقدمه‌چینی و تهیه زمینه در این راه گام بردارند.

در دستگاه رهبری چین پسر این موضوع دوستی پیش‌آمد. جمعی مخالف نزدیکی به آمریکا بودند و هستند که احتمالاً رهبران این‌بینیانو بوده است که مغضوب و طرد شده هواداران نزدیکی به آمریکا که رهبریشان با چوئی لای است، بدون تردید با تکیه بر حمایت مائوتسه‌توئنگ و با استفاده از حیثیت او توانستند پیروز شوند و طرح خود را به اجرا بگذارند.

در آغاز ورود نیکسن به چین، مقامات رسمی و مردم به‌سردی از او استقبال کردند. ولی بعد از آنکه مائوتسه‌توئنگ فقط چند ساعت بعد از ورود نیکسن با او ملاقات کرد، اوضاع دگرگون شد. نیکسن بيك چهره محبوب مبدل گشت و مردم چین ساعتها در پراپرس کیوسکهای روزنامه‌فروشی در صف ایستادند تا بتوانند بيك نسخه روزنامه بدست آورند، شرح سفر نیکسن را بخوانند و تصویر او را در کنار تصویر رهبران خود ببینند. این تغییر ناگهانی محیط بدون شك نشانی از نفوذ عظیم مائوتسه‌توئنگ بر دستگاه رهبری و بر توده‌های مردم چین است.

بعد هنگامیکه همسر مائوتسه‌توئنگ - خانم چیانگ‌چینگ - با نیکسن ملاقات کرد، یکبار دیگر نفوذ شخصی مائو در امور رهبری چین آشکار شد.

مائو باین ترتیب نشان داد که از سیاست نزدیکی چین به آمریکا کاملاً جانبداری میکند. پس باید پذیرفت که مخالفان این سیاست هیچ شانسی برای پیروزی ندارند. در مذاکرات رهبران چین و آمریکا از جانب پکن ایفای نقش اصلی به چوئی لای محول شده بود که گفتگوهای طولانی با نیکسن و مشاوران او انجام داد. این تعدد طولانی بودن مذاکرات نیکسن و چوئی لای نشان میدهد که رهبران دو کشور تمام مسائل مورد اختلاف را دقیقاً بررسی کرده‌اند.

کارشناسان سیاسی با توجه به حالت صمیمانه‌ای که در برخورد‌های رهبران چین و آمریکا چشم میخورد، عقیده دارند که پیش از انجام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در پائیز ۱۳۵۱ باید در انتظار عادی شدن روابط واشینگتن و پکن بود. «فرانس پرس» در تفسیر نتایجی که بر سفر نیکسن به پکن مشورست، می‌نویسد: «رئیس جمهوری آمریکا سفرش را به چین



یکی از جالبترین دیدارهای تاریخ دیپلماسی بین‌المللی. نیکسن و مائو دست یکدیگر را می‌فشارند



این لحظه آغاز يك سفر تاریخی است. نیکسن وهمسرش کاخ سپید را ترك میکنند تا به چین بروند.



بعضی از مهمترین تشریفات هنری جهان از جمله مجله گرافیس در ژورنیک، گرافیکدیزاین در توکیو، آرتدایرکشن در نیویورک، آپوس و نیز، ژون افریک در پاریس، که هر یک دامنه چاپ و انتشار یا ارزشترین آثار هنری دنیا را دارند و برآندند که کارشان در مقامی و برای یک کار صرفا تجاری باشد، اخیرا اقدام به چاپ طرحهای اردشیر محمصص نموده و از او یا احترامی خاص یاد کردهاند. باید یادآور شد که انتشار دو مجموعه از آثار محمصص در ایران بخصوص مجموعه جدید یا نام اردشیر و صورتکهایش باعث شناسائی هرچه بیشتر او شد و حال می بینیم که چگونه ندای راستین او را همگام با ساختن است و است چرا که هنر از آن انسان است و انسان را مرزی نیست.



ایا این خوشبختی مساست که اردشیر محمصص را به زمان زندگیش و به هنگام زندگیمان می شناسیم و یا تسوان کار اوست که ما را چنین سراسیمه بیدار میکند؟ بپرحال هرچه هست این نکته روشن است که محمصص «غم این خفته چند» را تحمل نتواند و با نیش قلم چانسوزش تن «این خفته چند» را با تاش می کشد. و این آتش درون اوست که بر ریشه میزند و ما را بیادمان می آورد.

آینه طرحهایش، که در برابر ما میگذارد، هر چند دلگزا، اما واقعیتی است و هر چند دردناک، براه حقیقتی است. محمصص پیغمبر نیست؛ سازنده است. رهتما نیست؛ آینه است شفاف بی هیچ تزویری؛ و مداوم است در هر شرایطی. چرا که هنرمند را پس-بستی نیست و چون بردست و پایش بند نمی به ابرو اشارت کند.

امکان ساز است، که لازمه هر کاری است. چرا که امکانات تقدیمی - تحمیلی دیگران را چشم داشتی است. در عمق تصاویرش یک جور ریشه یابی درد است و این توجه شدید به علت و معلول هر مسئله است که او را وادار میکند بیرحمانه هر درد را بشکافد، ظواهر زیبا را بدور ریزد و هر آنچه هست بنمایاند و این وسواس در انتخاب را (که حرفش چکیده، مؤثر و بران باشد) در تکنیک کارش نیز کاملا رعایت میکند. گناه یا کمترین خطوط که در مین حال گویاترین هستند آنچنان حربهائی میسازد که هیچ نوشدارویی را مؤثر نیفتد.

گفتیم که هنرمند دانای محیط است و هر آنچه میسازد در خود محیط و در راه تکامل بشری است. پس اگر محمصص خراب میکند هر پایه از بنیان ناستوار را، بدنیال یک سازندگی اصولی است و این کار هر هنرمند است و غیر از این مباد. حرفش از دل برمی آید و این حرف را هزار حرف است و این دل را هزار عامل باید تا پخته شود، تا مؤثر باشد، تا حرفش بر دل نشیند، و مهمتر آنکه بر دل جمعی نشیند هرچه بیشتر با او زشتتر. و این دل را هزار حرف است تا چگونه پر شود، تا از چه چیز پر شود.

سر این نداریم که محمصص در کدام رستوران غذا میخورد، یا که می نشیند و در کجا پرسه میزند، رنگ لباسش منظور نیست و کفش و کلاش، حجب و سکوتش هم. هر چند همه و همه بجای خود مهم است. اما ما را چشم به این است که دامنش از چه چیز پر میشود و تعقه اش در چه باب است که این شرط اساسی است، که این انتخاب میخواهد و لازمه اش شناخت است و آن گاه دنیای وسیع عوامل شناخت، که بدون شك محمصص را بدان آگاهی بوده و هست. و اگر نبود این چنین بردل جمعی نمی نشست چرا که این جمع قدرتمند است، داناست و هر گوشه کار را در آزمایشگاهی اختصاصی و بدست متخصصینی آبدیده و ارسی

ارد محمصص، هنر مندی که ما را به یادمان می آورد

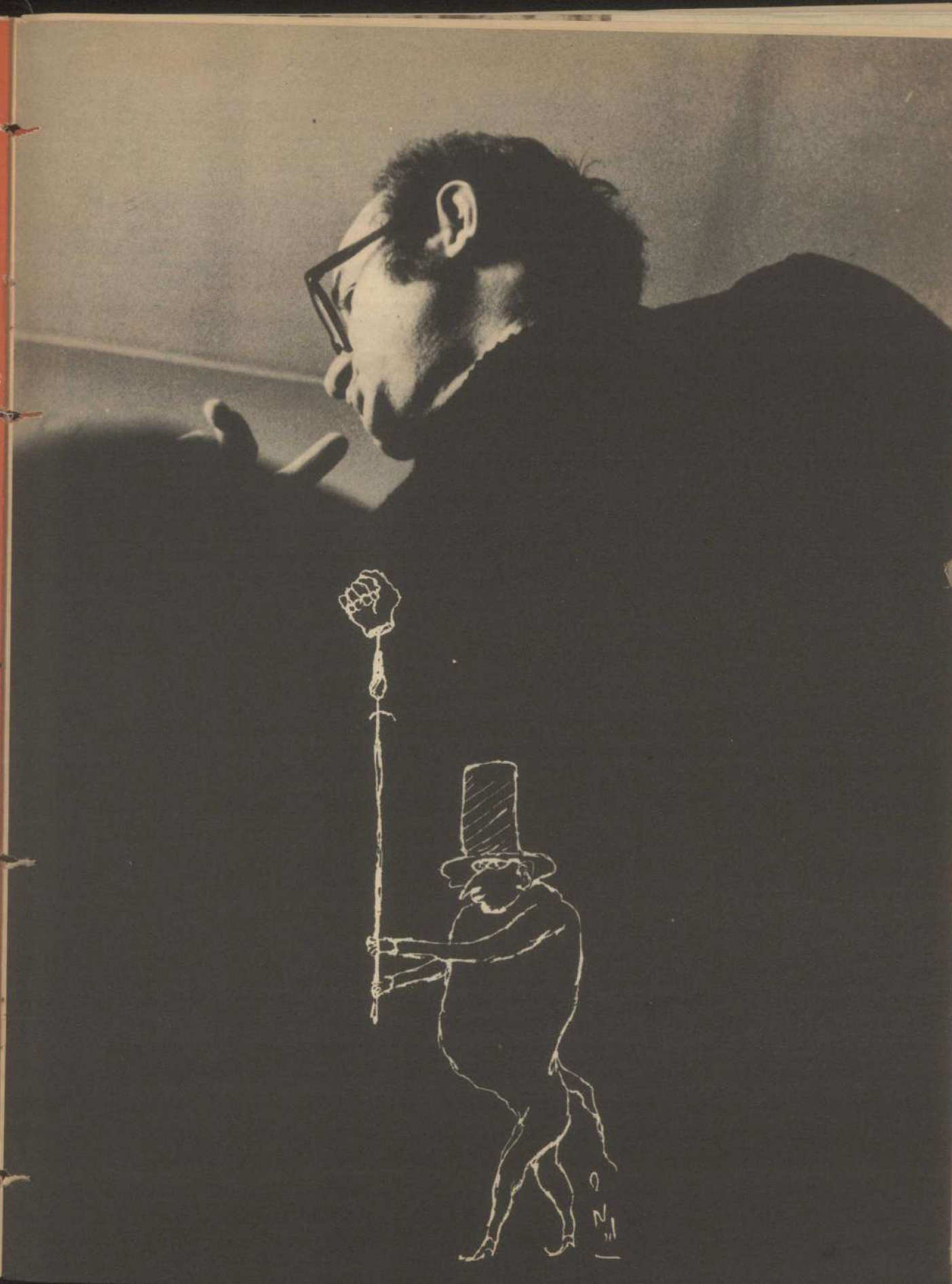
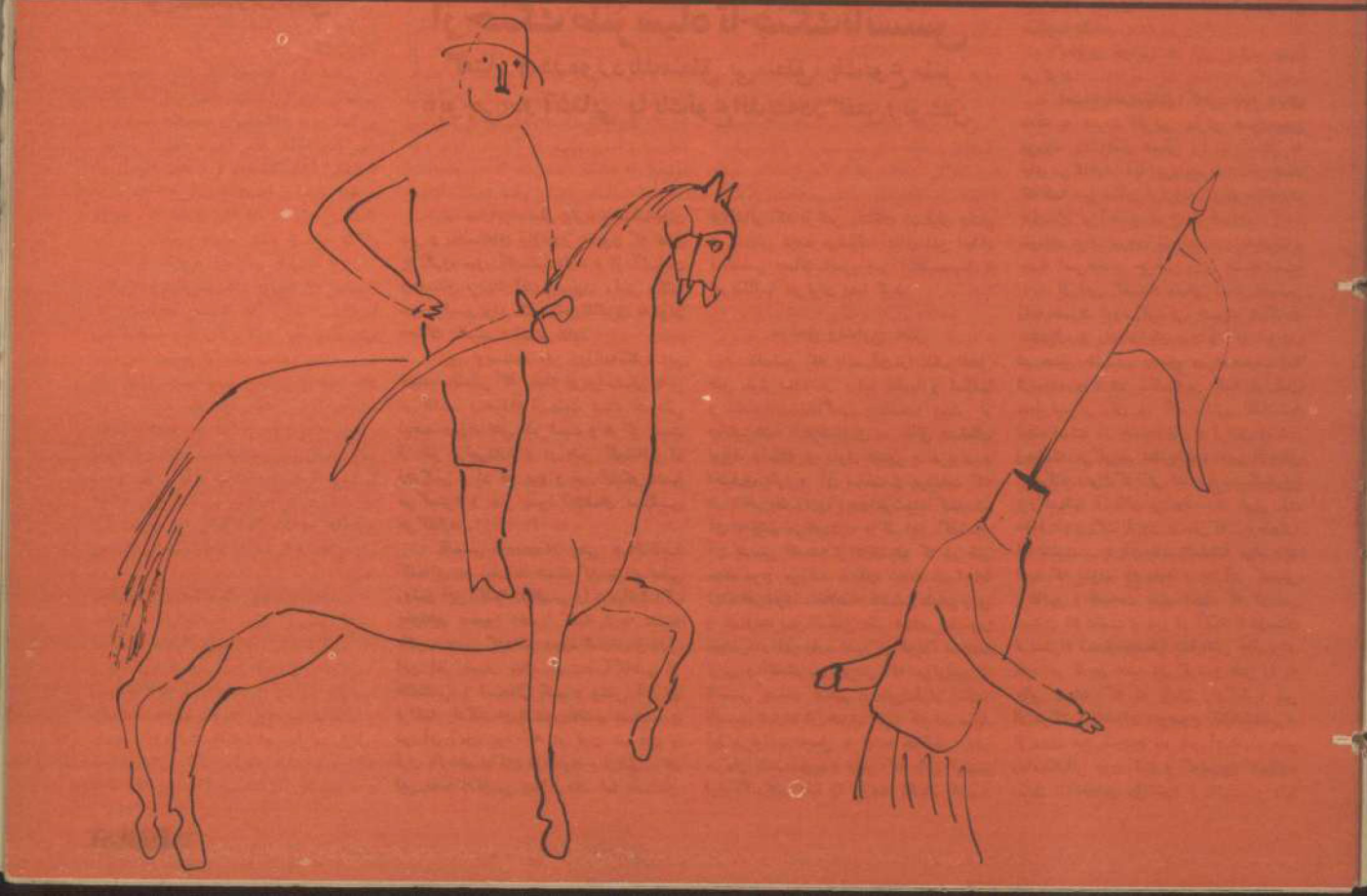


میکنند و اگر بدلالنی اشتباه کند، جماعتی دیگر (در آینده) خواهند بود، دقیق تر، ورزیده تر و در پایان، مهر صحت. و اینجاست که صداقت بداد هر هنرمند میرسد. صداقت کامل و محض در انتخاب و ارائه در مقدار، میزان، شدت و هر عامل مورد لزوم دیگر برای ساختن اثرش، و این صداقت را پایه از آگاهی باید باشد. و باز به همان ره میرویم که پایانش آغاز زندگی است. آغاز حرکتی صحیح درخور شان آدمی. بامید آن روز بسا اردشیر محمصص.

و بدین سان آوازه شهرت محمصص جهانگیر میشود و چه دردناک خواهد بود اگر فریاد شوق ما در همراهی او آنچنان بلند باشد که همه چیز در آن گم شود.

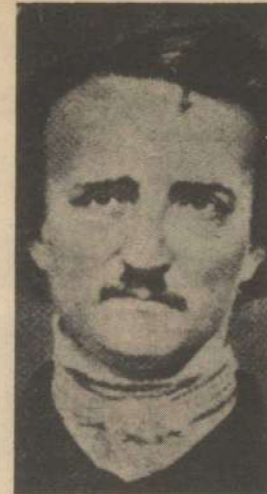


این طرح را محمصص سفارش قسمت پژوهش تلویزیون ملی ایران ساخته است





ادوارد لیر: کودکی هنر در هنر کودکی



ادگار آلن پو: یوریکا! شاید، اما چه می‌توان پیدا کرد!



آمبروزیوس: مردی که «شیطان» را به لغت‌نامه آورده است



لوئیس کارول (بقلم خودش) ریاضیدان و مفسر عالم رؤیا



دبلیو. سی. فیلنڈ اول کسی که سینما را وارو کرد



گروچو مارکس - صحنه منفجره... مواظب باشید!



یونیسکو - کلبه‌ها از بس که می‌خواهند چیزهایی بگویند و از بسکه گفته می‌شوند چیزی نمی‌گویند

بمناسبت پانزدهمین سال انتشار جنگ نانسس

نانسنس

Nonsense

از جنگ طنز سیاه تا جنگ نانسس گفتاری در مورد یک منطق بی‌منطق، یک نوع طنز «پوچی» و آشنایی با یک نوع اندیشه در گفتن و نوشتن

نویسنده: ژان کاتلن

فرزندان که از این رفتگان در قرن بیستم سی و پنجاه‌ای بنام روبر بناویون که تعلق به گروه سوررئالیستها دارد، و از آشنایان و دوستان نزدیک آندره برتون، رئیس مکتب سوررئالیسم بود، کتاب شورانگیزی به عنوان «جنگ نانسس» انتشار داد.

این نویسنده، این روزنامه‌نگار، این منتقد سینمایی که لیخته چرمی مشک به تن می‌کند... و مدام از پشت عینک خودش لیخند می‌زند اهل طنز است و هرگز دست از طنز بر نمی‌دارد و در هر گوشه‌ای از زندگی و در هر پیچ و خم گفتگو دامپا می‌گسترند و سر بسر آه‌های سنگین می‌گذارند...
نانسنس Nonsense یعنی چه؟ آیا کلمه‌ای در زبان ما هست که نتواند معنی روشن این کلمه انگلیسی را برساند؟ اگر بتوانیم ب مفهوم اخص کلمه توجه داشته باشیم، چنین کلمه‌ای وجود ندارد... و دلیل این امر بسیار ساده است... آگاهی از «نانسنس» و استعمال کم و بیش آن در فرانسه یادگار دوره سوررئالیسم است... و در آن زمان بود که در قرن سیزدهم و قرن پانزدهم لیگان فرانسوی، نژادی برای این تخته انگلیسی پیدا کردند. اما باستانی

مثالهایی که ما از دوران تحصیلی در مدرسه در این زمینه می‌شناسیم، عبارت از آن ترانه‌هایی است که به‌عنوان «ترانه‌های بچه‌های خردسال» قسمتی از فولکلور کودکان انگلیسی است... عبارت از آگاهی بادیانی است که تازه کشف می‌کنیم... عبارت از «تکار تسم‌آلود» دنیایی است که تازه به قیافه‌های گوناگون آن بر می‌خوریم: و این رفتار، رفتاری است که از عوالم کودکی حکایت دارد.

بنایون خودش در این باره چنین می‌گوید:
اجتاج به عدم تعادل که نزد بچه پایبای علاقه به حیرت آفرینی برای خود پیش می‌رود، ریشه‌های عمیقی نزد بزرگسال به جای می‌گذارد. آیا این، حیرت دنیایی است که همه چیز در آن می‌لرزد، تزلزل می‌خورد، به‌فوسان می‌آید و چرخ می‌خورد... آیا سودای عوالم بیرون از اندازه و مقیاس، و جذب لیس‌ناپذیر چرخش روی پاشنه است؟ از این گذشته ممکن است نانسس زاده حسرت دوره کودکی، حسرت بازگشت به‌قدناق، و زاده رؤیای بیخ و تاب خوردن در چنین باشد... روئی سرد ضعیف یا فرسوده و درهم شکسته‌یی که در قبال مسؤولیت‌هایی که بر گرده‌اش گذاشته شده است، در جستجوی راه فراری است... و چنانکه می‌گویند عطش شدید این بازیابی کودکان عوالم کودکی اغلب نزدیک‌ترین بزرگسالی آشکار می‌شود... از قیل آن حقوق‌دان بزرگ قرون وسطی که (پوماواتر) نام داشت... یا آن نایب‌السلطنه موقر عالم ادب که پوپ نام دارد و یا آن کشیش پرهابو و فصاحت باری است که لاورنس استرن نام داشت و پس از آنکه با دوستان تریسترام شندی و سفر عشق‌اش جانی برای خود در تاریخ ادب باز کرد و طنز را به جانی رساند که در پایان زندگی، پس از مرگش، به‌عنوان «موضوع کالبدشناسی» از روی میز تشریح سر در آورده... حتی رماتیکی‌هایی چون کیتز و کولیرج گاه‌گاه دست از احتیاج دل خود برداشتند و دنیا

و زخم‌هایشان را با آینه‌ای که بد ریخت نشان می‌دهد، به‌نظر آوردند.
اما نانسس «پوچی» اسلوب یافته نیست، «بی‌معنایی» نیست... بکس، به قول بنایون، همیشه معنایی دارد. اما در پایان کار غلبه‌های زیر پایبان را دور می‌کنند... شمار بیرون می‌کنند، شمار بیرون می‌کنند، و آخر سر مفهوم‌مغولی را که مقدمه یک کتاب، یک داستان یا یک‌حادثه شمارچشم به‌راه آن، گذاشته‌است نشانان نمی‌دهند... به‌نظر بنایون، نانسس را می‌توان داستانی دانست که گروه چومارکس برایش نقل می‌کنند...

این داستان را از زبان گروچومارکس بشنوید:
وقتی که در افریقا بودم فیل کتتم که یژامه تنش بود...
گویند داستان مدتی خاموش می‌ماند... شنونده منتظر توضیحی منطقی است. گروچو، بی‌آنکه خم به‌ابرو بیارود، دنباله داستان را چنین نقل می‌کند:
ولس هرگز ندانستم این فیل چرا یژامه تنش کرده بود... نانسس در مرحله گفتگو و صحبت چندان تفاوتی با نانسس در ادبیات پیدا نمی‌کند و این اندک تفاوت نیز در انتخاب کلمه‌ها است...

نانسنس در زندگی حالت شاعرانه‌ای است... و وقتی که روی کاغذ می‌آید تقریباً نفی و انکار ادبیات است... و بهین سبب است که به‌بیان هنری زندگی که سینما باشد و مخصوصاً به‌بذله‌ها و شوخی‌های آمریکائی که نانسس می‌تواند در میان بازیگران آن مثل زندگی به‌جمله دریابنده راه یافته است.

جوهر نانسس

و بهین جهت است که بنایون، دبلیو. سی. فیلنڈ. هنریشه آمریکائی را که چندین سال پیش مرده است جوهر نانسس و منظر نانسس می‌داند.
بنایون در ذیل کتاب خود که اسامآ

به‌تجزیه و تحلیل و نقل «نانسنس مکتوبه» تخصیص داده است، دورنمایی از اشکال دیگر نانسس را عرضه می‌دارد و نشان می‌دهد که ردیف ادبیات در دنیای نانسس پرمایه‌ترین و توانگرترین ردیف‌ها نیست. نخستین مردی که دور از هر گونه قیدی، در منتهای آزادی، و به حکم اراده، به‌سوی نانسس روی آورده است، مردی است که هم نقاش و هم نویسنده بود... در واقع خروج نانسس تا آن درجه‌ای که بشکل یکی از نظام‌های اجتماع درآید، در سایه ادوارد لیر صورت گرفته است.

ادوارد لیر که ترانه‌های کودکان را گرد آورده بود و لیرمیک Limerick (قصه‌ها و قطعه‌های ایبسته از نانسس) را در زندگی روزانه به‌کار می‌برد، در سال ۱۸۶۶، در بجزوه رماتیسم، دست به‌انتشار «کتاب نانسس» زد و مثل صافه‌ای که بر سر انسان فرود آمده باشد، انگلستان و دوستان اهل قلم خود را از حیرت خشک کرد...

همانند ملکه ویکتوریا ادواردلیر را به دوستی پذیرفت و در زمینه طرح و تصویر از او درسها گرفت... و این خود، منتهای نانسس بود...

لیر که طرحها و تصویرهای دستی بچه‌ها را تا سرحد «سبک» بالا برده بود، نخستین خالق طرحها و تصویرهای طنزآلود عصر جدید شد... و از پی او، بیشتر نقاشان و نویسندگان بزرگ گرفتار وسوسه این «استراحتها و روزهای تعطیل هنر» شدند... و بدینگونه باید این پیشرو امیرسویسیم را که آثار سنگینش «چنانکه شاید و باید» شناخته شده‌است، پشاهنگ آن راهی دانست که از «گران ویل» به «سانتینرگ» و کمیکس Comix امروز می‌رسد که اغلب «پوچی» حیرت‌آور و دیوانه‌کننده‌ای دارد...

ما در این زمینه می‌توانیم از برخی از نویسندگان امروز از قیل اوزن یونسکو و ژان تاردیو، و جیمز تیلور آمریکائی که در زمان انتشار جنگ نانسس روبر بنایون

در نیروهای آمریکائی درجه سرهنگی داشت... و از سوررئالیست‌هایی چون فیلیپ سویو و ژان آرب نام ببریم که بیشتر از آنکه به عنوان شاعر شهرت داشته باشند به عنوان مجسمه‌ساز شهرت دارند و نخستین مجموعه شعر خود را در حدود ۲۵ سال پیش انتشار داده است و جای تعجب است که بنایون در جنگ نانسس خود نامی از او نبرده است در صورتیکه آندره برتون - و از قرار معلوم اشتهاها - در جنگ طنز سیاه خود از او یاد کرده است... اما باید دانست که صرف نظر از این چند نویسنده و شاعر که گفتیم، لوئیس کارول در داستان «آلیس در سرزمین عجایب» و پی بیشتر از آن در کتاب خود موسوم به «شکار اسنارک» تا سرچشمه‌های ادبیات نانسس پیش رفته است (کلمه اسنارک Snake که مراد از آن جوانی اسنارک‌های است، کلمه‌ای است که خود لوئیس کارول در همین منظومه شکاراسنارک اشکار کرده است و شاید معجونی از دو کلمه اسنیک Snake (یعنی مار) و شارک Shark یعنی (کوسه ماهی) باشد...)

از «تکس‌آوری» تاجری لوئیس دبلیو. سی. فیلنڈ، پس از مرگش، برچاشین نمائند. بقول روبر بنایون، «پوچی تصویر» برای خودش سستی دارد که سینما را سرزمین دلخواه نانسس کرده است... بسیاری از هنریستان و کارگردانان، از زمان فیلم میان پرده (آتراکت) رنه‌کلر به این امر می‌پردهند. بدینخانه، نحوه بیان سینمایی گاهی جنبه بازیگری محض به نانسس می‌دهد... و ما بسیار زود به خود فروشیها و خودنمایی‌های «دال» و به کارهای سهل‌انگاره‌ای و آنددینی می‌رسیم.

با اینبه در جریان سالهای گذشته فیلم «جرالد مک بوئینگ - بوئینگ» یوسوستو و تصویرهای جاندار «تکس آوری»، به نحو قابل ملاحظه‌ای، بر غنای طنز سالونهای تارک افزوده است. نانسس سینمایی از زمان «مک مست»

و از زمان فیلم «طرفه فاجعه‌ای» توانسته‌است برای خود آثار کلاسیک شایسته‌ای پیدا کند... اما باید گفت که گاهی این آثار به نحوی غیر ارادی بوجود آمده است، مثل برخی از فیلمهای پرشکوه آمریکائی که به‌نظر آن کسی که مستعد «پانفیزیک» و متعادل به پانفیزیک باشد روح نانسس پیدا می‌کند... و بدینگونه، می‌توان فیلمهای بزرگ رنگین و برجسته‌ای را که هالیوود، بر پایه تاریخ گذشته، می‌سازد، با چشم تازه‌ای نگریست...

اما روبر بنایون که خود متخصص سینمایی بزرگی است، این نظر را کنار می‌گذارد و «خلیج‌های صوت» توتو و «سیرانو خلاقه دانرکی - فیم و شعور لاستیکی رداکلسون و اسنات لورول را سرشار از آن استعداد و قریحه سرتا یا نانسس می‌داند که قادر است، هر چیزی را که خواسته باشد، جابجا بسازد.

با اینهمه، بنایون هیچیک از این اشخاص را هبایه دبلیو. سی. فیلنڈ بزرگ نمی‌داند... زیرا که فیلنڈ نخواست، در میان دهها چیز دیگر، آن ۲۵ خبلة آلیس در سرزمین عجایب باشد که بدست نونرن-مک لوده فیلمبرداری شده است. فیلنڈ که سناریو نویس همه فیلمهای خودش بود فیلم «هلزا پابین» که در حدود پانزده شازدهسال پیش ساخته‌شد اختلاس‌یابیداری از فیلم «ترجم بر احقما موقوف» او بود - در باره زندگی خودش نیز سناریویی نوشته بود که حوادث گوناگونی در جریان آن رخ می‌دهد و از سر تا پا ایبسته از نانسس است.

فیلنڈ به‌عنوانی گوناگون و با اسم‌های سراپا بافتن و هوس حساب‌هایی در بانکها بازی می‌کرد زیرا که مثل گروچو مارکس اسم‌های پر از غرابت را دوست می‌داشت و فیلمهای خودش را باامضای کریبل کوبلیس یا مهمانماکین جیوز بیرون می‌داد... سالهای درازی در استودیوهای هالیوود، شهر هالیوود و محله «بل‌ایر» که ویلای عجیب و غریبی در آن داشت، قیامت‌ها و معرکه‌ها



بیان تصویری «رنگ» در سینما

از: بیژن خرسند
● آنچه امروزه برای بسیاری از فیلمسازان به صورت امری بدیهی و حتی جلوه‌گر شده، آنست که فیلم‌رنگی دارای امتیازاتی است که فیلم سیاه و سفید فاقد آنهاست. اینطور است که در بسیاری موارد منتقد یا شخص سازنده فیلم، در مرحله‌ی نمایش فیلم، دچار این تأسف گردیده که فقدان رنگ، لطمه‌ی برای فیلم او بوده است.

وقتی فیلمی مثل «کوپدان» را می‌بینیم، با تحسیر و تأسف فراوان بفکر فرو می‌رویم که فیلم «قصه‌های ماه رنگ‌پریده» اثر «میزوگوشی» چه زیبایی‌های عجیب‌انگیزی با رنگ پیدا می‌کرد.

اما این همه، مانع از این نمی‌گردد که عکس این قضیه در مواردی خاص صدق پیدا کند. کما اینکه «فرشته‌ی آبی» از «فون اشترنبرگ» و یا «شب» اثر «آنتونیونی» می‌بایست که رنگی نباشد. زیرا به تحلیل روانی شخصیت‌ها توجه اصلی را دارد در صورتی که یک فیلم توصیفی به‌رنگ احتیاج حتمی پیدا می‌کند. پس، قبل از هرچیز، رنگ وابستگی حتمی به‌موضوعی دارد که باید فیلم شود. و بعد از آن، نظر فیلمساز شرط اصلی در انتخاب یا عدم انتخاب رنگ است...

بدیهی است که در این مرحله، فرق میان یک فیلمساز وارد با یک فیلمساز ناوارد آشکار می‌گردد. دو فیلم از هیچکاک را بیاد می‌آوریم: «بیگانگان در ترن» و «تعقیب خطرناک» که هرکدام در حالت ساخته‌شده‌ی خود (سیاه و سفید - رنگی) کامل هستند. در «درسی یک قتل» از همین کارگردان، رنگ مهم‌ترین عامل پیش برنده، در بیان تصویری فیلم است، مثل جوراب‌های قرمز «هری» در میان برگ‌های خشکیده و زردشده‌ی پاییزی. در «بیوس ولی گازم نگیر» اثر رومن پولانسکی، نیمی از موفقیت کامل کارگردان در ایجاد هول و طنز، بنابر رنگ‌هایی است که بکار برده است. اوج موفقیت او در پرداخت رنگ صحنه‌ی رقص پایان فیلم می‌باشد.

بغیر از این، رنگ می‌تواند فقط به‌عنوان یک عامل زیبایی‌نیز بکار رود. مثل فیلم «من راسپوتین را کشتیم» اثر «رویسر حسین» و «سیا» درام‌کردن زن سرکش» از «زفیرلی». مرحله‌ی سوم برای بکاربردن رنگ در سینما، مفهوم بخشیدن به آنست. باین‌معنی که در راه تمایز

بقیه درصافحه ۸۴



دلمه دوم است که ناقوس می‌زند... موقع نماز فراش‌ها و پیشخدمتها است

پدر، مادر، پسر، دختر
پدر خودش را آویخت
به‌جای ساعت دیواری...
مادر گنگ است، دختر گنگ است...
پسر گنگ.
هرسه به تیک‌تاک پدر گوش می‌دهند.

مادر آسمان گرفته و ایرآلودی است
که پدری از کافه خشک‌کن پوشیده
از لکه‌های مرکب، آنچه در آن
باین پائین
کشان کشان می‌برش...
پسر ابری است...
وقتی که گریه می‌کند، باران
می‌بارد...
و دختر اشک می‌ریزی است...

اگر فردبان را از زیر پای این دوند
شعر بکنیم نالسنس در میان ما است... بیاید
کمی «نالسنس بازی» کنید، همچنانکه به‌شکار
«استارک» می‌روید، به‌شکار نالسنس بروید...
مثل بیماری‌سل جای‌پای آن را پیدا کنید.
و آن را در پیرامون خودتان وجود بیاورید...

اما یک گیلان برای خودتان نالسنس
بریزید تا بی‌اجازه‌ی فیلسوف‌ها معنی و مفهومی
به زندگی خودتان بدهید... کما در افسانه‌ی
سزیف از نوجوانان نسل خود می‌رسید:
«مساله این است که بدایم زندگی به‌زحمت
زیستنی می‌ارزیدانی‌ارزید» فیلسوفی که هنوز
جایزه نوبل را نگرفته بود بدینگونه گمان
می‌برد که «بوجی» را تعریف کرده است.
اما او در قلب نالسنس بود... و اندیشه‌ی
سنگین خود را برپایه‌ی یکی از پرشکوه‌ترین
دلک‌بازی‌های بشریت معاصر استوار می‌کرد.

ترجمه: ع. ت

...واکنون برای آنکه با صبر و حوصله
اینهمه نالسنس را درباره نالسنس خوانند
قطعه‌ای در زیر می‌آوریم که در جنگ
بنایون نمی‌توان پیدا کرد:



با لطف و ظرافت بسیاری شیور می‌زنم...
برای آنکه سر شیور را خوب توی دهنم جا می‌دم



در قدم اول ترا می‌کنم برای آنکه زبردستتر
از تو باشم



از بنم و بیله‌ای که می‌چینم متکالی نرمی
درست خواهی کرد



مثل اسب خوب می‌دود، چه کسی خوشبختتر
از من است؟



پس از آنکه بخت، کباب‌اندیزی می‌شود...



پس از آنکه بخت، کباب‌اندیزی می‌شود...

ندارد. از توده‌ی درهم و برهم و بی‌نظم و نشان
«آراس» که یادگار سال ۱۲۸۰ است تا
نالسنس و تشریح و تشریح نالسنس است...
با اینهمه، وقتی که نالسنس را می‌خوانیم،
معروف استفان لویاسکو، چندی پیش در
کتاب خود بنام «منطق و تناقض» نوشت،
سرانجام باید به‌معنی این کلمه از لحاظ
لفظی توجه داشت... پیش از هر چیز،
نالسنس مفهومی از فضا، مفهومی از سمت
و جهت زندگی و مفهومی از سمت و جهت
اندیشه در بردارد که بقول ریاضی‌دانها به
برنهایت برمی‌خورد... لویاسکو خاطر نشان
می‌کند که از نظر منطق کلاسیک، منطقی
که اجماع و زندگی روزانه ما هنوز برپایه‌ی
آن استوار است، نالسنس مفهومی منفی
است که منفی به‌نظر نمی‌آید، مفهومی است که
گویی از عدم منطق به‌بار می‌آید... یک
رشته مفاهیمی است که بهم‌دیگر ارتباط
ندارند... یک رشته حوادث یعنی است،
روایی غیر عقلانی و بی‌معنی است... و همین
مفهوم منفی‌است که «بوجی» شمرده می‌شود.
لویاسکو مفهوم ارزش را در این‌زمینه
بوضوح شرح می‌دهد. بعنوان تناقض دو
حقیقت، یکی، بتحقیق، به‌مفهوم کلاسیک،
یعنی به‌مفهوم عقلانی آن و دیگری،
تحقیق، به‌آن مفهومی که به‌نظر کلاسیک
«بی‌معنی» و «مخرف» است و مفهوم منفی یا
غیرعقلانی است.

دلیلی که بر تقوq نالسنس زبانی بر
نالسنس مکتوب می‌توانیم بیابیم حدت و
نشاطی است که در فولکلور تراه‌های کودکان
انگلیس و لیریک‌ها وجود دارد... در باره‌ی
«نالسنس کتابی» می‌توان گفت که شکیسر
لیکوت‌ترین تعریف را در هفت خود عرضه
داشته است:

«چه می‌خوانید خداوندگار من؟
- حرف، حرف، حرف...
- موضوع آن چیست؟
- از چه حرف می‌زنید؟
- از کتابی که می‌خوانید، خداوندگار
من...»

چنین به‌نظر می‌آید که تصمیم
گرفته است نالسنس را به‌تنهی درجه
برساند... و این رفتار طنزآلود سرانجام در
وجود او وقار محکومی پیدا کرده بود که
از سرپای آن تصنع فرو می‌ریخت.
بنابین می‌گوید که نالسنس برای او
بمنزله «مادر وطن» شده بود... او که از
تذذرای حرفه‌ای چون «جستن از سایه‌ی
خود» - «بدندان گرفتن ماه» که به به‌جها
زده می‌شود، حذر داشت، درصدد برآمد که
وهم آلوده‌ترین تعریفها را درباره کودکی
به‌وجود بیاورد... او که مدام بی‌انگ پلند در
تعقیب کابوسی می‌خوردگی و مستی خود بود،
نه که با خویشن بیکرنگی داشت... و در
سالگی صندوقچه‌ای را به عوض کلاه
به‌سر پدش گذاشته بود و پس از آن خانه
پدر و مادرش را برای همیشه ترک گفته
بود و مثل دیو چالی حکیم در خرماهای
زندگی می‌کرد و با دزدبهای خود پلیس
فیلافلنیا را بیچاره کرده بود، به‌محض آنکه
هت‌ریشه سرشناسی شد ویلای محله «بل-
ایر» خود را به صورت قصر سراپا و
آرزوها درآورد... این خانه که بر از تله
و میکروفون نهفته و ضبط صوت بود، اهل
خانه و مهمانان خود را دیوانه می‌کرد، اسباب
دلخوری راه‌گذرها و مخصوصاً اسباب دلخوری
آن خواهران مریانی می‌شد که فیلدز از
ایشان نفر دیگری داشت. به یاد دارم که
در ناحیه «بوزینه» در سایه‌ی لطف ژان وژزل
و «فلیپ کله» با وسایل بسیار ناجیزتری،
خانه‌ای بوجود آمده بود که ظاهر بسیار
آرام و آسوده‌ای داشت... در صورتیکه این
خانه که استودیو ضبط صوت بود، از لحاظ
«بوجی» و «نالسنس» بزرگترین خانه‌فرامه
و ناوار بود... و اگر یکی از این پیرزنان
دوست داشتستی در آن را باز می‌کرد
دستگاههای ضبط صوت یا داد و فریاد
دیوانه‌کننده‌ای به راه می‌افتادند...
بعقله بنایون، پس از مرگ فیلدز،
مشعل نالسنس به‌دست‌چری‌لویس افتاد که یگانه
هت‌ریشه کیمیک زنده‌ای است که می‌تواند
شما را از آرزوبرد... اما اگر بوجی مارکس

ما در اینجا چند طرح را که از میان
صفحه‌ی تصویرهای عامیانه درآورده‌ایم، چاپ
می‌کنیم.
این صفحه تصویرها در پارسلون به
نام دلای رویاها چاپ شده است و بی‌شک
یادگار نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم است. این
گراورها از روز انتشار تاکنون مرتباً در کتابها
و مجله‌ها چاپ شده است. و شرحی که در
ذیل هرکدام از این تصویرها نوشته‌ایم
ترجمه‌ی شرحی است که در نسخه‌ی اصلی این
تصویرها آمده است. اما ناگفته نماند که
این شرح‌ها در متن اسپانیایی به‌شعر بوده
است.

چنین به‌نظر می‌آید که تصمیم
گرفته است نالسنس را به‌تنهی درجه
برساند... و این رفتار طنزآلود سرانجام در
وجود او وقار محکومی پیدا کرده بود که
از سرپای آن تصنع فرو می‌ریخت.
بنابین می‌گوید که نالسنس برای او
بمنزله «مادر وطن» شده بود... او که از
تذذرای حرفه‌ای چون «جستن از سایه‌ی
خود» - «بدندان گرفتن ماه» که به به‌جها
زده می‌شود، حذر داشت، درصدد برآمد که
وهم آلوده‌ترین تعریفها را درباره کودکی
به‌وجود بیاورد... او که مدام بی‌انگ پلند در
تعقیب کابوسی می‌خوردگی و مستی خود بود،
نه که با خویشن بیکرنگی داشت... و در
سالگی صندوقچه‌ای را به عوض کلاه
به‌سر پدش گذاشته بود و پس از آن خانه
پدر و مادرش را برای همیشه ترک گفته
بود و مثل دیو چالی حکیم در خرماهای
زندگی می‌کرد و با دزدبهای خود پلیس
فیلافلنیا را بیچاره کرده بود، به‌محض آنکه
هت‌ریشه سرشناسی شد ویلای محله «بل-
ایر» خود را به صورت قصر سراپا و
آرزوها درآورد... این خانه که بر از تله
و میکروفون نهفته و ضبط صوت بود، اهل
خانه و مهمانان خود را دیوانه می‌کرد، اسباب
دلخوری راه‌گذرها و مخصوصاً اسباب دلخوری
آن خواهران مریانی می‌شد که فیلدز از
ایشان نفر دیگری داشت. به یاد دارم که
در ناحیه «بوزینه» در سایه‌ی لطف ژان وژزل
و «فلیپ کله» با وسایل بسیار ناجیزتری،
خانه‌ای بوجود آمده بود که ظاهر بسیار
آرام و آسوده‌ای داشت... در صورتیکه این
خانه که استودیو ضبط صوت بود، از لحاظ
«بوجی» و «نالسنس» بزرگترین خانه‌فرامه
و ناوار بود... و اگر یکی از این پیرزنان
دوست داشتستی در آن را باز می‌کرد
دستگاههای ضبط صوت یا داد و فریاد
دیوانه‌کننده‌ای به راه می‌افتادند...
بعقله بنایون، پس از مرگ فیلدز،
مشعل نالسنس به‌دست‌چری‌لویس افتاد که یگانه
هت‌ریشه کیمیک زنده‌ای است که می‌تواند
شما را از آرزوبرد... اما اگر بوجی مارکس

اگر اندامان





خانه‌ی کنار جاده

ای بی هوا،
درخت بلند
که دورش ماهیخوار می‌پرد
و خانه،
زمانی، جا که اکنون
بیشه فرو می‌گاهد،
کوچک و سپید
خانه، و کورسوی سبز،
یک برگت بید.

باد، این، راه نموده مرا،
دم آستانه میارم.
باد مرا پوشانده. تا کجا باید
پی آن می‌رفتم؟ من هیچ
بالی ندارم. غروب
کلاهم را
می‌پرانم طرف پرنده‌ها.

گرگت و میش. خفاشان
پوسرم می‌تازند. یارو
شکسته، پس فرو نمی‌روم، راه می‌روم
بر آب.

آوازه‌های روسی

مارینا
می‌خواند
از برچی میان منظری از صخره‌ها،
سه رود
پایین پای او، اما
شب و سایه‌های باد
در پرواز.

دلدادای زیبا،
درخت من،
بلند میان شاخسار تو
با پیشانی عور
پیش ماه
می‌خوابم،
دفن بالهام.

میخواهم -
تو به من
یک جبه نمک می‌دهی،
ازمغان دریایی

بی‌سفر، به تو من
یک چکمی باران می‌دهم
از دیاری

که در آن هیچ کس نمی‌گرید.

شهرک شمال روسیه

پریده رنگت
کنار راه شمال
فرود آمده دیواره‌ای کوه. پل،
بیشه‌زار کهن،
سواحل بوتنزار.

آن‌جا نهر می‌زید،
سفید میان ریگت، کور
فراز ماسه. و کاغ کلاغان
نام تو را می‌گوید: باد
در تیرهای شیروانی، دودی
سوی شامگاه.

می‌آید،
فروزان در ابر،
پی‌بادها می‌گیرد،
مراقب آتش است.

آتش دور دست بانگت برمی‌دارد
میان دشت،

دور. آن که سر می‌کند
به نزدیکی جنگلها، روی نهرها،
میان خوشبختی چوپین دهات، می‌شنود
به شامگاه،

گوش خوابانده بر زمین.

مرگ گرگ

میان بیشه و رود -
اینک اما شب،
در مستاب،
گرگها، سایه‌های بلند،
رفته‌اند. ولی گراز من می‌آید،
شیر دل،
زارعی مشتاق
به درون مزرع

خزان،
رود در زوال می‌گذرد با
مه‌ها! اکنون فصلی تاریک
قوز می‌کند دم دیوار بلند،
دم یخ،
جفدها به برف می‌تازند
فیف‌کنان به گرگت و میش،
شراعی از خواب،
گمشده.

اما گسیخته. نشانه‌هایی بود
از کشتزار
برجاده.
میامدم با تیری بردوش.
نزدیکی یخپاره.
گرگت غنوده، شکم دریده،
با تیبگاهی تپاخورده.

آتش و برف

آتش،
بیشه‌ی غان
می‌سوزد از امواج سیاه،
از کوه‌های دود
می‌چسبند شعله،
رقص وحشی شعله، فریبایی
پوست را می‌گیرد،
فریبایی شعله.

در دریا
چاده‌یی ست،
یک چشم درشت جانور،
گشاده و گریان،
مژه‌یی سبز
بر گونه‌یی از نمک،
خنکا،
فریبایی خنکا.

هر دو
- مرد جوان -
فریبایی شعله،
فریبایی خنکا، رقص
فراز ابر،
خنکای نمک یا برف، مردچوان
در اولین ساعت روز، نازنین
از زور خستگی،
سرس
از سایه.

در تقسم،
آتش و برف، می‌زیم.
پس تو می‌آیی در آتش،
پس تو می‌آیی فردا
در برف.

سالهای دریاچه

بیابان. برابر باد.
گرخت. رود غرق
در ماسه.
شاخه‌های زغالشده:
دهکده‌ی پیش روی سترده. * بعد
دریاچه را دیدیم -

- روزهای دریاچه. روزهای نور.
ردی در علف،
برج سفید بریاست
همچو سنگ مزاری
متروک مردگان.
بام فروتنکسته
در کاغ کلاغان.
- شبهای دریاچه. جنگل
به مردابها فرو می‌افتد.
گرگت پیر،
فریه از مکان سوخته
ریمده از شبی.
- سالهای دریاچه. مد زره‌پوش.
تاریکی صاعد آبها. روزی
خواهد خورد
به پرندگان غوغایی آسمان.

شراع را دیدی؟ آتش
در دور ایستاد. خرگت
سترده را بیمود.
گوش می‌خواباند برای رنگهای زمستان.
زوزه می‌کشد
برای ابر عظیم برف.

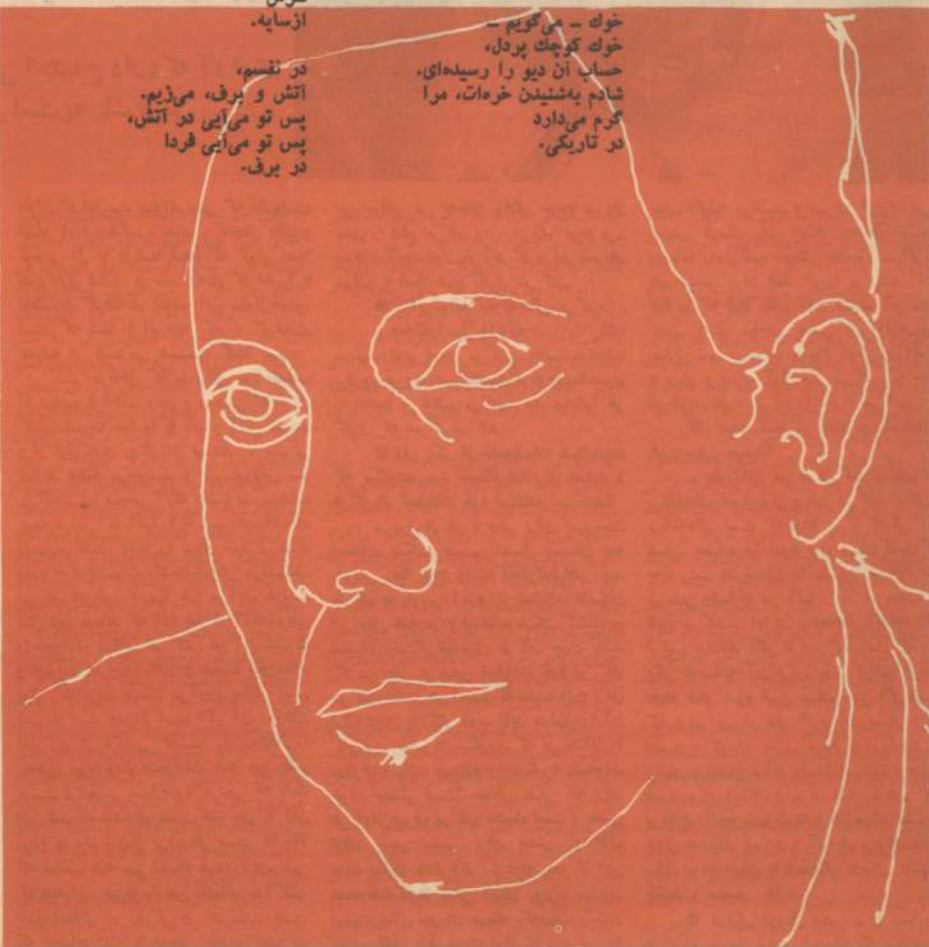
* قطعه زمینی از جنگل که برای
زراعت آن را از درخت خالی کرده باشند.
(فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی-احمد آرام
و دیگران).

دریاچه کنار

آنچه هنوز زندگی دارد
در ریگ روان
زیر پرکهای ماهی بزرگت -
سبز گاهنده، جلبک، خزهی
که بر ماه می‌آویزد،
صبح، آن‌گاه که او غرق می‌شود -

چون کلامی ست نرفته،
شفته در تپی دهان،
در مس گنجگاه،
در گیسو. رانده می‌شویم به ساحل،
بادستهای آبگونه، عشق من،
سپید.

بیاء
سردست، بوریا
گوش به ما خواهد داد،
روی اندازی روی آه،
دیواره‌ی جیرجیروی بیشه.
خواب، زمزمه‌یی،
دراز می‌کشد با ما.



شعر از: یوهانس بو بروسکی

ترجمه‌ی: فرود خسروانی

JOHANNES BOBROWSKI

یوهانس بو بروسکی - شاعر و
داستان‌نویس آلمانی - در نیم آوریل ۱۹۱۷،
در تیلسیت Tilsit - بروس شرقی - به دنیا
آمد. در کونیگسبرگ (Königsberg)
تحصیل کرد و تاریخ هنر خواند. در ۱۹۴۱،
که در روسیه سر باز بود، اولین شعرهایش
را نوشته بود اما هنوز به چاپ ندهاده بود.
دیرزمانی نگذشت که جزو زندانیان جنگ
شد و تا ۱۹۴۹ به آلمان بازنگشت. در این
سال مقیم برلین شرقی شد. در دهه‌ی ۵۰،
چند شعری از او در مطبوعات آلمان شرقی
درآمد، اما در ۱۹۶۰ بود که کارش، در
خلال نخستین جنگ آثار شاعران آلمان
شرقی، به آلمان غربی راه یافت. در سالهای
میان ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵، دومجموعه‌ی شعر
منتشر کرد و یک داستان و دومجموعه‌ی
قصه. همه‌ی این آثار، در دو چاپ مختلف،
هم در آلمان شرقی انتشار یافت و هم در
آلمان غربی، و در این دو دیار، و نیز در
اتریش و سوئیس، موفق به دریافت جوایز مهم
ادبی شد.

شارل آزناوور

- برای ساختن هر آواز يك ماه وقت صرف می کند
- خود را همچنان از مردم و با مردم می داند
- معتقد است که تلویزیون هنرمندان را اول مشهور می کند و بعد نابود!
- از نظر او انسان گاهگاهی احتیاج دارد که آوازی بشنود، همچنانکه ممکن است به يك قرص سردرد نیاز پیدا کند.



آزناوور با زن و دو فرزندش

وقتی کار می کند، وقتی چیز می نویسد، وقتی چیزی می خواند، حتی باید يك سیگار «گلوازه» گوشه دهانش باشد. دوستانش او را سیگاری قهار می دانند. اما بعضی روزها میشود که اصلاً يك سیگار هم نمی کشد و آن اوقاتی است که در خانه است. و روزی هم میشود که يك پاکت و نصفی «گلوازه» دود میکند و آن موقعی است که در خارج از منزل مشغول کار باشد.

وقتی ششای یکی دیگر از عادات اوست. وسواس دارد که جنماً سر ساعت و دقیقه موعود در وعده گاه حضور یابد. میگوید: «من این ضرب المثل را که وقت شناسی ادب پادشاهان است خیلی دوست دارم. دلم می خواهد همه مردم مرا آدم وقت شناسی بدانند. باین ترتیب احساس غرور و بزرگی بیشتری می کنم. حس میکنم که واقعاً آدم خوبی هستم!»

یکی دیگر از خصوصیات او اینست که از سالها پیش تاکنون هیچ عوض نشده است. اگر عکسهای دهانزدن سال پیش او را نگاه کنید می بینید که حالا هم عیناً همان قیافه آن روزها را دارد. تنها تفاوتی که کرده چند جین در صورت و چند تار سفید در موهاست. نگاهش همان نگاه ده سال پیش است. با چشمانی ریز و برق و باهوش، گشوده بروی زندگی که در همان حال که بسوی شما میگردند بررویان تیس می کند.

شارل آزناوور، یکی از گرفتارترین ویر مشغله ترین مردان سینما و آواز تلویزیون و رادیوی امروز فرانسه است. با وجود این، در انواع گرفتاریها، میتواند وقتی که باشماست چنان آرام و خونسرد بماند و با چنان دقت و توجسی دل به دل شما بدهد که گویی اصلاً هیچ کاری ندارد. در مصاحبه ای که اخیراً با او صورت گرفته در جواب این سؤال «چطور است که شما با این همه کار و گرفتاری همیشه در دسترس هستید؟» گفته است: «در حرفه ای که ما برای خود انتخاب کرده ایم، فراوانند زنان و مردانی که برای کسب شهرت خود را به آب و آتش میزنند و از هیچ کاری روگردان نیستند. تا شهرتی ندارند باهه می چوشند و به سروراهی سر می کشند اما بعضی آنکه به شهرت رسیده اند، بی همه مردمی که آنها را به شهرت رسانده اند پشت می کنند، درها را بروی خود می بندند و در برج اوج شهرت و افتخار خویش می نشینند. من از این جور آدمها بدم می آید. درست مثل این میماند که آدم بعد از آنکه سوش را خورد در بشقاب قف کند. من این شهرت و محبوبیت امروزی را ارزان بدست نیآورده ام. پولی که امروز بدست می آورم بخاطر این شهرت است و دروغ است اگر آن روزهای تلغ و پر از ناگامی گذشته را، روزهای آن که هیچ نبودم و دلم میخواست همه چیز باشم بدست فراموشی بسپارم و به مردمی که باعث این شهرت شده اند پشت کنم. من به این مردم مدیونم و کمال پر انصافی است که حالا که صاحب همه چیز شده ام خود را از مردمی که همه این چیزها را بین داده اند جدا کنم. البته لحظاتی در زندگی هر هنرمندی هست که احتیاج دارد با خودش خلوت کند. در

این مواقع من به خانه ییلاقی خود میروم. تلفنم را قطع می کنم و در رابروی خود می بندم. در آنجا، در تنهایی، هر کاری دلم بخواهد میکنم یا اصلاً هیچ کاری نمی کنم. ● در این مواقع چه کارهایی می کنید؟ - همه کار! مبل و لایه منزل را رنگ میزنم، رادیو تعمیر می کنم، به اسباب و ادوات برقی روم میروم، دستگاہهای گرام و ضبط صوتم را جابجا و تنظیم می کنم. چه میدانه! هر کاری که سرگرم کند. ● ولی یکی از خصوصیات شما اینست که میگویند مرد خستگی ناپذیری هستید و هرگز از تعطیلات خود استفاده نمی کنید؟ - چرا. از هر فرصتی برای استراحت استفاده میکنم. همین اسمازل زمستان به سوی رفته بودم و البته در طی تعطیلات چند بار هم به پاریس آمدم. از تعطیلات تابستان نیز مثل همه مردم استفاده میکنم. شاید این شهرت خستگی ناپذیری از آن جهت باشد که من حتی در ضمن تعطیلات خود نیز کلا می کنم. علتش هم اینست که عقیده دارم برای ارائه دادن يك کار خوب باید مدتها روی آن کار کرد. بعضیها میگویند که من يك آواز را در ظرف دو ساعت میسازم و یاد میگیرم و میخواهم حرف چغنگی است! حداقل مدتی که برای هر آواز صرف می کنم يك ماه است و بعضی اوقات خیلی بیشتر. برای بعضی آوازهايم مدت يكماه فقط فکر کرده ام. بعد از این مدت همه کارها خیلی آسان و روپراه میشود. درست مثل میوه ای میماند که خوب رسیده باشد. فقط باید دست دراز کرد و آن را

تلویزیون. آیا واقعاً حس می کنید که به سینما بیش از سایر رشته های هنری علاقه دارید؟ - نیدانه. این سوالی است که بارها از خود کرده ام و جواب قطعی برای آن نیافته ام. حالا هم نیدانه به شما چه جوابی بدهیم. بعضی وقتها فکر میکنم که بهتر است همه فعالیت های هنری خود را کنار بگذارم و به کار سینما بپردازم اما خیلی زود از این اقدام منصرف می شوم چون همیشه برای يك هنرمند این خطر هست که وقتی يك رشته را ترک می کند و بسراغ رشته دیگری می رود بکلی شهرت و محبوبیت خود را از دست بدهد. ولی از آنجا که من اصولاً در زندگی اهل ریسک هستم بدم نمی آید که قسمتی از فعالیت خود را صرف این رشته نیز بکنم. اگر من استعداد در نقاشی و مجسمه سازی هم داشتم قطعاً ضمن سایر فعالیت های هنری خود، به سراغ قلم مو و قلم چکن هم میرفتم. ● ممکن است درباره آخرین فیلم خود توضیحی بدهید؟ - بله، سناریو این فیلم را «سرچوگوبی» نوشته است که یکی از بهترین کارگردانهای ماست. رل اول فیلم را من بعهده دارم و گویی از من خواست که دیالوگ فیلم را هم خودم بنویسم. اما من باو گفتم که شوزه فیلم آنقدر قوی هست که اصولاً احتیاجی به دیالوگ نیست. دیالوگ قوی برای فیلمهایی لازم است که سوزشمان ضعیف است و باید با الفاظ آن را حال آورد، داستان فیلم مربوط به یکی از خطرانی است که جامعه امروزی ما

را تهدید می کند و هر آدمی ممکن است در معرض آن قرار گیرد بچه دزدی. که در عصر ما بصورت یکی از فعالیت های پول ساز مردم چنانکه باید با این خطر آشنا نیستند و نسبت به آن حساسیت ندارند، یا اینکه بسیاری از مردم فکر می کنند که اگر هم چنین خطری وجود داشته باشد برای آنها نیست و برای دیگران است. در این فیلم، ما سرگذشت جراحی را روی پرده می آوریم که زندگی راحت و خوبی دارد، زنی که دوستش دارد و يك بچه... که ناگهان بروده میشود و ربایندگان مبلغ قابل ملاحظه ای از او می کنند تا در مقابل آن بچه را آزاد کنند... آنها پول را بدست می آورند، اما جراح بجای آنکه دست بدامن پلیس بشود، سعی می کند عدالت را آلتور که خودش می خواهد اجرا کند. در این فیلم نقش همسر جراح (یعنی مرا) ماری کریستین بارو بعهده دارد که تماشایان تلویزیون فرانسه با چهره او آشنائی کامل دارند.

● درست است. مردم او را بعنوان يك ستاره با استعداد اما تازه کار می شناسند. اما فکر نمی کنید که برای يك زن جوان تازه کار مثل او، دشوار باشد که در کنار هنرمند صاحب نامی مثل شما ظاهر شود؟ - فکر نمی کنم. او يك آکتریس است و من چه هستم؟ يك آدمی که ممکن است خیلی چیزها باشد اما مسلماً يك آکتور نیست. بنظر من يك آکتور هنرمند واقعی کسی است که وقتی روی سن می رود بتواند



از قالب اصلی خود درآید و به قالب شخصی که در آن او بازی میکند فرو رود. از من چنین کاری ساخته نیست. روی سن هم من همان آدم خارج از سن هستم. شوخ و بی بند و بار و زودجوش و آسان... برای همین است که حتی تماشایان فیلمهایم نیز با من خودمانی میشوند. البته این وضع روی سن به من يك حالت کاملاً طبیعی و روان میدهد. اما آیا يك آدم معمولی را میشود يك هنرمند واقعی دانست...؟ برای آنکه مرا بهتر بتوان شناخت باید مرا در زندگی خانوادگی دید. ● خوب شد راجع به خانواده خود صحبت کردید. شما تاکنون دوبار ازدواج کرده اید. از ازدواج اولتان يك دختر بیست و چهار ساله و يك پسر بیست ساله دارید. و از ازدواج دوم خود يك دختر دوساله و يك پسر هشت ماهه. دختر و پسر بزرگ شما در قبال خواهر و برادر کوچکشان چه وضعی دارند؟ - بسیار درخشان و عالی. و نکته جالب اینجاست که دختر بزرگم، برای خواهر و برادر کوچکش يك مربی آگواه و مربیان و در عین حال سخت گیر هم هست. یعنی چیزی که خود من هرگز نتوانسته ام برای بچه هایم باشم. مثلاً بیست سال پیش من هیچوقت موفق نشدم دخترم را اول شب بخوابانم در حالیکه اکنون دختر بزرگم خواهر کوچکش را چنان عادت داده که در اولین ساعات شب به بافتن می رود و تا صبح می خوابد. وقتی که شارل آزناوور درباره بچه اش حرف میزند برق مخصوصی در نگاهش می درخشد میگوید:



سرگذشت انسان

ترجمه: توج فرازمنند

-۶-

پیدایش انسان

● مطابق يك نظریه قدیمی: تمام انواع و نژاد های انسانی يك خصیصه مشترك دارند و آن كشی بسوی مفهوم زیبایی است

● اگر جامعه وجود نداشت اندیشه انسان هرگز به پختگی و کمال نمی رسید. بدون جامعه، مستعد ترین افراد از نظر طبیعی، ظاهر آسفیه باقی می ماندند



در این عکس دهانه یکی از چندین غار پررنگه که بشر هنگامیکه به قسمت اعظم اروپا پراشیده بود در آنها زندگی میکردند از داخل نشان داده میشود. (سمت چپ) در مرحله اول تمدن مردم Combe - Capelle با چکش سنگی و قلم چوبی بر روی سنگ آتشفشانی میگوید که تکه های تیزی از آن جدا سازد اولین چاقوی ابتدایی سنگی بوجود آمد. زن Combe - Capelle برای بریدن نوارهای چرمی از چاقوی سنگی استفاده میکنند و زن دیگری با چاقوی مشابه پوستی را میراند. در دوره لندن Aurignac ها يك شکارچی Cro-Magnon (سمت چپ جلو) از شاخ گوزن سر نیزه میسازد و مردی که در کنار آتش قرار گرفته با استفاده از وسیله استخوانی چوب های شمشیر را برای نیزه صاف میکند. شکارچی Cro - Magnon از دوران بعدی Perigordien با يك چاقوی صاف گوزن را پوست میکند. Cro - Magnon های بعدی از فنون دوران لندن Solutreen استفاده میکردند و با فشار زیاد تکه های سنگ را از هم جدا میساختند. در سمت راست زنی با سوزن استخوانی پورش چرمی را میدوزد. این عمل و استفاده از سوزن از اختراعات دوره لندن Magdalen است. مردان دوران Magdalen از سفیدها برای خود گردن بند میساختند و آنها را بگردن میردند در قسمت راست عکس آنها نهی دوران Magdalen دور آتش نشسته و گوشت شکار را از یک شاخه چوبی که روی پایه چوبی دو شاخه استوار است آویزان کرده آتزا روی آتش میپزند.

اولیه در ساختن آلات و ابزار ندارد و اصولا در نهاد انسان كشی طبیعی و ذاتی بسوی هماهنگی با جهان و ایجاد آنچه خود هماهنگی دارد موجود است. سرودها، رقصها، نقاشی ها و مجسمه هایی که انسان ساخته نتیجه این جستجوی هماهنگی است و این خصیصه معنوی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و امروز گنجینه عظیم هنری انسان را بوجود آورده است.

این نظریه، که مورد انتقاد بسیاری از دانشمندان است، اگر درست باشد لاف این حقیقت را میسرماند که تمام انواع و نژادهای انسانی در يك چیز وجه مشترك دارند و آن كشی بسوی مفهوم و معنی زیبایی است.

اگر این امر واقعیت داشته باشد باید گفت که عرفای شرق حق داشتند که احساس را شور و شوق و هیجان را تنها راه رسیدن بیک وحدت تشخیص داده بودند، این مسأله که ممکن است نوع انسان در زمینه درك زیبایی یا عبارت دیگر تصور يك نوع شكل و وزن و حجم و خط وارث نهادهای بسیار کهن باشد اهمیت اساسی دارد. اگر می بینیم دو قوم که بسیار دور از هم زندگی میکنند دارای يك نوع ابزار آلات، يك جور افسانه و قصه يك طرز نقاشی و مجسمه سازی هستند، طبیعی است که اول باید تحقیق کنیم و ببینیم آیا ارتباطی باهم داشته اند و این مظاهر زندگی مادی و معنوی از یکی بدیگری منتقل شده است یا نه؟ اگر هیچ دلیلی بوجود ارتباط بین آنها پیدا نکردیم، آنوقت میتوانیم فرض کنیم که



هر دو از سرچشمه میراثی کهن سیراب شده اند و در وجود هر دو چیزی است که نشانه وحدت معنوی بین آنهاست. چهل هزار سال پس از مرگ آخرین انسان های نشاندارتال، انسان کنونی هنوز میراث نیرومند هیجانان و عواطف، خشمها و عشقها، ترسها و جسارت های او را در وجود خود دارد. چیزهایی که از پس دیوار قرون و اعصار باورسیده است.

بسیاری از مردم امروزی خود را موجوداتی ماعقل و بیرو منطق محض میندازند و تصور میکنند که دیگران هم میتوانند مانند آنها بشوند. بعضی دیگر معتقدند که زندگی انسان اگر فقط بر مبنای عقل باشد راه بجائی نخواهیم برد. تمام تاریخ بشر گواه این است که هرگاه ملتها فقط از راه استدلال رفته اند ناپسندی در انتظارشان بوده است.

هرگاه احساسات و عواطف انسانی کنار گذاشته شده چراغ حیات قومی نیز خاموش گشته است.

شاید طرفداران عقل و استدلال پوزخند بزنند و بگویند این اشتباه است، اما چه اشتباه باشد و چه نباشد در این تردید نیست که اگر ما میراث هیجانی و عاطفی نسل های گذشته را با تمام نیروی زاینده اش از دست بدهیم زندگی بشر بصورت يك مومیائی خشك و مرده در خواهد آمد.

ارتباط حرکات و زبان

سخن بر سر این بود که زبان چگونه پیدا شد و در آن احوال که انسان تازه شروع بساختن آلات و ابزار سنگی کرد چگونه مقاصد و منظورهای خود را بوسیله اصوات بدیگری منتقل ساخت ... بی شك ارتباط بوسیله زبان در زندگی انسانها آنقدر اهمیت دارد که توانائی ساختن ابزار و وسایل.

بدون زبان تمام ترقیات فرهنگی انسان فقط شخصی و تجربی باقی میماند و هرگونه آموزش و تعلیم نسل جدید فقط از راه مثالهای علمی امکان داشت. میگویند انسان هنگامی استفاده از زبان کرد

که توانست آلات و ابزار سنگی بسازد اما دلیل قاطعی بر این ادعا نیست. هیچ ثابت نشده است که بکارافتادن دست و چشم در ساختن ابزار موجب پیدایش زبان شده باشد.

بهر حال تردید نیست که زبان يك اختراع است. چیزی است که انسان مخترع آن بوده است زیرا زبان جزو لاینجزای وجود انسانی نیست. در پرندهگان خواندن و در درندگان نعره زدن جزو لاینجزای وجودشان است. اما زبان برای نوع انسان چنین نیست. اگر کودکی را در سکوت پرورش دهیم حرف نخواهد زد. حتی عقیده بسیاری بر این است که اگر کودکی دو یا سه سال بعد از دوران طبیعی به اصطلاح تنه بتر کردن حرف زد، بعدها در سخن گفتن مواجه با اشکالات متعدد خواهد شد.

با این همه منشأ زبان یعنی ارتباط بوسیله سخن همچنان نامعلوم است. ما درست نمیدانیم که چرا و چگونه این اختراع صورت گرفت. میمونهای بزرگ دارای فہرست قابل ملاحظه ای از بیان هیجانی هستند. آنها وقتی میخواهند نوعی حالت درونی خود را بیان کنند میرقصند یا با پا و دستها ضربات منظمی مینوازند. میگویند نوعی از میمون ژاپون که چهره سفیدی دارد در طلوع و غروب آفتاب آواز میخواند، میتوان با کوشش و سماعی بسیار به میمونها تلفظ دو یا سه کلمه را تعلیم داد.

اما آنها حتی از پله اول صعود بسوی سخن گفتن بالا نرفته اند. چطور انسان توانسته این پلکان را به پیماید، کسی نمیداند. اینکه بگوییم رشد مغز یا بکارافتادن دست یا دقت در نگاه کردن موجب پیدایش زبان شده، افتادن در دور تسلسلی است که طبعاً مسأله ای را حل خواهد کرد و باز هم داستان تخم مرغ و مرغ و تقدم آنها مطرح میشود. اما اگر بگوییم چگونه انسان از زبان استفاده کرد، شاید بتوانیم پاسخی بدان بدهیم. البته این سؤال با این که بگوئیم چگونه انسان زبان را اختراع کرده فرق دارد. در بیان استفاده از زبان قابل قبول ترین فرضیه ها این است که نخستین اصوات قادر به

انتقال معانی همراه و همزمان با حرکات، مخصوصاً حرکات دست بوده است. آنهایی که طرفدار این نظریه هستند بعنوان دلیل ارتباط، بین حرکات دست و دهان را مثال میآورند و نمونه آن را حرکات زبان کودک در نخستین مراحل آموزش نوشتن ذکر میکنند. و یا حرکات دستهای او را هنگام نخستین دوران سخن گفتن. میمونها هم اغلب حرکات دست و لبهای خود را با یکدیگر مطابقت میدهند. بعضی از قبایل ابتدایی مثلاً قبایل استرالیا یا بومیان امریکای شمالی هنوز هم از زبان اشارات و حرکات استفاده میکنند و ممکن است این خود نشانه نوعی تحول در زمینه ارتباط معنوی انسانهای اولیه با یکدیگر باشد.

بعضی از قبایل بومی آمریکا زبان اشارتی دارند که پیش از ۱۵۰ حرکت دست و بازو در آن تشخیص داده میشود.

لالهای مادرزاده که تحت تعلیم قرار نگرفته اند برای بیان مکنونات خاطر خود حرکات و ژست های در چهره دارند که برای تمام مردم میتوان قابل فهم باشد. شاید این تنها ارتباط خاص نوع انسان است که قبل از اختراع زبان وجود داشته است.

اگر تاریخچه پیدایش زبان را آنطور که طرفداران ارتباط بین حرکات و اصوات نظر میدهند قبول کنیم، باید تکامل زبان را باین ترتیب شرح دهیم. ابتدا يك مرحله حرکات مختلف دستها و عضلات چهره همراه با اصوات زائد که شبیه تته پته کودکان بوده است.

همین با اصطلاح تته پته بعداً نوعی شبه جمله شده که اگر چه خود بخود هیچ مفهومی نداشته است ولی يك واقعه یا يك حالت خاص را بیان میکند است. در مرحله بعدی، حرکات بجای اینکه عمومی و منشوش باشند دقیق تر شده اند و اصوات نیز بعنوان نشانه يك حرکت صریح تر گشته اند. در این مرحله است که آغاز يك تفکر منظم را قرار میدهند. مرحله سوم رها کردن کامل حرکات و استفاده مطلق از اصوات معنی دار بوده که باین ترتیب کلمات و اسامی پیدا شده اند. در جوامع امروزی حرکات همراه با اصوات

در بعضی جامعه‌ها حفظ شده در حالیکه در بعضی جوامع دیگر حرکات بکلی از میان رفته است. نمونه اول را در بسیاری از ملل افریقائی و امریکای جنوبی و نمونه دوم را در بعضی از ملل آسیای شرقی میبینیم. بهرحال، از همان مرحله‌ای که اصوات معانی خاصی را بیان میکردند تحول فرمتگی انسان شروع شد و با پیشرفت فرهنگ اعداد پیدا شد. کالبد شکافی و مطالعه فیزیولوژی مغز انسان نیز نظریه ارتباط زبان و حرکات را تأیید میکند زیرا در مغز ما مراکز خاصی زبان وجود ندارد.

از نظر مغزی کنترل زبان که قسمتی از مرکز بینائی و مرکز شنوائی و انتهای منطقه تحرک اندام را در برمیگیرد در اشخاص با اصطلاح چپ یا چپ دست در نیمکره راست مغز و در اشخاص معمولی همیشه در نیمکره چپ است و احتمال دارد که این خود از نظر فیزیولوژی همین ارتباط زبان با حرکات باشد.

بهرحال، اگر هم نظریه ارتباط حرکات و زبان و تعیین حرکات بعنوان منشأ زبان صحیح نباشد، باید گفت که با احتمال قوی بشریت از مرحله تنه‌په‌کردن پمرحله ادای جملات معنی‌دار و پس از آن پمرحله ادای کلمات واسامی رسید. اما هنوز معلوم نیست که آیا این جریان در یک منطقه از کره زمین و در میان یکی از اقوام انسانی روی داد و سپس بسایر جاها گشایند شد یا اینکه در یک دوره از تحول نوع انسان ناگهان در همه جا رخ داد.

ولی وجود زبان‌های مختلف در جامعه امروزی بشر ثابت میکند که آخرین مراحل تحول زبان در جوامع مختلف بشری و مجزا از هم پیموده شده است.

نخستین جوامع انسانی

تمدن بشری بر بنیاد سه عامل یا سه عنصر گسترش یافت: جسم، اندیشه و جامعه. در باره تحولات جسمانی و نظریه‌های مختلف که تکامل انواع انسان‌ها را از میلیون‌ها سال پیش تا پیدایش انسان کنونی شرح میدهند سخن گفتیم و دیدیم که بر اساس علم سنگواره‌شناسی چگونه تقسیم‌شدن انواع «انسان مانده‌ها» و «نزدیک انسان‌ها» را مطالعه کرده‌اند و ارتباط و پیوستگی موجوداتی که از ۵۰ تا ۲۰ میلیون سال پیش میزیست‌اند و بعد مانند انسانهایی که از ۲۰ تا یک میلیون سال پیش زندگی میکرده‌اند و سرانجام «نزدیک انسان‌هایی که آخرین افراد آنها چهل هزار سال پیش از میان رفتند با انسان کنونی دریافته‌اند.

درباره اندیشه انسان نیز بر اساس ابزار و آلاتی که در طی قرون ساخته و در واقع صنعت‌او را تشکیل میداده است و همچنین بر بنیاد مطالعه مسکن انسانها و نظریه‌های مربوط به اختراع زبان بر اثر حرکات آمیخته به اصوات بحث کردیم و دیدیم که انسان‌ها چگونه از عالم کل به عالم جزء قدم گذاشتند و پس از یک دوران چند میلیون ساله تمییم به دوران تجزید که مقدمه عصر تمدن است راه یافتند و از اصوات به جملات و از جملات به کلمات رسیدند و فکر و اندیشه در مغز تحول یافت و بسوی کمال رفت.

پس دو عنصر از عناصر توسعه‌دهنده تمدن، یعنی جسم و فکر، یاتن و روان را در حدود امکان بررسی کردیم. اینک به گفتگو درباره عنصر سوم یعنی جامعه میپردازیم.



فهرست نام ملل برای انسان خردگویی که تا حدود ۱۰۰ هزار سال پیش در اروپا و آسیای غربی زندگی می‌کردند. این انسان‌ها در واقع از نسل انسان امروزی هستند. در دوران ما و تا حدود ۱۰۰ هزار سال پیش در اروپا و آسیای غربی زندگی می‌کردند. Homo Erectus

تأثیر جامعه

اگر جامعه وجود نداشت، اندیشه انسان هرگز به‌پختگی و کمال نمیرسید و بدون جامعه انتقال فکر از نسلی به نسل دیگر نیز غیرممکن بود. گاهی ذهن ما فراموش میکند که انسان و بطور کلی، فرد ارتباط و پیوستگی نزدیک با جامعه دارد.

بدون جامعه، مستعدترین افراد از نظر طبیعی، ظاهراً سفیه‌بازی می‌مانند. افرادی که کرماندازاد هستند، اگر در جامعه پرورش نیابند و کسک همتومان خویش را در نیابند، از فکر تجزیه و تحلیل کتنده و اندیشه‌ای که قادر به تمییم و تجربه باشد محروم خواهند ماند.

کودکاتی که اتفاقاً به‌تنهایی در جنگل بزرگ شده‌اند یا همیشه تنها نگاهداری شده‌اند به‌دشواری به‌وجود انسانی شباهتی دارند.

اگر «موتزارت» که از مادر متولد شده بود در پنج‌سالگی به‌جای آنکه نوغ خلاق خود را بر همه بقیولاند و ستایش بزرگانیزه، کودک عقب افتاده و ابلهی بیش نمی‌بود.

آن شکلی از زندگی اجتماعی که هوش و عقل انسان و شعور و وجدان بشری در درون آن شروع به رشد کرد بی شک ساده‌ترین نوع ممکن بوده و به‌سازمان خانوادگی بیشتر شباهت داشته است تا به اشکال مختلف جوامع کنونی. مطالعه تحول این جوامع از اشکال جوامع حیوانی به اشکال تکامل یافته دسوارتر از مطالعه دگرگونی و تکامل جسم انسان در طی قرون است. شواهد و مدارک مبنی بر باستان شناسی که معیار و میزان سنجش تحول جوامع نخستین میتواند باشد آنقدر اندک است که ما به بررسی تحول جوامع، فقط بر اساس مقایسه با انواع حیوانی نزدیک به‌نوع انسانی و یا با ابتدایی‌ترین جوامع انسانی کنونی که به‌شکار یا میوه‌چینی مشغولند ناگزیر هستیم. بی‌تردید، این

بعضی از محققان معتقدند که کودک به‌وسیله تلویزیون، زودتر از موعد قدم به‌دنیای بزرگترها می‌گذارد و این پیش‌رسمی تولید اضطراب می‌کند و احساس ناآرامی و اغتشاشات روحی دیگری را در کودک ایجاد می‌کند زیرا تلویزیون خیلی زود پرده از پیچیدگیهای شرایط خانوادگی، اجتماعی و انسانی برمی‌دارد. کودک احتیاج دارد که خود را در چهارچوبی ساده و مستقر شکل دهد. دنیای افراد بالغ با همه پیچیدگیهایی که در بردارد نمی‌تواند آن چهارچوب مطلوب شکل دادن به کودک باشد.

این اضطراب، بیشتر در بیسن جوانان احساس می‌شود، زیرا جوانان بیش از دیگران و به‌سورتی جدی‌تر مسأله آینده حرفه و مادی خود را برای خویش مطرح می‌کنند. در انگلستان، دو گروه پسر و دختر بین ۱۲ تا ۱۴ ساله، یک گروه با تلویزیون و دیگری بدون تلویزیون را مورد مطالعه قرار دادند و ملاحظه کردند که در بین پسرهایی که تلویزیون دارند، ۲۱ درصد میلند مدرسه را ترک کنند، ۴۵ درصد می‌خواهند خانواده را ترک کنند، ۴۲ درصد میلند خودشان خرج خود را در آورند و ۴۸ درصد می‌خواهند شغلی پیدا کنند. همین نسبتها در بین پسرانی که تلویزیون نداشتند به ترتیب از این قرار است: ۲۵ درصد، ۳۷ درصد، ۲۴ درصد و ۲۶ درصد در بین دخترهایی که تلویزیون داشتند، همان اشتغالات ذهنی، به همان ترتیب این نسبت ها را داشت ۳۷ درصد، ۵۵ درصد، ۲۶ درصد و ۴۷ درصد و به‌عکس نسبت آنها که تلویزیون نداشتند در برابر مسأله فوق از این قرار بود: ۲۳ درصد، ۴۵ درصد، ۲۰ درصد و ۳۹ درصد (مؤالها را مجدداً تکرار می‌کنیم: ترک مدرسه، ترک خانه، تأمین مخارج خود، به‌دست آوردن شغل).

بعضی از دانشمندان پیشنهاد میکنند که برای بررسی نخستین جوامع انسانی در میلیون‌ها سال پیش، مطالعه و بررسی خلق و خوی و طرز زندگی جمعی میمون‌های بزرگ، بعنوان طریقه علمی مناسبی اتخاذ شود. باینکه این نظریه خالی از ایراد و انتقادهای بسیار نیست، دانشمندان در این راه کوششهایی کرده‌اند ولی متأسفانه باید گفت که اطلاعات امروز درباره زندگی اجتماعی میمون‌های بزرگ در حالت توحش، بسیار ناقص است و استنتاجی هم‌که بر اساس همین اطلاعات ناقص از طرف دانشمندان می‌شده، متضاد و متباین است.

میمون‌های افریقایی، مخصوصاً گوریل و شپانزه، در تمام مدت سال در گروه‌های ده‌تاییست. تایی زندگی میکنند. نمیدانیم شپانزه‌ها در بعضی اوقات سال، گروه‌های وسیع‌تری تشکیل میدهند. در این گروه‌ها همیشه یک یا چند شپانزه نر بر سایر افراد گروه تسلط دارند و ماده‌ها و بچه میمون‌های مختلف اغلب در خاشیه گروه زندگی میکنند. دوران طولانی ضعف و نارسایی که خاص بچه انواع میمونها و کودکان انسان است بی‌شک در تاریخ جوامع و توسعه مغز نقش مهمی داشته است.

ماها و ماها بچه‌میمون مادرش را ترک نمیکند و قبل از سه‌سالگی نمیتواند به‌تنهایی کاری بقیه در صفحه ۲۱

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

های ۱۰ - ۱۱ ساله همین آرزو را در مورد آینده خود دارند. بین این بچه‌ها بیشتر به‌نمونه‌هایی برمی‌خوریم که می‌خواهند شغلی در قسمت‌های دریایی و هوایی به‌دست آورند (۲۶ درصد) بی‌تلویزیونها و ۱۱ درصد تلویزیون‌دارها). شاید به این خاطر که دنیایی که روی پرده تلویزیون دیده می‌شود، با حوادث و افعای وسیع خود، جبران‌کننده محدودیت محیط خانه و مدرسه است، و نیز به این خاطر که آموختن مشکلات زندگی در خانه، بچه‌های تلویزیون‌دار را واقع‌بین‌تر کرده است. در اینجا خواهید گفت که پس قربمانان رمانتیک، شجاع و حادثه‌جوی تلویزیون چه می‌شوند؟ آیا هیچ تأثیری بر کودکان ندارند؟

چرا. قطعاً دارند. اما تأثیرشان واقعی نیست. یعنی بسیاری از بچه‌ها دلشان می‌خواهد که مثل قربمانان تلویزیون، کنارآگاه، شکارچی، ورزشکار، روزنامه‌نگار و غیره باشند، اما در عین حال می‌دانند که در همه این احوال، سخن از رؤیایی در میان است که هرگز تحقق نخواهد یافت. اگر تلویزیون تأثیری روی انتخاب شغل داشته باشد، همچنان در قلمرو ریاضت و کودک ادرحالی نگه می‌دارد که آرزومند چیزی است که می‌داند نمی‌تواند به‌دست آورد.

تأثیر حقیقی تلویزیون در تقویت گرایشها و تمایلاتی است که قبل از کودک وجود داشته، در صورتی که اطلاعاتی که از طریق تلویزیون به دست می‌آورد تضاد و سرخوردی با اطلاعات به‌دست آمده از طریق محیط اطرافش، یعنی پدر و مادر، دوستان، رفقا و غیره، پیدانکند صحنه‌های خشونت، قتل، و غیره، عملاً اساس حالت ته‌اجمی در کودکان قرار نمی‌گیرد، و این برخلاف گفته «دکتر ادره» است: «صحنه‌های خشونت و کشتار و قتل عام و شکنجه تقریباً به طرز سیستماتیک و غالباً انحصاری، از سن دو سال و نیم در ذهن بچه ضبط می‌شود...»

این صحنه‌های خشونت، ممکن است به هر ترتیب، گرایشهایی را که قبل از فرد وجود داشته، متبلورکند و بعضی‌ها را به جانب اعمال افراطی سوق دهد، نظیر آنچه به‌زشت‌قانونی دکتسر پوترو، دکتسر دومون و دکتسر درویر مطالعه کرده‌اند. دو پسر یازده و هفده ساله در شرایطی که وجود تأثیر تلویزیون را نشان می‌داد دست به‌خودکشی زده بودند. پسر کوچکتر خود را با یکمربندی به‌چهارچوب یک پنجره آویخته بود. و این بعد از تماشای فیلمی پلیسی بود که همین منظره را نشان داده بود. و پس بزرگتر نیز بعد از تماشای برنامه‌ای که مربوط به‌خودکشی «پرنس‌کنده» بود، خود را مانند او، با دو شال‌گردن حلق آویز کرده بود. با آن که ظاهراً تأثیر تلویزیون در این مورد دیده می‌شود اما نباید شرایط خانوادگی ناراحتیایی را که پزشکان قانونی

کسی که قتل را بر پرده تلویزیون می‌بیند میتواند همه خلجانهای آن را بدون گرفتار بپایش احساس کند

«آلفرد هیچکاک»

اثر: انریک ملون مارتینز ترجمه: جمشید ارجمند

میزان پس‌انداز اوست؟ - مترجم.) و تلویزیون، کودک را زودتر از موعد وارد چنین دنیایی می‌کند. برای موفقیت در زندگی، باید حرفه‌ای و اشتغالی داشت. تلویزیون در این مورد چه پیشنهادی می‌کند؟ تماشاگران ۱۲-۱۴ ساله می‌خواهند کارمند دولت یا یک کادر دولتی باشند، شغلی مطمئن و پاکیزه داشته باشند که دارای مقداری حیثیت و شایستگی باشد؛ و تماشاگران ۱۰ - ۱۱ ساله بیشتر از این را طالبند (۷۵ درصدشان) آنها که تماشاگر تلویزیون نیستند ظاهراً آمادگیهای بیشتری دارند: تنها ۵۰ درصد بچه‌های ۱۲-۱۴ ساله و ۵۹ درصد بچه‌

مذکور در فوق، علت خودکشی این دو پسر ذکر کرده‌اند نادیده گرفت. البته این هم هست که مرز بین واقعیت و تخیل، قبل از سن بلوغ آنقدر ظریف است که تصاویر بلافاصله، در دنیای کودکانه ادغام می‌شود. اما در مراحل تأثیری که کودک از برنامه‌های قهرمانی و تخیلی تلویزیون می‌گیرد در حد بازی است و به رؤیایی احتمالاً تقلید می‌بیند، اما خود را جای همه پرسو-ناژها قرار می‌دهد و در همه تیپهای فیلم فرو می‌رود. حالت ته‌اجم واقعی در تخیل، با شخصیت قاتل بیدار می‌شود، و در مقابل احساس عظمت و ترحم، با شخصیت قربانی مظلوم بر-انگیخته می‌گردد، هر دو در عین حال و شاید اینها یکدیگر را غشی کنند.

در جهتی، طبق نظر «فریدمن» و «اتوبیلیگ»، «تلویزیون دراطفالی که حالت ته‌اجمی دارند و یا از احساس حقارت رنج می‌برند، جبران‌کننده و تخلیه‌کننده آن حال و احساس است. بچه‌های عقده‌دار، با تماشای فیلم و اعمال مجرم‌آمیز، از عقده‌های خود آزاد می‌شوند و منافع این نوع درمان را درمی‌یابند. به قول آلفرد هیچکاک: «یکی از امتیازات تلویزیون این است که قتل را به خانه می‌آورد. تماشای یک قتل در خانه، می‌تواند درمان خوبی باشد، ممکن است پاره‌ای خصوصیت‌ها را به آنها برساند.»

و سپس با لحنی کمتر جدی، ولی همان اندازه حقیقی، ادامه می‌دهد: «کسی که قتل را بر پرده تلویزیون می‌بیند می‌تواند همه خلجانهای آن را بدون گرفتار بپایش احساس کند. آثاری وجود ندارد که معو کند، جسد نیست که مغفی کند...»

درحقیقت، برنامه‌هایی که بیشتر از همه برای بچه‌ها ترساننده است، آنهایی نیست که ملو از قتل و جنایت باشد. احساس درآورد خشونت وقتی در بچه بیشتر و زنده‌تر می‌شود که صحنه در کادری شبیه محیط خودش اتفاق بیفتد. قتل با تپانچه یا خنجر یا قدیمی تأثیری خیلی کمتر دارد تا قتل که با چاقویی شبیه آنچه مادر در آشپزخانه با آن کار می‌کند انجام شود. خشونتی که مردی شکنجمن، و عادی، شبیه پدر بچه مرتکب می‌شود، مؤثرتر است از نمایش یک قتل توسط کاتلی حرفه‌ای. شلیک‌های دور تأثیر کمتری از نمایش جزئیات یک شلیک صحنه‌شبه‌تر به زندگی اطراف کودک باشد، تأثیر آن هم بر او بیشتر است.

افسانه علمی این داستان در سال ۱۹۶۰، یعنی دو سال پیش از پرتاب نخستین تل استار، نوشته شده است

آرتور. سی. کلارک

ترجمه: منوچهر محجوبی

بابل را به یاد می آورم

نام من آرتور. سی. کلارک است، و آرتور می‌کلم که ایگاش با این ماجرای تمایز اخلاقی - تکرار می‌کند، اخلاقی- ایالات متحده در میان است، باید اول موقعیت خود را تشریح کند، فقط در این صورت است که شما می‌توانید بفهمید که چگونه، با کمک شادروان دکتر آلفرد کینسی، بدون هیچ قصدی به حرکت دادن پهنی دست زدم که ممکن بود طومار تمدن غرب را درهم بپاشد.

برمی‌گردم به سال ۱۹۴۵، سالی که با سمت افسر رادار در نیروی هوایی سلطنتی بودم، آن سال مهم‌ترین ایده تمام عمرم را در سر داشتم. دوازده سال پیش از آنکه نخستین اسپوتنیک بیپ‌پی خود را شروع کند، به فکر من رسید که ماه مصنوعی و سیله فوق‌العاده جالبی است برای استقرار یک فرستنده تلویزیونی، زیرا چنین فرستنده‌ای از ارتفاع چند هزار مایلی زمین می‌تواند به نیسی از کره زمین برنامه فرستد. این ایده را یک هفته بعد از ماجرای هیروشیما مطرح کردم و گفته چنانچه یک سری ماهواره مخابراتی در ارتفاع ۲۲/۰۰۰ مایلی زمین بر فراز خط استوا قرار گیرد، انقلاب عظیمی در سیستم مخابراتی ایجاد خواهد کرد.

این فکر در شماره ماه آگس ۱۹۴۵ مجله «دنیای بی‌سیم» درج شد، و البته چون فکر نمی‌کردم که بتوانم از دانش فنی استفاده تجاری کنم، در نهایت رساندن این فکر نیز گوشش نکردم و تصور هم نمی‌کنم که می‌توانستم آنرا عملی کنم. (اگر هم در خطا هستم، ترجیح می‌دهم که روشن نشود) اما این فکر در کتاب‌های من باقی ماند، و امروز ماهواره‌های مخابراتی آنقدر پیشرفته و عالی شده‌اند که کسی به منشا آنها نمی‌اندیشد.

یک بار نیز تلاش بی‌ثمری کردم تا از راه کیهان‌نوردی و کاوش‌های فضایی مستقیماً فضا را مطرح کنم. برای اطلاع بیشتر می‌توانید حرف‌های مرا در صفحه ۳۲ گزارش این کمیته به نام «ده سال آینده در فضا» را ببینید. خلاصه حرفی که من زده می‌دم چنین بود: «من که خاور دور ساکنم، بارها شنیده‌ام که دنیای غرب با شوروی بر سر جلب میلیون‌ها آسباتی رقابت دارد. اگر یک شبکه تلویزیونی با استفاده از ماهواره‌ها به‌وجود آید، تبلیغات اثری قاطع‌تر خواهد داشت...»

من هنوز هم پای آن حرف ایستاده‌ام، اما به گوشه‌هایی از کار فکر نکرده بودم - که متأسفانه دیگران به‌این فکر بودند. ماجرا از یک مهبانی رسمی، که در پایتخت‌های کشورهای خاور میانه‌ای بود، آغاز شد، البته این‌گونه مهبانی‌ها در غرب

سیار عادی است، اما در کلمبو موقعیتی است برای چشم و هم‌چشمی. شما هر فردی باشید، حداقل هفته‌ای یک بار، دیوتامه‌های برای کوئیتل در یک سفارخانه یا نمایندگی بریتانیا می‌رسد، حالا یا شورای فرهنگ بریتانیا، یا هیئت‌های آمریکایی، یا بنحیض فرهنگ فرانسه، و یا یکی از مؤسسات فراوانی که سازمان ملل در همه‌جا دارد. در ابتدا، به این‌چنین که من و همکارم سری در سیاست نداشتیم، کسی به حساب نمی‌آمدیم و تنها مانده بودم، اما بعد که مایک سرپرستی تور «دیورپولک» را در سیلان پذیرفت، مردم کم‌کم متوجه ما شدند - و بعد که وی با یکی از مشهورترین زیباییان جزیره ازدواج کرد بیشتر مورد توجه واقع شدیم. بدین ترتیب از آن پس می‌گوشیدیم که دعوت‌های کوئیتل و شام را کمتر بپذیریم تا وقت و نیرویمان کمتر صرف چیزهای بی‌ارزش غرب از نوع شلوارها، ژاکت‌های شب و کراوات‌های رنگارنگ شود.

برای نخستین بار بود که در شبانی به‌افتخار گروه اقیانوس‌شناسان شوروی که تازه به‌جزیره آمده بودند، به‌سفارت شوروی رفته بودیم. در زیر تابلوهای نقاشی لنین و استالین، یک زوج، از سدها مهبان از رنگ‌ها، دیدها و زبان‌های گوناگون، پرسه می‌زدند، با دوستان گفتگو می‌کردند و یا به‌ریا به آئین‌ها و خویبار می‌پرداختند. من از مایک و الیزابت جدا مانده بودم، اما آنها را در سوی دیگر اتاق می‌دیدم. مایک طبق معمول داشت ماجرای آن روز در معن سدنتری دریا بودم، را برای جماعت مشتاق تعریف می‌کرد، الیزابت داشت باحیرت او را نگاه می‌کرد، و جمعیتی‌کنتر نیز الیزابت را تماشا می‌کردند.

من از آن هنگام که پرده گوشم را در راه صید می‌روایید در استرالیا از دست دادم. به‌ناچار این شغل را کنار گذاشتم زیرا صدای سطح دریا بیش از آن بود که بتوانم جلال با آن را داشته باشم. و این نفس در برابر شنیدن نام افرادی چون دارما میروارن، تیساورا سنگه، گونیشکه و جاپانویکرامه سد کوچکی نیست معمول به‌دیبال گوشه دنج و ساکنی می‌گردد که در آنجا بخت یار من باشد و از پنجاه درصد گفتگوهای احتمالی نجات پیدا می‌کند. آن شب نیز در پناه یک ستون تزئینی ایستاده بودم و با خوشی «سامیست نوام‌وار» به‌بررسی سخته مشغول بودم که متوجه شدم کسی با نگاه «فایلا» تنها را جالب ندیده‌ام نگاه می‌کند.

من مشخصات را با احتیاط می‌گویم، زیرا مسلماً تعداد زیادی از مردم هستند که او را خواهند شناخت. سی و دوساله بود و من حدس زدم که آمریکایی است. قد و بالای خوش‌تراش و موهای کوتاه داشت، به‌مرادای اطراف «مرکز زاگله» می‌مانست و تا پیش از آنکه دیپلمات‌ها و تکنیسین‌های روسی از این تپ تقلید کنند، یک تپ صد درصد آمریکایی بود. حدود ۱۸۰ سانت قدش بود، چشم‌های بی‌شده داشت و موهای مشکلی که از پائین شقیقه‌ها میل به‌خاکستری داشت. با آنکه من اطمینان داشتم که پیش از این او را ندیده‌ام، اما چه‌راش برایم یادآور کسی بود. دو روز و نیم تلف شد تا متوجه شدم. چهره «جان» گرافیلده در خاطر مانده‌است. عین خودش بود، شبیه‌تر از این امکان نداشت.

وقتی که بیگانه‌ای در شبانی چشم مرا می‌گیرد، روش تحقیق مخصوص من خودم‌خود شروع می‌شود. اگر به‌قدر کافی مطبوع بنماید، ولی من در لحظه اول احساس نکنم نگاه دقیق و بی‌تفاوتم را به‌او می‌زدزم، و بدون آنکه اثری از شناسایی در نگاهم باشد سرپایش را برانداز می‌کنم، البته نگاه غیر دوستانه نخواهد بود. اگر مطبوع نباشد، نگاهی زودگذر به او می‌اندازم و سیم را برمی‌گردانم، در بسیاری از موارد حتی ممکن است حالتی ناشی از

دردی فوق‌العاده زودگذر نیز در چهره‌ام پیدا شود. معمولاً هم نظرم خیلی زود منتقل می‌شود.

اما این شخصیت، جالب و مطبوع به نظر می‌رسید، و من هم حوصله‌ام داشت سر می‌رفت، بنابراین با خوشرویی برایش سر تکان دادم. چند دقیقه بعد در کنار من قرار گرفت و من گوش سالم را به‌طرفش گرفتم. گفت: - سلام (درست حدس‌زده بودم، آمریکایی بود) اسم من جین هارتفورد. حتم دارم که به‌جایی همدیگر رو دیده‌ایم. پاسخ دادم:

- به‌نظر من اینطور می‌آید. من مدت نسبتاً زیادی در آمریکا بودم. اسم من آرتور کلارک. معمولاً این‌گونه معرفی‌ها نگاه می‌بند تفاوت به‌دیبال دارد، اما بعضی وقتها هم اینطور نیست. من در آن لحظه حس کردم که در پس چشم‌های مینی او کوئی کار است. های «ای‌پی‌ام» در حرکت است و گوشش دارد مرا در سریع‌ترین وقت بجا بیاورد.

- نویسنده افسانه‌های علمی؟ - کاملاً درست. از چشمانش تعجب می‌بارید. - عجب، خیلی رویایی. حالا می‌فهمم که شما را کجا دیده بودم. وقتی شما در برنامه «دیورپولک» شرکت داشتین من توی استودیو کار می‌کردم. (این گفتگو ممکن بود ارزش‌بی‌گیری را داشته باشد، اما من شگ داشتیم که اینطور باشد، و مطمئنم که جین هارتفورد یک اسم تقلبی بود - چون پیش از حد سانه می‌نمود).

گفتم: - پس شما توی تلویزیون‌ها اینجا چکار می‌کنین؟ او مدین سوزده گیر بیارین یا قصد تفریح دارین؟ چنان نلخندید می‌پرسد و دوستانه‌ای به من زد که گفتم هزار راز پنهان در دل دارم.

- آیه، هوای همه‌چی‌و دارم. چیز عجیبه، من اون مقاله «جستجو در فضا» را شماره هون‌وقت که از چاپ دراومد، در سال...

- ۱۹۵۲، در ماهانه «بگاشکه کیهان-نوردی» دیده مجله‌ای به‌اون خوبی ندیده‌ام. در تمام این مدت داشتم او را سیک سنگین می‌کردم، و با آنکه چیزی در او می‌دیدم که مورد پسند نبود، فکر می‌کردم که آن‌چیز بودم. به‌هرحال، من می‌بایستی نسبت به کسی که کتاب‌هایم را خوانده بود و در تلویزیون هم کار می‌کرد ابراز احساسات بکنم. علت هم این بود که من و «مایک» همواره به‌دیبال بازاری برای فیلم‌های زیر-آبی خود بودیم. اما کم‌کم فهمیدم که حرفه هارتفورد به این نوع فیلم مربوط نمی‌شود. مشتاقانه گفتم:

- بین من و شبکه بسیار جالبی در دست تهیه‌دارم که برات خیلی جالبه، و در حقیقت، تو کمک کردی تا توستم همچین چیزی درست کنم.

بیعت امیدبخشی پیش کشیده بود و درجه پیش من چشبی فوق‌العاده کرد. - خیلی خوشحالم که چنین چیزی می‌شنوم. در چه زمینه‌ای؟ - اینجا می‌تونم در باره‌اش حرف بزنم. می‌تونم فردا حدود ساعت سه بعد از ظهر ترا بیسم؟ - اجازه بده دفتر یادداشتو نگاه کنم، بده اشکالی نداره.

در کلمبو فقط دو هتل بود که آمریکایی‌ها آنها علاقه داشتند. و من با اولین خدمت هتلش را شناختم. در هتل «نوت لاونده» اقامت داشتم، و با اینکه ممکن است شما این هتل را نتانید، اما آنرا دیده‌اید. در اواسط فیلم «پل رودخانه کواپی» سخته‌کواپی دریک بیامریستان نظامی هست. در این سخته جک خاورگین به یک پرستار برمی‌خورد و از او می‌رسد که بیل هولن را در کجا می‌تواند بیابد. این قسمت فیلم از این نظر جالبه اما جالب بود و در

ذهن‌ماند که «مایک» در نقش یک افسر زخمی در زمینه فیلم‌بود. اگر صحنه را به‌دقت نگاه کنید او را در گوشه راست می‌بینید که نیمه رخ ایستاده است و برای شنیدن بار روی اسم سنام اسپیکل را علامت می‌گذارد.

در این محل، بر فراز فلات مخفی که مشرف به کناره‌های پر از نخل دریا بود، جین هارتفورد توضیحاتش را شروع کرد - و امید آنکه من به‌نفع مادی از این ملاقات به‌کلی دود شدم. من هنوز هم نمی‌دانم که دقیقاً منظورش چه بود - چه‌سپا که خودش هم نمی‌دانست. بدون شک، شگفتی از برخورد ما من و احساس قدرشناسی، نقشی در این ملاقات بازی می‌کرد، و باتوجه به روحیه جسور و خوشش، مری تنها می‌نمود که نوبیدانه نیازمند تأیید و دوستی بود.

من هیچ‌یک از این دو کمک را به او نکردم. من همواره علاقه محتاطانه‌ای به شنیدنیکت آرنولد داشتم، و این علاقه‌ایست که تمام افراد مطلع از جریان به او دارند. اما آرنولد وطنش را به دشمن خود داده بود، و پیش از او هیچکس چنین میبشش را فریب نداده بود.

آنچه رؤیای من از دلار را به‌کلی از بین‌برد اطلاعاتی بود که نشان می‌داد رابطه هارتفورد با تلویزیون آمریکا در اوایل دهه ۱۹۵۰ بسیار جدی و سخت بوده است. این روشن بود که او را به‌علت داشتن تمایلات حزبی از «دموسون» و «نیوروشن» بود که در مورد او به‌مدالتی زیادی نشده است. با خصمی کنترل شده در باره مبارزه اش با سانسورگران ناآدان صحبت می‌کرد و به حال مجموعه فرهنگی درخشان - ولی بی‌نامی - که با زحمت فراوان فراهم کرده بود سوگواری می‌کرد. در همین موقع بود که بوی موش‌مردگی به‌مشام خورد و متوجه شدم که جوابی‌ام من دقیقاً مورد مطالعه قرار می‌گیرد. هرچه احتمال بردن نفع مادی از آقای هارتفورد در من تقصیر می‌شد، کجکاوگی شخصی من شدت بیشتری می‌شد.

گفتم: - چه کسی پشت او را داشت؟ مسلماً این فرد «بی‌بی» نبود... بالاخره پس از آنکه دلسوزی به‌حال خود را تمام کرد، به موضوع اصلی رسید و با لحن از خود راضی گفتم:

- من به‌چیزهایی دارم که اگر بکم ارجح می‌بری. شبکه‌های تلویزیونی آمریکا همین روزا به یک رقابت چشمگیر دچار میشن. این کاری که در شرف انجامه هون چیزه که تو گفته بودی، آدم‌هایی که به فرستنده تلویزیونی رو به‌پشت ماه می‌فرستن می‌تونن به‌فرستنده خیلی‌قوی‌تر و بزرگ‌تر شو در مدار زمین قرار بدن. - خوش به‌حالتون. من مشتاق رقابت‌های سالم. تاریخ پرتاب چه‌وقت؟ - هر لحظه ممکنه پرتاب بشه. اولیش در جنوب نیواورلئان - البته روی خط استوا. قرار می‌گیره به این ترتیب تمام منطقه اقیانوس آرام را می‌پوشونه. روی این سرزمین هیچ کس هم نیس، و بنابراین هیچ‌گونه شکل سیاسی ایجاد نمی‌کنه. در عین حال که این فرستنده تلویزیونی واسه خودش تو آسوسون ایستاده به تمام مردم آمریکا از «سینال» گرفته تا «دکوست» تصویر میده. فکرشو بکن - تنها فرستنده تلویزیونی که مشروب و تمام آمریکا می‌تونن بگیرندش! بعله، حتی هاروا! هیچ قدرتی نمی‌تونه دست به‌تر کوشش بزنه، و برای اولین بار، به فرستنده‌سی روشنی دیده میشه. دیگه من ادکار - زبوی اسکاتز» هم نمیتونه باهانش مخالفت کنه.

با خود فکر کردم، این یک امتحان کوچک است، تو می‌خواهی برهرد حرف بزنی. از قدیم آموخته بودم که هیچوقت با مار کبک‌سها بحث نکنم. اما اگر هارتفورد حقیقت را می‌گفت، باید تحریفش می‌کردم تا چیزهایی از او بفهمم. گفتم:

- پیش از اینکه حرارت بیخوری به خرج بدی، باید بگم که از چندتا نکته بی‌توجه رد شدی. - چه نکته‌ای؟ - همه میدونن به‌درد هر دوچیه می‌بخوره. آئی‌تی‌وی که نیروی هوایی، ناسا، پل‌لایز، همین برنامه کار می‌کنن. کلیه تبلیغاتی که علیه آمریکا صورت بگیره، از هون دست پس داده میشه. هارتفورد خنده‌های خشک کرد و گفت: - کلارک، چه خوب گفتم! (خوشحالم که با اسم کوچک صدایم نزد). من به‌خرده غافل بودم. مطمئناً اینو میدونی که آمریکا از نظر ظرفیت و قدرت پرتاب موشک سالها عقبه! و حتماً می‌تونی حدس بزنی که سیستم قدیمی «دی ۳» آخرین حرف روسهاست نیست.

در این لحظه بود که حرف او را بیش از پیش جدی گرفتم. او کاملاً درست می‌گفت. ظرفیت پرتاب «دی ۳» حداقل مورد برابر ظرفیت قوی‌ترین موشک‌های آمریکا بود، که تازه‌این موشک‌ها می‌خواستند ماهواره‌ای را در ارتفاع قابل‌انتقاد ۲۲/۰۰۰ مایلی زمین قرار دهند. و در زمانی که این قدرت در موشک‌های آمریکایی پیدا می‌شد خدا میداند که روسها به کجا رفته بودند. بله، آسمان‌ها اینرا می‌دانستند...

حرفش را تصدیق کردم: - کاملاً درست. ولی آیا در هون وقتی که آمریکائیا بیکو در پنجاه‌میلیون خونه به کاتلر را میکیرن، روس‌ها هم نمی‌تونن؟ من روس‌ها رو تحسین می‌کنم. اما باید بگم که سرگرمی‌هاشون خیلی بدتر از سیاستشونه. آخر شما بعد از ناشوی قاتر چی دارین؟ از نظر من، به باله کوچک باید راه درازی بره تا به‌بالشوی برسه. یک باردیگر با لخنند خشک و خالی از شوخی او روپرو شدم. هارتفورد نوشته‌اش را نوشیده بود و حالا نوبت را به‌من داد. گفتم:

- پای روس‌ها را به‌میون کشوندی. شکی نیس که اجرای طرح و پرتاب‌ماهواره تلویزیونی با اوناست - ولی فقط به‌عنوان طرف قرار داد. مؤسسه متشکلی که من برایش کار می‌کنم اونهارو استخدام میکنه. با خوشبختی گفتم:

- پس واسه خودش مؤسسه‌ایه. بله، تقریباً مؤسسه کامل داشت. درجایی از فیلم می‌دیدید که موزیک به‌تدریج آرام می‌شود و به قطعه «بعد از ظهر» «بوسید» می‌ماند، بعد ناگهان طبل‌ها صدای درمی‌آمدن اوچی دیوانه‌وار و گاهی تحمل‌ناپذیر به وجود می‌آورد. هنر مجسمه سازان باستان، با مهارت فیلم بردار مدرن، پس از قربنا بهم آمیخته بود تا شعری سراسر جدید خلق کند و اثری بر ژلاتین فیلم بیافزاند که آدمی را هنگام تماشا برجا می‌خکوب کند.

سکوتی طولانی پس از روشن شدن پرده و تمام شدن آن موزیک شبنانی باقی ماند. من، هنگامی که باردیگر آرامش خود را به‌دست آوردم، گفتم:

- خدای من! تو یعنی می‌خواهی اینو پخش کنی؟ هارتفورد خندید و جواب داد:

- باور کن، اینکه چیزی نیس، این تنها حلقه‌ای که من توستم با خود حمل کنم. ما کارمون همینه که هر روز در همه زمینه‌های اصیل هنر کار کنیم، و حتی گوشه- گوشه‌های تاریخی و اتماس‌های مذهبی را هم در نظر می‌گیریم - می‌بینی که هیچ زاویه‌ای از نظرگاه ما دور نمی‌بونه. اما مذهب هم مذهبی قرن سیزدهم، که او روی فیلمش بگیره. برای نخستین بار در تاریخ، روزی رسید که هیچ‌گونه سانسوری قابل اعمال نیست. هیچ راهی برای سانسور باقی نمانده، تماشاگر می‌تونه‌باون چیزی که دلش می‌خواه، توی خونه‌ش دسترس پیدا کنه. برو تو اتاق، در را ببند، دکمه تلویزیون تو را تا شکسته - می‌تونم بگم شبکه آبی ما - را

خارج بدی. باید بگم که از چندتا نکته بی‌توجه رد شدی. - چه نکته‌ای؟ - همه میدونن به‌درد هر دوچیه می‌بخوره. آئی‌تی‌وی که نیروی هوایی، ناسا، پل‌لایز، همین برنامه کار می‌کنن. کلیه تبلیغاتی که علیه آمریکا صورت بگیره، از هون دست پس داده میشه.

هاتفورد خنده‌های خشک کرد و گفت: - کلارک، چه خوب گفتم! (خوشحالم که با اسم کوچک صدایم نزد). من به‌خرده غافل بودم. مطمئناً اینو میدونی که آمریکا از نظر ظرفیت و قدرت پرتاب موشک سالها عقبه! و حتماً می‌تونی حدس بزنی که سیستم قدیمی «دی ۳» آخرین حرف روسهاست نیست.

در این لحظه بود که حرف او را بیش از پیش جدی گرفتم. او کاملاً درست می‌گفت. ظرفیت پرتاب «دی ۳» حداقل مورد برابر ظرفیت قوی‌ترین موشک‌های آمریکا بود، که تازه‌این موشک‌ها می‌خواستند ماهواره‌ای را در ارتفاع قابل‌انتقاد ۲۲/۰۰۰ مایلی زمین قرار دهند. و در زمانی که این قدرت در موشک‌های آمریکایی پیدا می‌شد خدا میداند که روسها به کجا رفته بودند. بله، آسمان‌ها اینرا می‌دانستند...

حرفش را تصدیق کردم: - کاملاً درست. ولی آیا در هون وقتی که آمریکائیا بیکو در پنجاه‌میلیون خونه به کاتلر را میکیرن، روس‌ها هم نمی‌تونن؟ من روس‌ها رو تحسین می‌کنم. اما باید بگم که سرگرمی‌هاشون خیلی بدتر از سیاستشونه. آخر شما بعد از ناشوی قاتر چی دارین؟ از نظر من، به باله کوچک باید راه درازی بره تا به‌بالشوی برسه. یک باردیگر با لخنند خشک و خالی از شوخی او روپرو شدم. هارتفورد نوشته‌اش را نوشیده بود و حالا نوبت را به‌من داد. گفتم:

- پای روس‌ها را به‌میون کشوندی. شکی نیس که اجرای طرح و پرتاب‌ماهواره تلویزیونی با اوناست - ولی فقط به‌عنوان طرف قرار داد. مؤسسه متشکلی که من برایش کار می‌کنم اونهارو استخدام میکنه. با خوشبختی گفتم:

- پس واسه خودش مؤسسه‌ایه. بله، تقریباً مؤسسه کامل داشت. درجایی از فیلم می‌دیدید که موزیک به‌تدریج آرام می‌شود و به قطعه «بعد از ظهر» «بوسید» می‌ماند، بعد ناگهان طبل‌ها صدای درمی‌آمدن اوچی دیوانه‌وار و گاهی تحمل‌ناپذیر به وجود می‌آورد. هنر مجسمه سازان باستان، با مهارت فیلم بردار مدرن، پس از قربنا بهم آمیخته بود تا شعری سراسر جدید خلق کند و اثری بر ژلاتین فیلم بیافزاند که آدمی را هنگام تماشا برجا می‌خکوب کند.

سکوتی طولانی پس از روشن شدن پرده و تمام شدن آن موزیک شبنانی باقی ماند. من، هنگامی که باردیگر آرامش خود را به‌دست آوردم، گفتم:

- خدای من! تو یعنی می‌خواهی اینو پخش کنی؟ هارتفورد خندید و جواب داد:

- باور کن، اینکه چیزی نیس، این تنها حلقه‌ای که من توستم با خود حمل کنم. ما کارمون همینه که هر روز در همه زمینه‌های اصیل هنر کار کنیم، و حتی گوشه- گوشه‌های تاریخی و اتماس‌های مذهبی را هم در نظر می‌گیریم - می‌بینی که هیچ زاویه‌ای از نظرگاه ما دور نمی‌بونه. اما مذهب هم مذهبی قرن سیزدهم، که او روی فیلمش بگیره. برای نخستین بار در تاریخ، روزی رسید که هیچ‌گونه سانسوری قابل اعمال نیست. هیچ راهی برای سانسور باقی نمانده، تماشاگر می‌تونه‌باون چیزی که دلش می‌خواه، توی خونه‌ش دسترس پیدا کنه. برو تو اتاق، در را ببند، دکمه تلویزیون تو را تا شکسته - می‌تونم بگم شبکه آبی ما - را

ناراحت نشو. این عنوان، منو از فضولی‌های ماسودین گمراگ نجات میده، عنوان کاملاً درست. اما وقتی موقش برسه



بیستی، نه رفقا ونه اقوام، هیچکدام نمی‌فهمند.
گفتند:
- خیلی هتیارانه‌س، اما فکر نمی‌کنی که این کار هم به‌روزگی خسته کننده بشه؟
- البته که میشه. تنوع از پایه‌های زندگی ما، سرگرمی‌های فراوانی داریم، این ناراحتی‌رو بزار برای من، به‌این ترتیب خیلی زود می‌تویم با این برنامه‌های آگاه‌کننده-مردم از لغت «فیلدیفانی» خوشم نمیداد - جمعیت خونه‌تستین آمریکارو از دنیا خبر کنی. این برنامه‌های سرگرم کننده را به‌عنوان دانه به‌کار می‌بریم.

- منظورت اینه که ما آگاه ما اینجاهای تازه‌ای داریم، داره آلوده میشه. هارتفورد پرده‌ها را کشید و نور روز را به‌اتاق بازگرداند. پیش چشم ما منحنی طولانی ساحل گسترده بود، قایق‌های ماهیگیری در زیر نخلها آرمیده بودند، و موج‌های کوچک، که خسته از آفریقا می‌رسیدند، در انتهای راهشان در کف رقیق ساحل فرو می‌رفتند. این یکی از پوست-داشتنی‌ترین چشم اندازهای جهان بود، اما من نمی‌توانستم حواسم را روی آن متمرکز کنم. هنوز فکر به‌دنبال آن اندام‌های تراشیده از سنگ بود. آن چهره‌های متحجر در حرکت که طول قرون نیز نتوانسته بود تحریکشان را فریاد کنند.

آن صدای چرب و نرم از پشت سر به گوشم رسید:
- آگاه میدونستی من چقدر از این فیلم‌های تهیه دیدم. از تعجب دهنت باز می‌بونه. بیخود نیسی که صاحبان کالاها سرپال‌های منو واسه کالاهاشون می‌خرند. اولتیا از پروپا قرص‌ترین عاشقان علم‌اند و هرچی پیشون بدی تا ذره آخرش می‌بلعد، این کتابو میشناسی؟
با سر پاسخ مثبت دادم، من وقتی که وارد اتاق می‌شوم، از همان ابتدا سلیقه ادبی صاحبخانه را برآورد می‌کنم.
- مثل اینکه باید مال دکتر کینسی Kinse باشی.

- گمون کنم من تنها آدمی باشم که این کتابو از اول تا آخر خوندم و تنها به آمارهای ضرورتیش اکتفا نکردم. میدونی که، این در زمینه مطالعات بازاریابی کتاب منحصراً به‌فروید. تا کتاب بهتری پیدا نشده، ما بهترین استفاده‌رو از این می‌کنیم. این کتاب به‌ما می‌گه که مشتری چی می‌خواهد و ما تهیه‌ش می‌کنیم.
- همه مشتری‌ها؟ بعضی از مردم سلیقه‌های غیر عادی دارن.
- زیاده‌فلسی که نشونت دادم آنقدر هست که همه سلیقه‌هارو جلب کنه.

زیر لب گفتند:
- می‌تونی چنین ادعائی بکنی. کم‌کم متوجه شد که حوصله من سر رفته است، بعضی از ساده دلی‌ها هست که منو متانی می‌کنه، اما من در مورد هارتفورد ظلم کرده بودم، و او عجله داشت که حقانیت خود را ثابت کند.
با اشتیاق گفتند:
- خواهش می‌کنم فکر نکن که سگس تنها سلاح ماست. افشاگری هم سلاح جالبیه. از کاری که داد بورو با «جو مک کارتی» فقید کرد اطلاع داری؟ کار اون در مقابل نقشه‌ای که ما در برنامه دراز دار نیویورک کشیدیم چیز بی‌مزه‌ایه.

در سری برنامه‌های دی‌توانید بگیریدش؟ نقشه‌ای کشیدیم که مردهای واقعی را از مردهای مخنت جدا کنیم. در این برنامه‌ها چنان راهنمایی‌های جالبی داریم که هر آمریکائی اصیل شیفته دیدنش میشه. این سری خیلی ساده و بی‌شلیقه با زمینه‌هایی که از آثار همینگوی گرفته‌شده شروع میشه. سخته‌هایی از گاوآزاری‌نمایش میدیم که آدمو روی سندنشش آروم نمذاره. - و حتی ممکنه تماشاچی روبه حالت دو به توالت بفرستیم - چون در این نمایش‌ها جزئیاتی‌رو نشون میدیم که در فیلم‌های «بی‌خطر» هالیوود نشون داده نشده. برنامه‌رو با قسمت‌های بی‌نظیری‌دنبال

می‌کنیم که واسه ما هیچ خرجی نداره. یادت میاد چه عکس‌هایی در دادگاه نوربرگ ارائه شده؟ اون عکس‌هارو هیچوقت ندیدی، چون هرگز قابل چاپ نبود. چندتا عکاس آماتور در اردوگاه‌های آلمانیا بودن وشان گرفتند عکس از صحنه‌هایی‌رو پیدا کردن که تکرارنش محاله. تعدادی از این عکس‌هایی آماتوررو به‌شهادت دوربین‌هایشان به دار زنده، اما عکس‌هایشان از بین نرفت. ما این عکس‌هارو در سریال «هشکنجه در قلب اعصاب» نمایش میدیم و در باره‌شون بحث می‌کنیم، کدوم آدمیه که جلب این برنامه نشه؟ و به‌خاطرش آگهی ندهه؟
و دهها برنامه دیگه، اما فعلا تو به تصور عمومی ازش داری. مردم کوچک و بازار خیال می‌کنن سر از توری «اغوی سناهی» در میانن. اما باور کن که هیچی نمیدونن. درحال حاضر میرزقربان روانکاران عملی دنیا در شرق هستند، جنگ کره و هستتوی مغزی‌رو یادت میاد؟
تازه ما بعد از اون کلی پیشرفت کردیم. دیگه هیچ احتیاجی به خشونت نیسی، اگر اهنو نشون مردم بدی، از هستتوی مغزی لذت می‌بری.

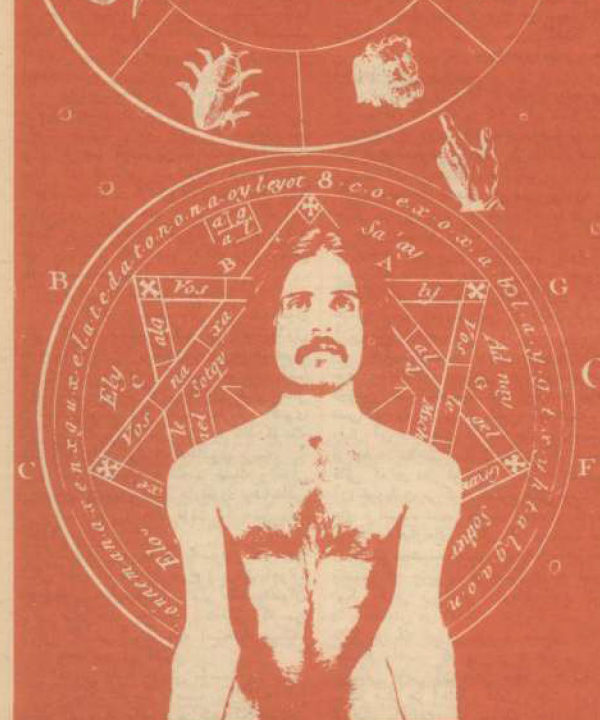
گفتند:
- و تو در سده‌ی که آمریکارو هستتوی مغزی بدی. دستور کارت اینه. دقیقاً همین‌طوره - و علیرغم فریاد کنگره و کلیسا، قوم آمریکائی‌ها عاشقش میشن. البته هیچ توجهی هم به شیفته ما نمی‌کنن. تازه میدونی داد فریاد شون چه وقتی بیشتر میشه؟ وقتی بفهمن که نمی‌تونن با ما رقابت کنن.
هارتفورد نگاهي به ساعتش کرد، سوئی آژیروار کشید و گفت:
موقع بستن چمدونه. من باید ساعت شیش دراون فرودگاه شمام، که نیمه‌هاسمشو تلفظ کرد، باشم. امیدوارم این مساعدتو داشته باشم که به‌روزگی تو به‌ما کاو بیایی تا همدیگه‌رو باز ببینیم.

فکر نمی‌کنم، اما حالا دیگه می‌فهم که فیلم خوب یعنی چی. راسی به‌چیزی، تو نمی‌ترسی که من ماجرا رو به‌هم بگم؟
- چرا بترسم؟ هرچی بیشتر بخشیش تبلیغ بیشتری واسه برنامه‌ماس. فکر می‌کنم به این موضوع هم توجه کرده باشی که دوسه ماهی طول داره تا تبلیغات مایه اوج برسه. ولی به‌رحال، باید از تو تشکر کنم. چون کتاب‌تو بود که همچین ایده‌ای به‌من داد.

خداایا، او آنقدر حق‌شناس بود که من در جوابش حتی يك کلمه نتوانستم حرفی بزنم.
گفت: هیچ چیزی نمیتونه جلو مارو بگیره (بار دیگر تعصنی که درپس زبان چرب و نرمش وجود داشت جلوه‌گری کرد و غیر قابل کنترل نمود) تاریخ طرفدار ماست. ما فساد آمریکا را اصلاحی قرار میدیم برای زوالش، و این سلاحی نیسی که قابل دفاع باشه. نیروی هوائی نمیتونه با سرنگون کردن یکی از ماهواره‌هایی که نزدیک قلمرو هوائی‌اونه دست به‌يك زدگی هوائی بزنه. حتی کیمت وسایل ارتباط جمعی فدرال هم نمیتونه به هیچ کشوری از این بابت اعتراض کنه، چون اسم هیچ کشوری مطرح نیسی. آگه تو پیشنهادهای دیگه‌ای هم داشته باشی، من از شنیدنش بی‌نیابت خوشحال هستم.

آروز هیچ پیشنهادی نداشتم، حالا هم ندارم. شاید این کلمات پیش از ظاهرشدن آگهی‌های شبکه ماهواره‌ای هارتفورد در مطبوعات، يك هشتاد جلدی تلفی شود وشاید زنگ خطر را در شبکه‌های تلویزیونی به صدا درآورد. اما باید دید در اینصورت هم برای هارتفورد فرقی می‌کنه؟ او چنین اعتقادی نداشت، شاید هم او درست فکر می‌کرد.
این جمله را یاد نمی‌زود که گفت:
«تاریخ طرفدار ماست». ای سرزمین لینکلن و فرانکلین و ملویل! به تو عشق می‌ورزم و سعادت ترا خواهانم! اما در قلب من بادی سرد از قرون گذشته می‌وزد. زیرا به یاد یابلم می‌افتم.

The Experimental Theater Group of Kargah Nemayesh, in cooperation with the Iran America Society presents in Persian
Seven Parables of Barsissaie Abed
in the Downstage
March 2-5 8-30
March 9-12 8-30
March 16-18 8-30
Tickets:
General Admission 60 rials
Students & Members 30 rials



برنامه گروه تئاتر تجربی کارگاه نمایش
با همکاری انجمن ایران و آمریکا

هفت حکایت بر صیصای عابد

● جمع آوری متون از: پرویز نائل خانلری
● تنظیم متن برای نمایش از: ایرج انور
● به کارگردانی: شهر و خردمند ایرج انور

در سالن کوچک انجمن ایران و آمریکا

سه‌شنبه دهم اسفند ماه امیل گیللس Emil Gilels هنرمند ارزنده و نوازنده چیره دست پیانو - اهل شوروی - برنامه‌ای در تالار رودکی اجرا کرد. این برنامه شامل آثاری بود از باخ، بوزونی، لیست، شپوون و موتسارت. برای شناساندن بیشتر این هنرمند بزرگ به خوانندگان ابرجدت، تماشای شرحی درباره زندگی، وقایع و آثار او تهیه کرده‌ایم که نظرتان می‌رسایم.

امیل گیللس نوازنده برجسته پیانو که شهرتی بسزا دارد و آوازه هنرش نام او را در ردیف بهترین و معروفترین موسیقیدانان معاصر چون ریختر Richter - و استروویویچ Rostropovich قرار داده‌است، در اکتبر ۱۹۱۶ در شهر اودسا در روسیه شوروی - زاده شد. همچون بیشتر مشاهیر موسیقی جهان، از کودکی آثار نوع از وجود مستقل و تجلی کرد. چون امکان شکفتن و بارور شدن ذوق او فراهم بود. از سن پنجسالگی تحصیل موسیقی را آغاز کرد و دیری نگذشت که «کنسرواتوار اودسا» را پایان رساند و برای ادامه تحصیل کنسرواتوار مسکو روانه آنجا شد. پس از تمام‌کردن کنسرواتوار مسکو و رسیدن به کمال در هنر موسیقی بخصوص نوازندگی، اجرای یک رشته از زیباترین و مهمترین کنسرت‌های شوروی را پیش از جنگ جهانی دوم آغاز کرد و در این زمینه به توفیق‌های چشم‌گیری نائل آمد و وسیل تسویق و تحسین بطرف او سرازیر شد.

یکی از نخستین پیروزیهای هنری او بودن جایزه بزرگ نوازندگی پیانو در مسابقه‌ای بود که در سال ۱۹۳۳ در مسکو برگزار شد. گیللس این پیروزی درخشان را سه‌سال بعد با دریافت جایزه اول مسابقه جهانی موسیقی وین و جایزه اول مسابقه جهانی موسیقی بروکسل در سال ۱۹۳۸ تکرار و تکمیل کرد.

منتقد هنری مجله تایم که در مسابقه جهانی موسیقی وین حضور داشت در همان سال پرگزارای مسابقه، ضمن گزارش خبر پیروزی امیل گیللس بحث مفصلی را درباره ارزش هنری او، برای اولین‌بار در مجله خود بچاپ رساند و نام نوازنده ۱۹ ساله روسی را در امریکا سرزبانها انداخت.

امیل گیللس، که ذوق هنری و علایق اجتماعی را در

خود یکجا جمع داشت، در دوران جنگ جهانی دوم اجرای کنسرت‌هایی را در شهرهای جنگ‌زده و جبهه‌های خروشان و دودناک روسیه به‌عهده گرفت و همراه وهم انگتست «خواهر ویوونست زخ خوده و دردمند وهم میبمان توفازنده خود سبمی واقعی داشته باشد.

امیل گیللس که پیش‌از جنگ دوسفر به کشورهای اروپائی کرده بود. بار دیگر از سال ۱۹۵۴ دیدار خود را از شهرها و کشورهای آن قاره بااجرای کنسرت‌هایی شورانگیز آغاز کرد، و در سال ۱۹۵۵، پس از اینکه بیست سال تمام از شهرت و محبوبیت او در میان امریکائیان می‌گذشت، باردیگر، نخستین کنسرت خود را با همکاری ارکستر فیلادلفیا - به رهبری یوجین اورماندی در آن سرزمین اجرا کرد. گیللس، در واقع بعد از «بروکوفیف» - که در سال‌های دهه ۴۰ از امریکا دیدن کرده بود، اولین موسیقیدان بزرگ معاصر شوروی بود که به اجرای کنسرت در ایالات متحده می‌پرداخت. این مسئله تازه‌ای نیست که در شدیدترین بحرانهای سیاسی و درگیریهای نظامی، هنرمندان تنها سفیران و نمایندگانی بوده‌اند که بلامانع از مرزها گذشته و درجوار کینه توزی‌ها به پراکندن بند دوستی و همسایزی و همزیستی همت گماشته‌اند.

امیل گیللس در سالهای اخیر، بارها به انگلستان، فرانسه، بلژیک، ماسک اسکانندیناوی، لهستان، یوگسلاوی، چکسلواکی و همچنین فستیوال‌های معتبر جهانی سفر کرده و با اجرای کنسرت‌هایی همراه ارکسترهای بزرگ آن کشورها، به تبلیغ عشق و دوستی و پختن درآوردن سرود آشتی و یکرنگی آوای آورده است.

وجه امتیاز گیللس از سایر پیانیست‌های بزرگ جهان این است که ذوق و سلیقه خود را محدود نمی‌کند و در غنای هر نوع موسیقی واقعی می‌کوشد. در واقع تخصص او در «بهترین اجرای بهترین آثار موسیقی جهان» است. فرانسونیا او را به خاطر اجرای کارهای «دوسی» و «راول» لهستانی‌ها به خاطر زیباترین ارائه آثار شون، و «مجارستانی‌ها» به خاطر درک ویژگیهای پیچیده موسیقی «لیست» ستایش می‌کنند.

گیللس آثار شپوون را چنان می‌نوازد که نه تنها در فستیوال‌های جهانی بلکه «درین» زادگاه آن نابغه بزرگ

نیز همه را به‌شگفتی و تحسین وا می‌دارد. گیللس خود می‌گوید: «اگر نوازنده موسیقی را يك گوهورد بدانیم، شپوون قله بلند اورست است».

همسر گیللس از آهنگسازان برجسته کنسور خویش است و به همین خاطر گیللس در بیشتر سفرهایش او را همراه خود می‌برد. آنها ضمن تحصیل در کنسرواتوار مسکو با هم آشنا شدند. آشنائی هنرمندان‌های که به ازدواجی بارور انجامید. این جفت هنرمند از آغاز زندگی زناشویی بعدوان جفتی جدائی‌ناپذیر شناخته شدند. دختر امیل گیللس بنام «لانا» نیز از نوازندگان جوان و پرآوازه شوروی است گیللس معتقد است که نوازندگی در جهان معاصر، کاری است سهل و ممتنع، سهل از این جهت که نوارها و صفحات موسیقی، رادیو و تلویزیون، هنر، حالت و تصویر نوازنده را بیشتر و بهتر منعکس می‌کنند و زمینه نام‌آوری و ارجح‌کاری هنر او را فراهم می‌نمایند. ممتنع به این خاطر که نوازنده ناچار است نیروی بیشتر در اجرا و ارائه هنر خویش در مقابله و معارضه با تکنولوژی معاصر بکار برد.

واکون کلامی چند از امیل گیللس درباره موسیقی: - بهترین شنوندگان موسیقی از نظرم آن‌هایی هستند که بدون هیچ پیش داوری وارد سالن میشوند و منتظرند مانند نا ارزش‌های کار نوازنده و موسیقی را ضمن اجرا و پس‌از آن تضادت بگیرند. براین‌چنین شنوندگانی موسیقی چیزی است صرفاً طبیعی.

هنر اصلی من زندگی من است، و من در طول این زندگی، پوسته جستجوگر و کوشنده‌ای برامان بوده‌ام. در آغاز مجذوب تکنیک نوازندگی بودم، به تألیفات آئی موسیقی برشونده می‌اندیشیدم و می‌کوشیدم تمامی احساس خود را ضمن نوازندگی منتقل کنم.
گذشت سالها، رابطه استواری را که بین موسیقی و سایر هنرها، چون شعر، نقاشی و بخصوص فلسفه بود برین آشکار کرد. اکنون من به لحظات ارجمندی می‌اندیشم که آهنگساز تحت تأثیر آن، و نیز احساس و اندیشه‌ای که بروی استیلا یافته به تصنیف قطعه‌ای موسیقی می‌نشیند.



گیللس، نوازنده‌ای چیره‌دست

● نوازنده ناچار است نیروی بیشتری در ارائه هنر خویش، برای مقابله با تکنولوژی معاصر به کار برد

راه‌حل‌های خانوادگی

بررسی آنچه تحت عنوان زمین‌های اجتماعی تماشای تلویزیون در خانواده، مورد توجه محققین و نویسندگان تربیتی قرار گرفته و به سبب آنجا اشاره شد بما فرصت میدهد با مسائلی که تلویزیون در محیط زندگی خانوادگی بوجود میآورد آشنا بشویم. این مسائل را میتوان بصورت‌های مختلف طبقه‌بندی کرد. عدم انضباط، خستگی، عدم توجه به تکالیف، خوب غذا نخوردن، و چند مساله دیگر مشکلاتی است که پدران و مادران در اکثر موارد عملاً با آن روبرو بوده‌اند. بطور کلی میتوان گفت این مشکلات در اکثر خانواده‌ها در جوامع مختلف، یکسان و مشابه است، اما بی‌تردید راه‌حلهایی که برای مقابله با آنها انتخاب و بکار بسته شده گاهی از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

چندی پیش يك مؤسسه تحقیقاتی، از پدران و مادران آمریکائی خواست، روش شخصی و خانوادگی خود را در مقابله با مسائلی که تلویزیون در خانه بوجود میآورد بدقت توصیف کنند و بنویسند از چه طریقی در حل این مشکلات موفق بوده‌اند، نگاهی به این راه‌حل‌ها که در بسیاری از موارد نو و مبتکرانه به‌نظر میرسد نتیجه‌گیری مناسبی برای بحث زمینه‌های اجتماعی تماشای تلویزیون خواهد بود که امید است مورد استفاده پدران و مادران ارجمند قرار گیرد.

خانواده اول: اجرای مقررات

مادری مینویسد: «خانواده ما از دو دختر، ۶ و ۹ ساله تشکیل شده. ما خرید تلویزیون را يك مسأله مهم خانوادگی میدانستیم و به‌همین جهت در اطراف آن با تمام خانواده مذاکره کردیم. قرار شد قبل از خرید و آوردن تلویزیون به‌خانه، مقرراتی در مورد استفاده از آن وضع کنیم. مقرراتی که همه موظف به‌اجرای آن خواهند بود. پاره‌ای از مقررات از این قرار بود:

- ۱- قبل از روشن کردن تلویزیون، باید از کسانی که در اتاق هستند اجازه بگیریم.

- ۲- در ایام هفته که بچه‌ها به مدرسه می‌روند آخرین ساعت تماشای تلویزیون هشت شب و در روزهای تعطیلی ساعت ۹ خواهد بود.
- ۳- تمرین پیانو و انجام تکالیف درس، باید قبل از تماشای تلویزیون و حتی روشن کردن گیرنده صورت پذیرفته باشد.

- ۴- اگر بچه‌ها، حاضر به‌ترك تلویزیون و رفتن به‌رختخواب نشوند و به اصطلاح عذر و بهانه بیاورند شب بعد حق تماشای تلویزیون را بیچونوجه نخواهند داشت. در ابتدا که تازه تلویزیون به‌خانه آمده بود و همه چیز برای بچه‌ها تازگی داشت، قبل از صرف شام، مدتی به‌تماشای برنامه‌های کارتون مشغول میشدند، اما پس از چندی،

تلویزیون و اطفال

ترجمه و تالیف دکتر ابراهیم رشیدپور

● برای مشکلات و مسائلی که تلویزیون در محیط زندگی خانوادگی بوجود میآورد، چه راه‌حلهایی میتوان جست؟

خانواده دوم: تصویب موافقت‌نامه

از يك سال پیش معلوم بود که بزودی پای تلویزیون به‌شهر ما باز خواهند مردم میتوانند از برنامه‌های چند کانال تجارتي و آموزشی استفاده کنند. شش فرزند من از این موضوع بیش از اندازه خوشحال بودند و من که در اصل گناه تلویزیون نبود بلکه کسانی بودیم که با خرید گیرنده تلویزیون به پیشواز مشکلات میرفتیم. منتصبی، ما با توجه به‌آنچه در سایر شهرها و نقاط انجام گرفته بود و اخبارش را در روزنامه‌ها خوانده بودیم، از مسائلی که تلویزیون با خود به‌ارمان میآورد اطلاع داشتیم و روی همین حساب تصمیم گرفتیم با پیش‌بینی‌های لازم بار خود را در آینده سبکتر کنیم.

آنچه ما درباره تلویزیون میدانستیم واقعیات بود. بطور مثال معلوم بود که تلویزیون در ابتدای ورود به‌خانه، بدلیل تازگی خود تمام هوش و حواس اطفال و نوجوانان را

● نمونه‌هایی از راه‌حلهایی که خانواده‌های آمریکایی برای این مشکلات پیدا کرده‌اند



بچه‌ها با پیشنهاد او موافق بودند و هرکدام چیزی گفتند تا سرانجام قرار شد يك موافقت‌نامه جدی بین من و شوهرم از یکطرف، و اطفال، از طرف دیگر به تصویب برسد. کاری که در ابتدا کمی شوخی به‌نظر میرسید، اما بعداً معلوم شد تا چه اندازه در حل مشکلات ما مؤثر بوده است. موارد موافقت‌نامه عبارت بود از: وظایفی که باید قبل از دیدن تلویزیون انجام بشود، ساعات تماشا، انتخاب برنامه‌ها، و از همه مهمتر زمانی که بچه‌ها باید تلویزیون را خاموش کنند و به‌رختخواب بروند. شوهرم برای اینکه به‌موضوع جنبه جدی‌تری بدهد موافقت‌نامه را بروی کاغذ آورد و همه ما زیر آن را امضا کردیم.

یکسال از آن تاریخ میگذرد. تلویزیون به‌شهر ما آمده و در خانه ما نیز جای مهم اما معینی را به‌خود اختصاص داده است. تمام اصول موافقت‌نامه رعایت میشود. وجود تلویزیون بصورتی که در خانه ما مورد استفاده قرار میگیرد باعث شده تا کارها، خیلی بهتر از گذشته انجام بشود. بطور مثال بچه‌ها تکالیف درسی خود را سریع و با توجه کامل انجام میدهند. در کارهای خانه به‌من کمک میکنند و برنامه‌هایی را میبینند که برای آنها تهیه شده است. و هیچ‌کس نظر خود را بدیگری تحمیل نمیکند.

خانواده سوم: تلویزیون با وظیفه‌ای معین

من نمیخواهم بی‌جهت از تلویزیون تعریف کنم. با بسیاری از انتقادات موافق هستم، اما وجود تلویزیون را حتی بصورت فعلی آن در محیط خانواده لازم میدانم. بطور مثال به‌نظر من عظمت و سادگی مراسم سوگند خوردن رئیس جمهوری، تماشای دراماتیک وقایع تاریخی، و آشنائی با بسیاری از حوادث و مسائل روز، از جمله تجارب جالبی است که تلویزیون در اختیار ما قرار میدهد.

خانواده ما، از اولین روزهایی که تلویزیون به‌شهرمان آمد صاحب آن شد. منتصبی در محله‌ای که ما زندگی میکردیم سایر خانواده‌ها هنوز تلویزیون نخریده بودند و این، موجب مشکلات متعددی میشد. اغلب اوقات، بعد از ظهرها بچه‌های محله به‌دعوت فرزندانمان یا بدون اینکه دعوتی از آنها شده باشد به‌خانه ما میآمدند و تا دیروقت سرگرم تماشای برنامه‌ها میشدند. گاهی والدینشان به‌سراخ آنها میآمدند، اما بجای برون بچه‌ها، خود نیز جزو تماشاگران در میآمدند و به آرامش و نظمی که در گانه به‌آن احتیاج داشتیم توجه نداشتند.

برنامه کار و بازی اطفال تغییر کرده بود. فرزندان ما برخلاف گذشته بفکر بازیهای مبتکرانه و خلاق مثل نقاشی و ساختن خانه‌های عروسکی نبودند. تمام ساعات آنها بخصوص در اول شب بدیدن تلویزیون اختصاص پیدا کرده بود. با اینکه دیدن اکثر

برنامه‌ها به‌بچه‌ها فرصت میداد اطلاعات و مطالب پراکنده‌ای را از گوشه و کنار بدست بیاورند معیاد معلوم بود مدت‌زمانی که آنها صرف تماشا میکنند با برنامه‌های تصویری و ساعت کار و بازی آنها تناسب چندانی ندارد و در عدم موفقیت آنها بی‌تأثیر نخواهد بود.

درحال حاضر، ما بسیاری از این مشکلات را پشت‌سر گذاشته‌ایم. در اولین قدم تصمیم گرفتیم میزان تماشای برنامه‌ها را بوسیله اطفال محدود به دو برنامه در روز کنیم. ما مفت پسر داریم. همه آنها را جمع کردیم و مطلب را در میان گذاشتیم. از آنجا که روابط ما با اطفال در محیط خانواده، سالم و منطقی است و از آنجا که محدودیت زیاد از حد نبود، پسرها خیلی زود موافقت خود را اعلام داشتند. بخصوص که ضمن بحث و گفتگوی مفصل متوجه شدند تصمیم ما در درجه اول موفقیت و آسایش خود آنها را تضمین میکند. از طرف دیگر، قرار شد بچه‌ها در انتخاب یکی از برنامه‌ها آزادی داشته باشند و برنامه دیگر تقریباً معین و مشخص باشد. با این کار، ما به بچه‌ها فرصت میدادیم قدرت درک و سنجش و ذوق و استعداد خود را در انتخاب برنامه‌ها به‌کمک بگیرند و خود را از هر حیث محکوم به‌تبعیت از نظریه و سلیقه ما ندانند. بدنبال این تصمیم، مساله آمدن بدون موقع اطفال همسایه به‌منزل ما، نیز خودبه‌خود از میان رفت. بچه‌ها بدوستان خود گفته بودند چه موقع، کدام برنامه را تماشا میکنند و غیر از این مواقع تلویزیون هرگز در خانه ما روشن نمیشود.

زمنستان و تاسستان و دوران تعطیلی کم‌کم نزدیک شد. با اینکه امکان داشت به‌تعداد برنامه‌ها اضافه بشود، اما بخاطر اینکه تماشای بیش از اندازه تلویزیون، اطفال را از بازی و جنب و جوش باز ندارد به‌این فکر نیافتادیم. در همین موقع تلویزیون ما خراب شد و باید آن را به‌تعمیرگاه میفرستادیم. شوهرم پیشنهاد کرد این کار را به اوایل پائیز موکول کنیم و به‌بچه‌ها فرصت بدهیم حداکثر استفاده را از ایام تابستان بکنند و اوقات فراغت خود را بیشتر به‌بازی و فعالیت بگذرانند. موضوع را با بچه‌ها در میان گذاشتیم و همگی موافقت کردند. تلویزیون بعد از تعمیر مجدداً به‌خانه ما آمد و بدون اینکه کوچکترین اشکال و دردسری ایجاد کند میهمان عزیز و گرمی شد. من هیچگاه یاد ندارم در خانه ما تماشای تلویزیون بر خواندن کتاب، بازی دسته‌جمعی، صحبت و گفتگو با یکدیگر رجحان یافته باشد. با اینسهمه، تلویزیون جا و موقعیت خاص خود را حفظ کرده و وظیفه معین خود را در سرگرم ساختن بچه‌ها و باز کردن چشمشان آنها بر وقایع و حوادث دنیا بخوبی ایفا میکند.

ادامه دارد»



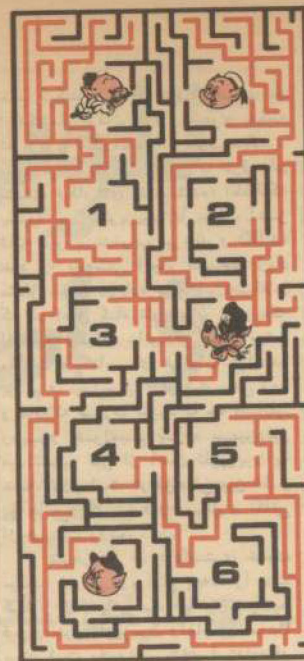
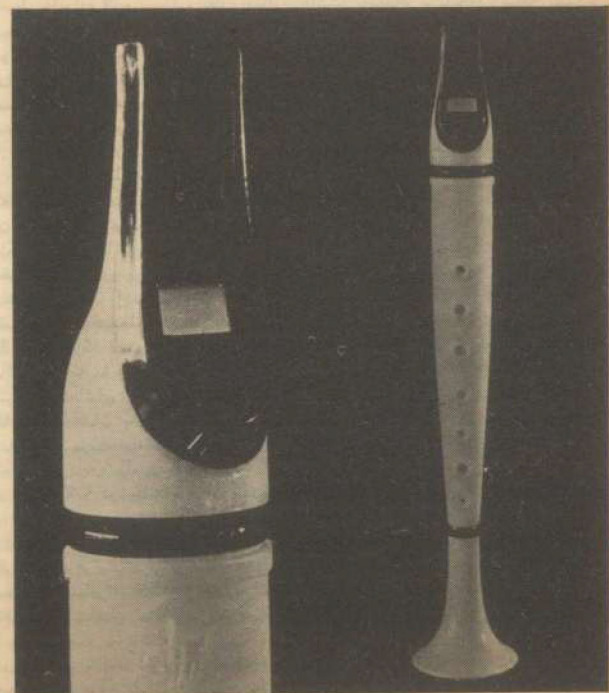
زیر نظر لیلی گلستان



موسیقی

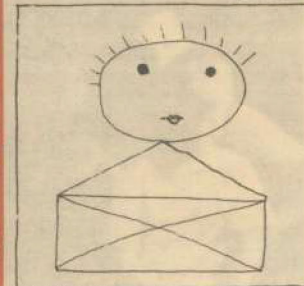
سازهای کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان را بشناسید

این هم یکی دیگر از سازهای کارگاه موسیقی اسم این ساز «فلوتو» فون» است.



جواب راه پرپیچ و خم هفته گذشته

این سه خوک کوچولو در خانه شماره چهار یکدیگر را ملاقات خواهند کرد. البته خوک اولی برای رسیدن به محل ملاقات باید از خانه شماره پنج بگذرد خوک سومی هم باید از خانه شماره شش عبور کند. البته کار دیگری هم میتوانند بکنند و آن اینست که همگی راه خانه گرگت را پیش بگیرند... و شکم گرمنه او را سیر کنند!...



نامه‌های شما رسید

خسرو دارائی - شاگرد کلاس اول متوسطه - داستانی برای ما فرستاده‌اند که خیلی جالب بود. منتظر داستان بهتری از ایشان هستیم.

بهاره گوهرین - هفت ساله - از شما خواسته بودیم چهره یکی از هنرپیشه‌ها یا گویندگان تلویزیون را بکشید. یادتان رفته بود!...

محمدرسول تشیی - داستانتان قشنگ بود. هر وقت نوشتن رسید چاپ می‌کنیم.

محمود ناظمی، داستانتان را پسندیدیم ولی نقاشیتان خوب بود و در یکی از شماره‌های آینده چاپش می‌کنیم.



گفتگویی با نوجوانان

درباره کتاب: خانواده زیر پل

از: ژاله

کتابی که این هفته درباره‌اش صحبت می‌کنیم داستان خانواده زیر پل نام دارد که نوشته دناتالی سویچ کارلسون و مترجم آن گلی ترقی است. کسانی که در این گفتگوشرکت دارند: منوچهر مقدم، بهمن خاتم و علی رسولزاده هستند که در کلاس سوم دبیرستان درس می‌خوانند. گفتگو را هلی شروع می‌کند. هلی: داستان کتاب درباره پدر مرد فقیری است بنام آرمان که زیر پلی در پاریس زندگی می‌کند و هیچ جا جز پاریس را برای زندگی قبول ندارد. علت فقیر بودنش هم کار نکردنش است. تا این که یک روز

برای ما نوشته بودند که از داستان‌های آقای تهرانی خوشتان آمده، ما از طرف ایشان از شما تشکر می‌کنیم. اینهم یک داستان دیگر که بهتر است بگوئیم داستان شعر.

قرمز - سیاه

من یک مداد قرمز دارم یک مداد سیاه روزهای پد شنبه‌ها روزهای امتحان وقتی حساب

وقتی مدیر ترکه آلبالو دارد پدر اوقاتش تلخ است مشق دارم آفتاب، آسمان، باغچه، گل سرخ و گریه سیاه را با مداد سیاه می‌کشم روزهای خوب روزهای عید وقتی حساب

وقتی عمو از سفر می‌آید آموزگار سفر می‌رود مادر مریا درست می‌کند گاردستی داریم روزهای تعطیل آفتاب، آسمان، باغچه، گل سرخ و گریه سیاه را با مداد قرمز می‌کشم

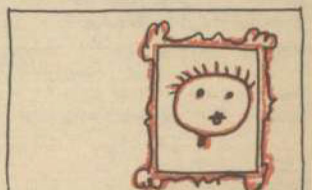
زستان وقتی که به سراغ جای‌میشگی - اش یعنی زیر پل می‌رود می‌بیند که جایش بوسیله سه بچه و یک سگ اشغال شده است. بچه‌ها به او می‌گویند که آنها یک خانواده هستند و مادرشان که برای کار کردن بیرون رفته است به آن‌ها گفته است که آن‌ها همه افراد یک خانواده هستند و باید پیش هم بمانند. پدر آن‌ها مرده است.

بهمن می‌گوید: جالب این‌جاست که آرمان هیچ نمی‌خواست بچه‌ها در او تأثیری داشته باشند. اما بچه‌ها آن قدر شیرین بودند که بالاخره جایشان را در دل او باز می‌کنند. و بعد او متوجه می‌شود که زندگی چیست و باید کار کرد و ولگرد نبود.

می‌پرسم: می‌دانید چرا نمی‌خواست که بچه‌ها در دلش اثر کنند؟ منوچهر: از مسئولیت می‌ترسید. می‌گویم: روی هم رفته کتاب بنظر تان چطور آمد؟ هلی می‌گوید: کتاب خوب بود مخصوصاً که نتیجه‌ای داشت. اما در این کتاب اسم یکی از بچه‌ها «پل» بود و در ضمن زیر «پلی» هم که بر روی رودخانه‌ای در پاریس بود زندگی می‌کردند و همیشه این دو پل با هم اشتباه می‌شد.

می‌گویم: ولی شما می‌دانید که این کتاب به فارسی نوشته نشده‌است و به‌زیبایی است که پل روی رودخانه اش یعنی زیر پل می‌رود می‌بیند که جایش بوسیله سه بچه و یک سگ اشغال شده است. متفاوتی دارند. مترجم هم که نمی‌تواند اسمی را که نویسنده نوشته است عوض کند.

منوچهر: اشکال کتاب این بود که مقدمه کتاب کافی نبود. بهتر بود مترجم درباره خودش کمی توضیح می‌داد که مثلاً کیست و چه کارهایی تا بحال کرده است و چه تحصیلاتی دارد. مقدمه درباره نویسنده هم ناقص بود. در مقدمه فقط نوشته شده بود که نویسنده در کجا متولد شده است بدون این‌که از تاریخ تولدش اسمی برده شود و نوشته بود که همسر یک افسر نیروی دریایی آمریکاست که دانشش برای ما لازم نبود. بجای این توضیح غیر ضروری بهتر بود از سایر کتاب‌های این خانم و کارهای دیگرش صحبت می‌شد. می‌پرسم: آیا کتاب طوری ترجمه و چاپ شده بود که شما بدون اشکال بتوانید آن را بخوانید؟ منوچهر می‌گوید: «خوب بود ولی درجانی از کتاب نوشته شده بود در پارک سبز پشت شمع‌هایی که برای جلوگیری از ریزش پل زده بودند چند بچه ولگرد و کثیف بازی می‌کردند! من این‌جا نفهمیدم منظورش چه بوده است.



نقاشی این هفته ما



نقاشی این هفته ما از زهرا سعیدی شاگرد کلاس دوم دبیرستان شهرناز است که از صورت خانم گلی یحیوی کشیده‌اند.

یک چیز خیلی خوب داشت و آن چاپش بود. خیلی واضح نوشته بود و اشتباه نداشت. می‌گویم: دیگر چیزی بنظر تان نمی‌آید؟ بهمن جواب می‌دهد: بچه‌های بیشتر از کتاب‌های پرحادثه و پر زدوخورد خوششان می‌آید و بیشتر این نوع کتاب‌ها را می‌خوانند. این کتاب برای بچه‌هایی که به آن قبیل کتاب‌ها عادت کرده‌اند خسته‌کننده است.

می‌گویم: این عیب کتاب نیست. عیب کسانی است که مغز بچه‌ها را از دروغ‌های بزرگ پر می‌کنند. البته تخیل و خواندن این داستان‌ها لازم است اما نه آنقدر که مغز بچه‌ها به اندازه‌ای پر کند که دیگر حوصله خواندن چیز دیگری که به‌زندگی‌مادی نزدیک باشد نداشته باشند. باید نوجوانان و بچه‌ها از حالا متوجه بشوند که زندگی بدون این که بد باشد خیلی بی‌حادثه‌تر از آن است که فکر می‌کنند.

بهمن: تمام نتیجه کتاب و حرف‌ها را که می‌خواست بگوید در دو سه صفحه آخر بود. بهتر بود حرف‌هایی را که می‌خواست بگوید که کم اما از اول می‌گفت. این طوری خواننده از تمام کتاب نتیجه می‌گرفت و همه داستان برایش مفید واقع میشد.

می‌گویم: پس فکر می‌کنید بهتر بود مترجم زیرنویسی هم برای بعضی از مطالب کتاب تهیه می‌کرد و چیزهایی را که فکر می‌کرد کسی مبهم است توضیح می‌داد. مثل اکثر کتاب‌ها. بهمن: از طرف دیگر بچه‌ها همیشه بترتیب قد سؤال می‌کردند. یعنی اول بچه بزرگتر بعد وسطی و آخر سر بچه کوچکتر و این موضوع یک حالت مصنوعی به‌داستان می‌داد. هلی: و از طرف دیگر همیشه وقتی از سگ حرف می‌زد دنبالش می‌گفت: «که معلوم بود روزی رنگش سفید بوده است». می‌دانم که می‌خواست کثیف بودن سگ را مجسم کند اما این همه تکرار جالب نیست. منوچهر: اما نویسنده خیلی قشنگ همه چیز را وصف کرده بود. مثلاً اگر از یک محله حرف زده بود کاملاً وضع محله را تشریح کرده بود. می‌پرسم: درباره قیمت کتاب که ۹۵ ریال بود چه می‌گویید. هلی می‌گوید: این‌جا پدر و مادرها اکثر برای بچه‌ها و نوجوانان کتاب نمی‌خرند و اگر کسی خواست کتاب بخرد با پول توجیبی خودش می‌خرد. بنابراین ۹۵ ریال برای کتابی که بخاطر نوجوانان و بچه‌ها نوشته شده خیلی گران است. البته این کتاب



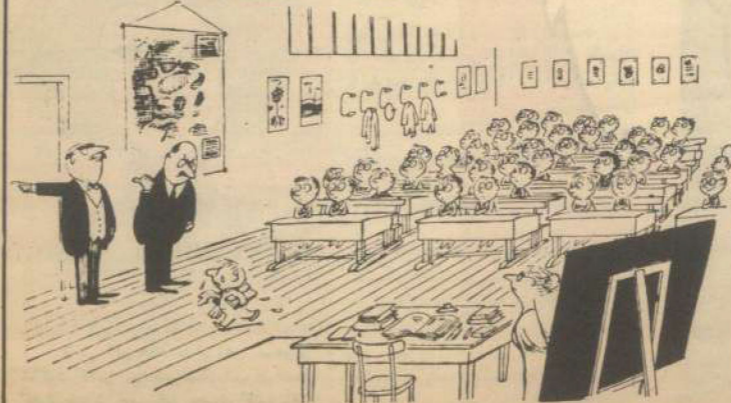
اینهم سینه‌سبز گریه بچه‌ها و در زمین کوسری خورا

تعمانتا

در تلویزیون و رادیو



ژان اخراج شد



از مجموعه
نیکاکوچولو

اثر گوینی

کاریکاتورها
از سامپه

تو مدرسه یه چیز وحشتناکی اتفاق افتاد: ژان رو بیرون کردن!



قضیه تو زنگ تفریح دوم صبح پیش اومد.

ما همه داشتیم داجبال بازی می کردیم، می دونین که چه جوری بازی می کنن. اونى که توپ تو دستشه، گرگه، باید بزنه به پهلو دیگه و اون



وقت اون بچه گریه می کنه و نوبت گرگ شدن اون می رسه. خیلی عالی. چندتا بچه که بازی نمی کردن ژوفروا بود که غایب بود؛ آلن بود که همیشه درساو موقع زنگ تفریح مرور می کنه و ژان که آخرین نون مرابایی صبحشو داشت می خورد. ژان همیشه گنده ترین نون مرابایی شو میذاره واسه زنگ تفریح دوم صبح که یه خورده از زنگ تفریحای دیگه طولانی تره. گرگه، مارسل بود، کم اتفاق می افته که اون گرگ بشه؛ چون اون خیلی زور داره، بچه ها سعی می کنن بهش



توپ نزنن، چون وقتی اون گرگ بشه و توپ بزنه، حسابی آدو درد می آره. اون، روزی، مارسل، کلود رو نشونه گرفت که خودشو انداخت زمین و دستاشو گرفت به سرش و توپ از بالای سرش رد شد و بنگ خورد به پشت ژان که شیرینیش از طرف مرابایش افتاد رو زمین. ژان هیچ از این موضوع خوشش نیومد، رنگش سرخ شد و شروع کرد به داد کشیدن؛ اونوقت غلغلی - ناظمون - به دو اومد ببینه چه خبر شده، اما چیزی که ندید تون مرابایی بود و پاشو گذاشت روش و لیز خورد و نزدیک بود بیفته. غلغلی تعجب کرد. همه کشش مرابایی شده بود. ژان بهجوری دستاشو تگون داد و

فریاد کشید: تف به این شانس مگه! نمی تونستین جلو پاتونو ببینین؟ راس می گمها. بی شوخی!

ژان حسابی عصبانی شده بود. باید بگم که با خوردنیای اون نمی شه شوخی کرد مخصوصاً اگر شیرینی زنگ تفریح باشه، غلغلی هم هیچ خوشش نیومده بود. به ژان گفت:

- تو چشای من نیگا کن، چی گفتی؟

ژان داد کشید:

- گفتم تف به این شانس مگه! شما حق ندارین پاتونو بذارین رو شیرینی من!

اونوقت غلغلی بازوی ژان رو گرفت و با خودش برد. وقتی غلغلی راه می رفت کشش صدای قرچ قرچ می کرد چون مرابا بهش چسبیده بود. اونوقت آقای «موشابیر» زنگ پایان زنگ تفریح رو زد. آقای موشابیر به ناظم تازه س که ما هنوز وقت نکردیم برایش یه اسم مسخره ای بسازیم. ما رفتیم تو کلاس و ژان هنوز نیومده بود، خانوم معلم تعجب کرد و از ما پرسید:

- پس ژان کجاس؟
ما می خواسیم براش تعریف کنیم که در کلاسی بازی شد و مدیر با ژان و غلغلی اومدن تو. خانوم معلم گفت:

- برپا!
مدیر گفت:
- برجا!

مدیر مت این که خوشحال نبود؛ غلغلی هم همینطوره؛ ژان صورت گندهش پراز اشک بود و قین قین می کرد. مدیر گفت:

- بچه ها، رفیق شما یه بی- تربیتی بزرگی نسبت به غلغلی... آقای دو بون مرتکب شده. من نمی تونم هیچ عذری برای این بی احترامی نسبت به یک هافوق و یک بزرگتر پیدا کنم. نتیجتاً رفیق شما از مدرسه اخراج می شه. اون حتماً فکر نکرده که چه ناراحتی بزرگی برای پدر و مادرش درست می کنه. و اگه در آینده خودشو اصلاح نکنه به زندون می افته و این سرنوشت حتمی همه افراد نادونه. این برای همه شما یه سرمشقی بته! بعد مدیر به ژان گفت که اسباباشو برداره. ژان گریه کنون رفت اسباباشو برداشت و با مدیر و غلغلی رفت بیرون.

ما همه مون غصه دار شدیم. خانوم معلم هم همینطور. اون به ما قول داد که:

- من سعی می کنم کارو درست کنم.

خانوم معلم با این وجود چه عالی! وقتی ما از مدرسه رفتیم، ژان رو دیدیم که گوشه خیابون، در حالی که یه نون کوچولوی شکلاتی می خورد منتظر ما بود. وقتی رسیدیم نزدیکش، حسابی غصه دار بود. من ازش پرسیدم:

- هنوز برنگشتی خونه؟

ژان گفت:

- خوب، نه، ولی باید برم، وقت ناهاره. اگه اینو واسه بابا و مامانم تعریف کنم شرط می بندم که از درس محروم می کنن، آخ! وقتش رسید دیگه، قسم می خورم...

ژان رفت، لعل می کرد و یواش یواش چیز می خورد. مت این بود که داره به زور چیز می خوره. ژان حیوانی، چقد واشش ناراحت شدیم. بعد از ظهر که رفتیم کلاس، مدیر با ژان که داشت می خندید اومد تو. خانوم معلم گفت:

- برپا!
مدیر گفت:
برجا!

بعدش برامون گفت که موافقت کرده یه شانس دیگه به ژان بده. گفت که این کارو به ملاحظه پدر و مادرش رفیقمون کرده که از فکر این که بچه شون ممکنه یه نادون بشه و کارش

به زندون بکشه چقد غصه دار می شن. مدیر گفت:

- رفیقمون از آقای دو بون عذرخواهی کرد و ایشون هم لطف کردن و عذرشو پذیرفتن؛ من امیدوارم که رفیق شما در برابر این گذشت، حق شناس باشه و از این قضیه درس عبرت و آگاهی بگیره و بتونه در آینده، با رفتار خوب، اشتباه سنگینی رو که امروز مرتکب شده، جبران بکنه. این طور نیست؟

ژان گفت:

- خوب... بله.

مدیر نیگاش کرد، دهنشو باز کرد، یه آهی کشید و رفت.

ما حسابی خوشحال شدیم، همه با هم شروع کردیم به حرف زدن، ولی خانوم معلم با یه خط کش زد رو میز و گفت:

- همه بشینن. ژان، برو سرجات و عاقل باش، کلود برو پای تخته. وقتی زنگ تفریح خورد همه مون بجز کلود که هروقت درس ازش سؤال می شه تنبیه می شه، اومدیم پایین. تو حیاط، موقعی که ژان داشت

ساندویچ پنیرشو می خورد، ازش پرسیدیم تو دفتر مدیر چه خبر شد، و بعدش غلغلی اومد. گفت:

- یالا، یالا، رفیقتونو راحت بذارین؛ حادثه امروز تموم شده، برین بازی کنین! برین!

و بازوی میشل رو گرفت و میشل افتاد روی ژان و ساندویچش افتاد زمین.

اونوقت، ژان غلغلی رو نیگا کرد، سرخ شد و شروع کرد دستشو به تگون دادن و داد کشیدن:

- تف به این شانس مگه! باور کردنی نیس! باز که شروع کردین، راس می گمها، بی شوخی، شما درست شدنی نیستین!

ترجمه ج. الف



برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۱۲ اسفند
تا چهارشنبه ۱۸ اسفندماه ۱۳۵۰

تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم



روزهای جلالت: طاهر خوراندی در تلویزیون ایران.

در این قسمت، میخوانید:

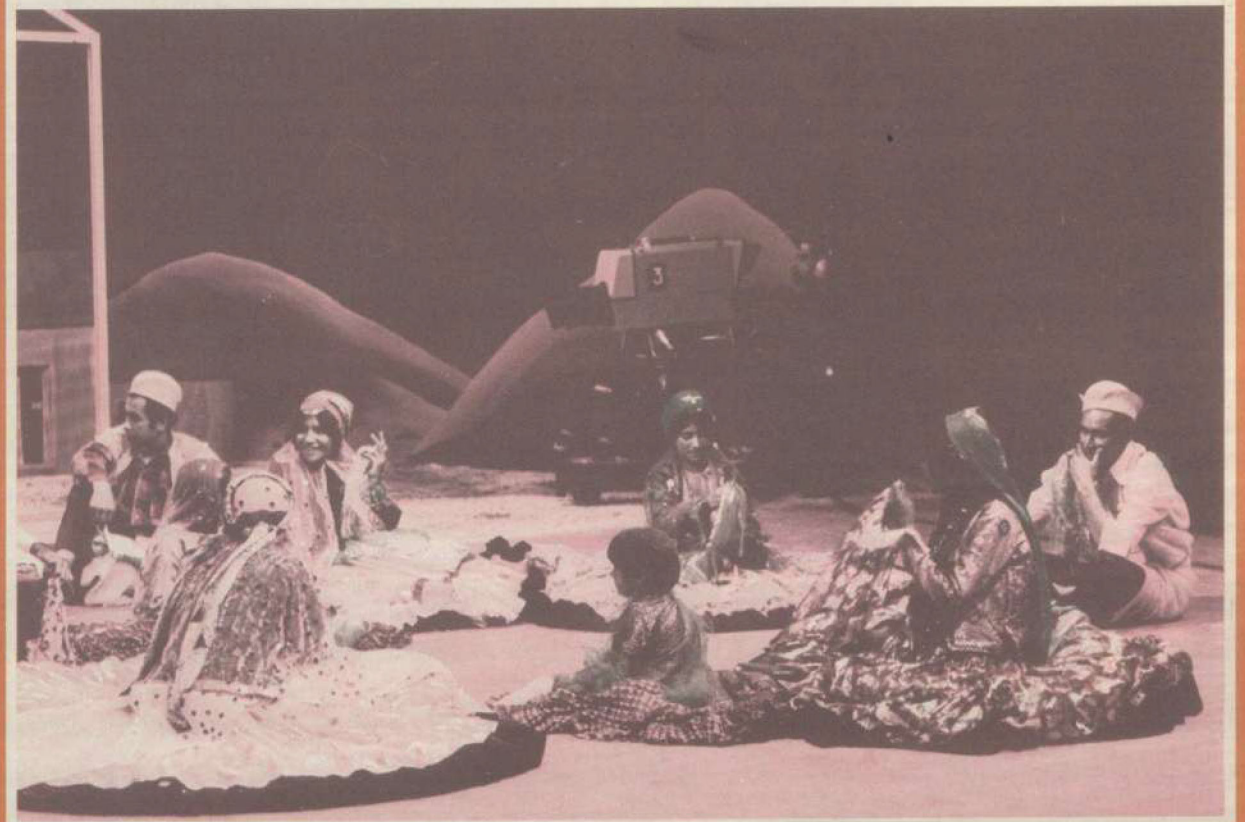
- نمایشنامه باکرم مقدس
- جبهه آفتاب: بردین دولتخواهی
- دکتر فیلا: موزیک و کرکرا آکری
- شعلا و راجه
- المهر فضلی در ۲۶ سال فعالیت
- در تأخر راجه و تلویزیون

ممکن است در آخر این فصلها، ترجمه، تفسیراتی در دسترس است. برنامه‌های تلویزیون، پیش از اینگونه تفسیراتی
قبلاً از تلویزیون اعلام میشوند.
در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که چیز برنامه‌های فصلها که در این سلامت اعلام شده
بعضی میشوند، ممکن است بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از اوقات اعلام شده آغاز شوند که امیدواریم
اسباب آنها نماند.



اسلاید رنگی از: عباس بهمنی

دو صحنه از ضبط برنامه موسیقی محلی در تلویزیون شیراز



برنامه اول شبکه

جستجو «بندرد هری» نام دارد و جستجویی است برای یافتن پرستوری که ساختمان يك موشك را به پستان رسانده است.
در این مجموعه: جین باری - رابرت استاک - آنتونی فرانچویزا شرکت دارند.

۱۹/۴۸ پهلوانان
۴۰/۴۰ اخبار
۲۱ ستارگان (بالاسکه)

۱۲ اسفندماه
بخش اول
۱۴ اخبار
۱۳/۵۱ بهداشت
۱۳/۲۵ تخریب شدگان
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۰ کودکان - بازی نمایش
عروسکی
۱۸/۱۵ معرفی برنامه‌های رادیو و تلویزیون
۱۸/۳۰ سینمای برولینا
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹ رتکارک
۱۹/۲۵ برنامه ورزش
۱۹/۵۰ واریته شش و هفت
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۹ مسابقه چهره‌ها
۲۱/۳۰ واریته
۲۲/۱۵ فیلم سینمایی

۲۱/۳۰ بالاتر از خط (گنجینه استرالیایی)
نمایش

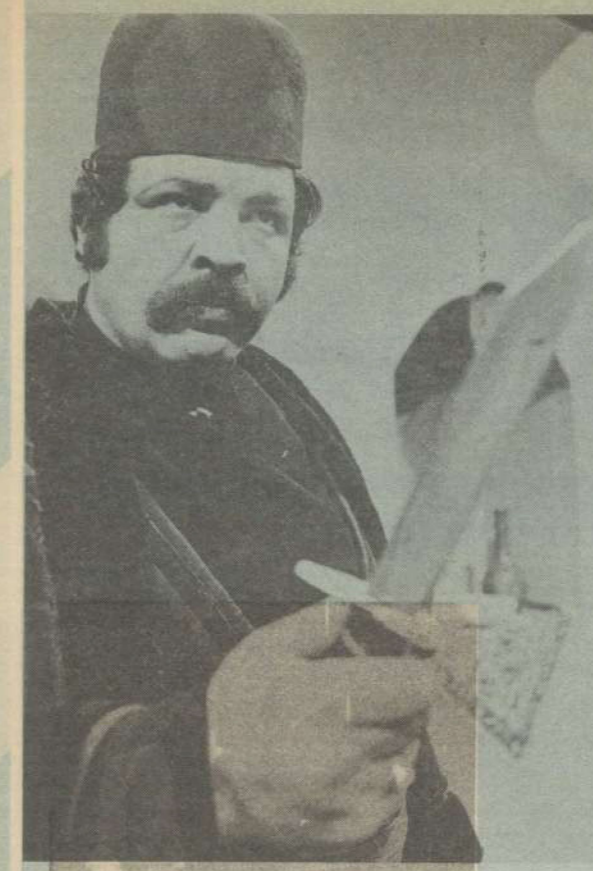


این فیلم که «جزیره انزوا» نام دارد ماجرای پیدا کردن قاتل دختر بیست که در آپارتمانش به قتل رسیده است. هنرپیشگان این فیلم جک کانرز - جوزف کاتن و تروی دانتیو هستند.
۲۲/۴۰ اخبار

۱۳ اسفندماه
۱۴ کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴/۳۰ فیلم توسن
گره اسب جیم تیوتون را عده‌ای می‌زدند و او را وحشی می‌کنند و بنام اسب وحشی به فروش می‌رسانند. از گره اسب در مسابقات مختلف استفاده می‌شود تا این که...
۱۶ مجله نگاه
۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۵۵ فیلم جابل
۱۵/۶۰ مسابقه فوتبال فیلم مسابقه بین تیم‌های لیورپول و آرسنال
۱۷/۶۰ چشمک
۱۸/۲۵ فیلم جستجو

۱۶
۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۵۵ فیلم جابل
۱۵/۶۰ مسابقه فوتبال فیلم مسابقه بین تیم‌های لیورپول و آرسنال
۱۷/۶۰ چشمک
۱۸/۲۵ فیلم جستجو

۱۴ شنبه ۱۴ اسفندماه
۱۳ خیرنگاران مجله People هیچگاه آرام نمی‌نشینند و سایر کارکنان را می‌توانند در پی گیری قضیه ایوانا...
۱۴/۳۰ اخبار



پهلوانان
جمعه - ساعت ۱۹-۲۸
این بار نیز تیمور به طرح نقشه‌هایی برای قتل پهلوان نایب می‌نشیند و می‌کوشد تا با بازی همدستان و کاشتگانش پهلوان را سر به نیست کند. متعاقب این تلاش تیمور و اطرافیانش ماجراهائی پدید می‌آید که مجموعاً برنامه پهلوانان این هفته را تشکیل می‌دهند.



وقتی که پای مادرزن در خانه...
۱۲/۳۰ اخبار
۱۸ برنامه کودکان - ما و شما و مبارز
۱۹/۴۵ اخبار
۱۹ برنامه جوانان
۱۹/۵۰ اسنوکر



سرکار استوار
۲۱-۴۰ ساعت - شنبه
در دس از دواج مرحمت‌خانم هفت سرکار استوار است. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که مشهدی رحمت قصد از دواج با دختر گندخدا را دارد و بر سر سفره عقد معلوم می‌شود که نام مشهدی رحمت در شناسنامه اش «مرحمت» نوشته شده و از نظر اداره آمار زن شناخته می‌شود و بنابراین نمی‌تواند زن بگیرد. بر اساس این مسئله ماجراهائی پیش می‌آید و کار به پاسگاه می‌کشد و به دخالت سرکار استوار می‌انجامد. کارگردانی این برنامه به عهده «پرویز کاردان» است.
۲۲ اخبار
بخش دوم
۱۷ آموزش روستای کودکان و آموزش روستای بزرگسالان
موسیقی تکتوازی
۱۸/۳۰ اخبار
۱۸/۴۵ اتاق ۲۲۲
۱۹ ضایعه تالاش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵ دقایق يك زن
۲۱/۴۰ سرکار استوار
۲۲/۴۵ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۲ اخبار
۲۲ اخبار
۲۳ اخبار
۲۴ اخبار
۲۵ اخبار
۲۶ اخبار
۲۷ اخبار
۲۸ اخبار
۲۹ اخبار
۳۰ اخبار
۳۱ اخبار
۳۲ اخبار
۳۳ اخبار
۳۴ اخبار
۳۵ اخبار
۳۶ اخبار
۳۷ اخبار
۳۸ اخبار
۳۹ اخبار
۴۰ اخبار
۴۱ اخبار
۴۲ اخبار
۴۳ اخبار
۴۴ اخبار
۴۵ اخبار
۴۶ اخبار
۴۷ اخبار
۴۸ اخبار
۴۹ اخبار
۵۰ اخبار
۵۱ اخبار
۵۲ اخبار
۵۳ اخبار
۵۴ اخبار
۵۵ اخبار
۵۶ اخبار
۵۷ اخبار
۵۸ اخبار
۵۹ اخبار
۶۰ اخبار
۶۱ اخبار
۶۲ اخبار
۶۳ اخبار
۶۴ اخبار
۶۵ اخبار
۶۶ اخبار
۶۷ اخبار
۶۸ اخبار
۶۹ اخبار
۷۰ اخبار
۷۱ اخبار
۷۲ اخبار
۷۳ اخبار
۷۴ اخبار
۷۵ اخبار
۷۶ اخبار
۷۷ اخبار
۷۸ اخبار
۷۹ اخبار
۸۰ اخبار
۸۱ اخبار
۸۲ اخبار
۸۳ اخبار
۸۴ اخبار
۸۵ اخبار
۸۶ اخبار
۸۷ اخبار
۸۸ اخبار
۸۹ اخبار
۹۰ اخبار
۹۱ اخبار
۹۲ اخبار
۹۳ اخبار
۹۴ اخبار
۹۵ اخبار
۹۶ اخبار
۹۷ اخبار
۹۸ اخبار
۹۹ اخبار
۱۰۰ اخبار

۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ روزهای زندگی
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه
بخش اول
۱۴ اخبار
۱۴/۱۰ کارگر
۱۴/۲۵ دانش بالکی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان - آثار بچه‌ها و شکلک
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ کیسی جونز

دکتر بیلی که قاتل بیرحمی است دستگیر می‌شود و با کلانتر سوار قطار کیسی جونز می‌شود. دختر کوچک بیماری در قطار است. در بین راه حال دختر رو به وخامت می‌رود و دکتر بیلی در مقابل آزادی خود، حاضر می‌شود دخترک را عمل کند...

۲۰ شهربانان
۴۰ اخبار
۴۰/۳۰ مسابقه هما
۲۱/۵ پزشک محله
۲۲/۳۰ واریته
۲۲ اخبار

دوشنبه ۱۶ اسفندماه
بخش اول
۱۴ اخبار
۱۴/۱۰ کارگر
۱۴/۲۵ دانش بالکی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان - آثار بچه‌ها و شکلک
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ کیسی جونز

- بخش اول
- ۱۳ اخبار
 - ۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی
 - ۱۳/۲۵ موسیقی ایرانی
 - ۱۳/۲۵ آژانس آ
 - ۱۳/۳۵ اخبار
 - بخش دوم
 - ۱۷ زنان روستائی
 - ۱۷/۳۰ باگزی باغی
 - این برنامه باگزی باغی سه قسمت دارد. قسمت اول قصه خراب شدن خانه باگزی باغی بر سینه یک راننده کامیون و شیطنت باگزی باغی است.
 - قسمت دوم به معرفی انواع و اقسام سنگها اختصاص دارد و در قسمت سوم می بینیم که چگونه سیلورستر چنگک با سنگ را برزندگی با یک دسترچه تریج می دهد.
 - ۱۸ برنامه کوتاه سزیر گنبد کبود و مسایله آلفی جدول
 - ۱۸/۳۵ اخبار
 - ۱۹ آبیانور



راجر مور در «آبیانور»

۱۹/۳۰ دانلی
در اولین قسمت برنامه دانش این هفته در برنامه مراد را در برهه اکتوبر و کلور برود اشعه «ایکس» در علم پزشکی صحبت خواهند گفت.

در قسمت دوم این برنامه به زندگی جانیزه نوبلی ۱۹۷۱ در رشته های فیزیک و فیزیکولوژی پزشکی معرفی خواهند شد.

این برنامه را دکتر حسین سراج تهیه میکند.

- ۱۹/۵۰ المیزر نوریت
- ۲۵/۳۵ اخبار
- ۲۶/۵۵ موسیقی ایرانی
- ۲۶/۳۵ ندای ایران
- ۲۲/۳۵ چهره ایران
- ۲۳ اخبار



نورین کی در برنامه «ندای یک زن»

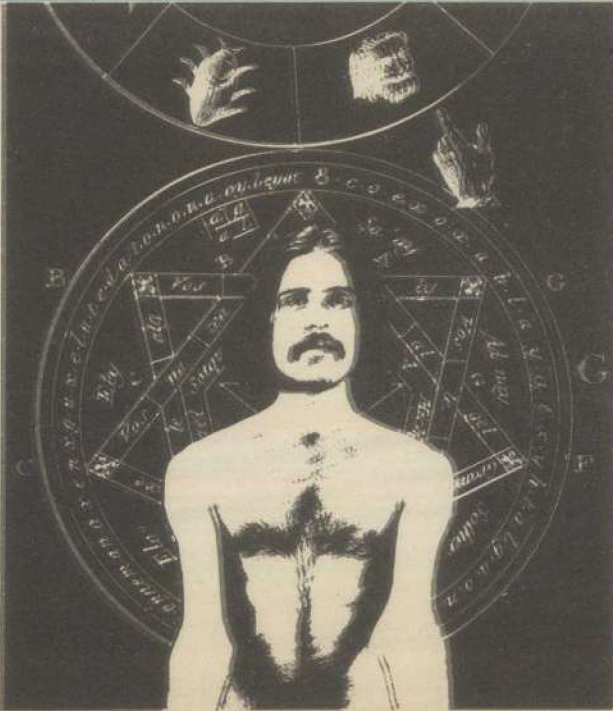
برنامه کارگاه نمایش

کارگاه نمایشی وابسته به تلویزیون ملی ایران، این هفته نمایشنامه های «بیک قلعه» برای گفتن» - «معلم من» پلای من» «بکارگردانی آرمی آواتسلیان و مشورحیم وکلده و «خانتان» بیکلارگردانی اسماعیلی خلیج و «حفت حکایت» بر سر صلی علی، بیکلارگردانی مشهور و خرمندی» و «ایر» آقورد» را بسردی صحنه می آورند.

«معلم من پلای من» و «بیک قلعه» برای گفتن» را «پیترو پانتکه» نوشته و عباس نقیبه ییلک آقرا بیضاوسی بسرد کرده اند.

«مشورحیم» و «کلده و خانتان» را «اسماعیلی خلیج» نوشته است و مشورحیم «حفت حکایت» بر سر صلی علی پورینز نالی خالطری کرد آقورده و ایرج آقورد آقرا برای صحنه تنظیم کرده است.

حکایت بر سر صلی علی طلب در سالن کرچک اتجهن ایران و آمریکا و سه نمایشنامه دیگر در کارگاه نمایشی اجرا میشوند.



برنامه ۴۴۰۰۰ - یکشنبه سلامت ۳۳/۳۰ قاتر

«تغیسی ویلیامز» یکی از معروف ترین نمایشنامه نویسندگان معاصر آمریکاست که در نوشته های بیشتر تکیه بر تحلیل مسائل روانی پروسه ها دارد و به بسردی زندگی خصوصی این پروسه ها می پردازد.

در نمایش «چهره ییک باکره مقدس» پروسه نمایشی و اصلی نمایشنامه یک زن است که به پیلار ویلیامز روانی پیلار شده است. نمایشی از لفظی آقاز می شود که پیلار روانی ایسن زدن به اوچ خود رسیده است و در طول اجرای نمایش با گفتگویی که بین دربان هتل و مأمور آلمان سور و این خانتان پیلار انجام می شود، تماشاگر لفظی لفظی به حالت اصلی پیلار این زن می پیرد.

نورینمندیه در ایسن نمایشنامه به شکافتن و نشان دادن حالات ییک پیلار روانی می پردازد و نیز انتقالی به پیلار زدن به بعضی از خانتانهای امریکائی دارد که به حالت تصویبات مذهبی، در مورد فرزندانش خود مخصوصاً دختران در تقاری در پیش می گیرند که این رفتار بیسن دختر و محیط او فاصله ای می اندازد و این فاصله موجب عقاب افغان دختران اصیلاج و تشبیه ملهتن و ثقافتی آنان می گردد.

پورینز تأییدی مترجم و کارگردان این نمایش در پلایخ این سوال که چرا این نمایشی را برای اجرا انتخاب کرده اند؟ گفت:

- من کارهای تغسی ویلیامز را دوست دارم، مخصوصاً نمایشنامه «چهره ییک باکره مقدس» را، زیرا آنرا این نمایشی آهسته آهسته از واقعیت دارد.

● آریسا برای اجرا شیوه خاصی را در پیش گرفتند؟

از نظر پورینز در وقت نمایشی و کارهای پیشه این نمایشی باید به گونه ای اجرا می شد که تماشاچی خود را تا غافل سیر ییک زن زندگی واقعی بداند برای این منظور و تلاشهای کاردهم و بدلیل اعتقادی که من به «استاتیسلاوسکی»

دارم، سعی کردم که کارم منوریتها شد تا به آغان بهرگفت و به اقله پیشهاد مکتب «استاتیسلاوسکی» شناسانت بهتسری نسبت من را برای اجرای این نقش به نمایش پیدا کنند، اما پذیرفت. من فکر می کنم بطور کلی سعی و در پیهرفته ما سه ماه در ایسن نمایشی این نمایشنامه کار کرده ایم در ایسن جسیت بود که او خوشبختانه این مدت به منریشه به مرحله ای از علت حرفهای بودن آکتورها شناسنت بلزی برسد که در واقع بودنتان به از زدن کارش «اصلاور» و «مطلق» کار و تطابق کاملتان با بسوزات یکدیگر پیش بروند و کسری بوجود بیایند که تماشاگر به در دیدن آن به حقیقتی که در جلویی چشمانش در جریان است اعلان بیارند.

● برای رسیدن به هدفی که گفتیم، «توتن» «خانتان کولینز» «سن مدتسی در انتخاب زندگی کاسلا طبعی را منریشه ای که بتوانند این مهم نقش را به خوبی اجرا کنند، نقش را به خوبی اجرا می کنیم. تلاش زنیادی مدتی از سرگردان بسوزم که وقت من صرف تجربیه و خوشبختانه خانتان «افزانه»

نورینمندیه در ایسن نمایشنامه به شکافتن و نشان دادن حالات ییک پیلار روانی می پردازد و نیز انتقالی به پیلار زدن به بعضی از خانتانهای امریکائی دارد که به حالت تصویبات مذهبی، در مورد فرزندانش خود مخصوصاً دختران در تقاری در پیش می گیرند که این رفتار بیسن دختر و محیط او فاصله ای می اندازد و این فاصله موجب عقاب افغان دختران اصیلاج و تشبیه ملهتن و ثقافتی آنان می گردد.

تولید یونی آت را «کامپوز» از اردگان» انجام داده است که کارش با صداقتی و صمیمیت همراه بود.

● «کامپوز آژورگان» کارگردان فنی این نمایش در برنامه ضبط تلویزیونی نمایشنامه گفت:

تخلیل ایسن نمایش برای تأییدی، از امریکا به ایران منریشه ما شد تا به آغان بهرگفت و به اقله پیشهاد مکتب «استاتیسلاوسکی» شناسانت بهتسری نسبت من را برای اجرای این نقش به نمایش پیدا کنند، اما پذیرفت. من فکر می کنم بطور کلی سعی و در پیهرفته ما سه ماه در ایسن نمایشی این نمایشنامه کار کرده ایم در ایسن جسیت بود که او خوشبختانه این مدت به منریشه به مرحله ای از علت حرفهای بودن آکتورها شناسنت بلزی برسد که در واقع بودنتان به از زدن کارش «اصلاور» و «مطلق» کار و تطابق کاملتان با بسوزات یکدیگر پیش بروند و کسری بوجود بیایند که تماشاگر به در دیدن آن به حقیقتی که در جلویی چشمانش در جریان است اعلان بیارند.

● برای رسیدن به هدفی که گفتیم، «توتن» «خانتان کولینز» «سن مدتسی در انتخاب زندگی کاسلا طبعی را منریشه ای که بتوانند این مهم نقش را به خوبی اجرا کنند، نقش را به خوبی اجرا می کنیم. تلاش زنیادی مدتی از سرگردان بسوزم که وقت من صرف تجربیه و خوشبختانه خانتان «افزانه»

تولید یونی آت را «کامپوز» از اردگان» انجام داده است که کارش با صداقتی و صمیمیت همراه بود.

● «کامپوز آژورگان» کارگردان فنی این نمایش در برنامه ضبط تلویزیونی این نمایش در پلایخ این سوال که چرا این نمایشی را برای اجرا انتخاب کرده اند؟ گفت:

- من کارهای تغسی ویلیامز را دوست دارم، مخصوصاً نمایشنامه «چهره ییک باکره مقدس» را، زیرا آنرا این نمایشی آهسته آهسته از واقعیت دارد.

● آریسا برای اجرا شیوه خاصی را در پیش گرفتند؟

از نظر پورینز در وقت نمایشی و کارهای پیشه این نمایشی باید به گونه ای اجرا می شد که تماشاچی خود را تا غافل سیر ییک زن زندگی واقعی بداند برای این منظور و تلاشهای کاردهم و بدلیل اعتقادی که من به «استاتیسلاوسکی»

دارم، سعی کردم که کارم منوریتها شد تا به آغان بهرگفت و به اقله پیشهاد مکتب «استاتیسلاوسکی» شناسانت بهتسری نسبت من را برای اجرای این نقش به نمایش پیدا کنند، اما پذیرفت. من فکر می کنم بطور کلی سعی و در پیهرفته ما سه ماه در ایسن نمایشی این نمایشنامه کار کرده ایم در ایسن جسیت بود که او خوشبختانه این مدت به منریشه به مرحله ای از علت حرفهای بودن آکتورها شناسنت بلزی برسد که در واقع بودنتان به از زدن کارش «اصلاور» و «مطلق» کار و تطابق کاملتان با بسوزات یکدیگر پیش بروند و کسری بوجود بیایند که تماشاگر به در دیدن آن به حقیقتی که در جلویی چشمانش در جریان است اعلان بیارند.

● برای رسیدن به هدفی که گفتیم، «توتن» «خانتان کولینز» «سن مدتسی در انتخاب زندگی کاسلا طبعی را منریشه ای که بتوانند این مهم نقش را به خوبی اجرا کنند، نقش را به خوبی اجرا می کنیم. تلاش زنیادی مدتی از سرگردان بسوزم که وقت من صرف تجربیه و خوشبختانه خانتان «افزانه»

این برنامه را دکتر حسین سراج تهیه میکند.

برنامه دوم

۲۱/۳۲ شما و تلویزیون
 ۲۱/۳۰ اخبار
 ۲۲ موسیقی اصیل ایرانی
 ۲۲/۳۰ گفتگو

جمعه ۱۲ اسفندماه

۱۹/۳۵ آواز جوانی
 ۲۰/۳۵ رویدادهای هفته ششگانه

۲۱ فرستاده
 ۲۰/۳۵ رویدادهای هفته ششگانه

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه
 ۱۹/۳۰ اخبار
 ۱۹/۳۵ تنها در پارسی
 ۱۹/۶۸ وزارت
 ۳۰/۱۶ روزها و روزنامهها
 ۳۰/۶۵ جولا

۲۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ شبهای تهران

شنبه ۱۶ اسفندماه

۱۹/۳۶ اخبار
 ۱۹/۶۵ روکامبول
 ۱۹/۵۲ کمدی کلاسیک
 ۳۰/۱۱ ایران زمین



در این برنامه آقای دکتر مهدی محقق درباره افکار و اندیشه‌های مردم ایران در دوره‌های بعد از اسلام سخن می‌گوید و به بررسی تأثیرات تفکر قبل از اسلام بر این دوران می‌پردازد، و بحث جامعی خواهد داشت پیرامون تلفیق دین زرتشت و اسلام. و پس از آن به تفریق ایمان از دیدگاه اسلام خواهد پرداخت.

سخنرانی‌های آقای دکتر مهدی محقق تحت عنوان «سیراندیشه در ایران بعد از اسلام» ایراد میشود.

۳۰/۳۵ کنتی یکبارگی
 ۳۱ مسابقه جایزه بزرگ
 ۳۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ فیلم مستند
 ۲۲/۳۰ فیلم مستند «خطاطات یک مأمور»

فیلم سینمایی این هفته «خطاطات یک مأمور» نام دارد و ماجرای کوشش‌های یک مأمور اطلاعات و ضدجاسوسی برای بنیان‌آوردن اطلاعاتی درباره یک دانشمند ربوده‌شده است. در این فیلم هنرپیشه مشهور «مایکل کین» شرکت دارد.



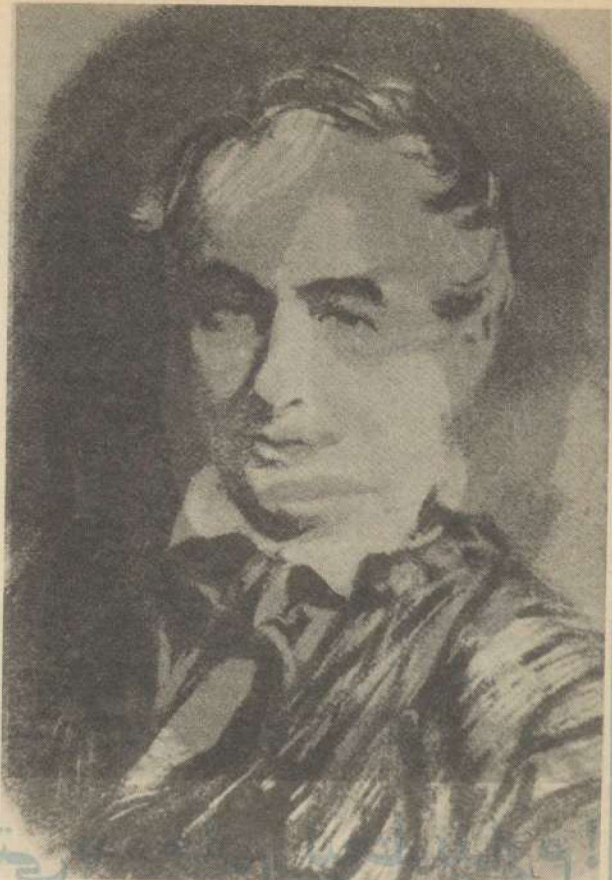
آقای دکتر محمد فریدون افشار درباره برنامه گفتگو

یکشنبه ۱۵ اسفندماه
 ۱۹/۳۰ اخبار
 ۱۹/۳۵ تنها در پارسی
 ۱۹/۶۸ تخریب شدگان
 ۲۲/۳۰ آثار خردبینان
 ۲۲/۳۰ تانگه‌های چهره یک یادگور
 ۲۲/۳۰ مقدمات تاریخ
 ۲۲/۳۰ اثرات علمی و فنی
 به شرح صفحه ۴۱ مراجعه کنید

هفته گذشته دیدیم که نیکلای استاب روکنیک که رهبر یک فرقه انقلابی است سعی دارد که تپوئیسکی را به خوب خود وارد کند و از طرفی فرماندار این ناحیه از تپوئیسکی که میهمان اولست می‌خواهد تا ثابت کند که آنها کمونیست نیستند ولسی اسم دونفر را نام می‌برد. شاتوف و دیگرگی کینف

دشاله داستان از میمانی خانم فرماندار شروع میشود این مجموعه را نوسکی‌کاپون کارگردانی میکند.

دوشنبه ۱۶ اسفندماه
 ۱۹/۳۰ اخبار
 ۱۹/۳۵ روکامبول
 ۱۹/۶۸ خانواده در سرزمین‌های دیگر
 ۲۱/۱۶ قتالی در راه
 ۲۰/۳۵ آواز جوانی
 ۲۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ هنرهای تجسمی
 ۲۲/۳۰ برنامه‌های از جشن هنر اهلی
 ۲۲/۳۰ ارکستر فیلارمونیک و کرکراکوف
 به شرح صفحات ۴۸ و ۴۹ مراجعه کنید
 ۲۲/۳۰ روایت‌های تاریخی
 ۲۲/۳۰ فرستاده



آقای دکتر محمد فریدون افشار درباره برنامه گفتگو

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه
 ۱۹/۳۰ اخبار
 ۱۹/۳۵ روکامبول
 ۱۹/۶۸ خانواده در سرزمین‌های دیگر
 ۲۱/۱۶ قتالی در راه
 ۲۰/۳۵ آواز جوانی
 ۲۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ هنرهای تجسمی
 ۲۲/۳۰ برنامه‌های از جشن هنر اهلی
 ۲۲/۳۰ ارکستر فیلارمونیک و کرکراکوف
 به شرح صفحات ۴۸ و ۴۹ مراجعه کنید
 ۲۲/۳۰ روایت‌های تاریخی
 ۲۲/۳۰ فرستاده

۲۱ وزارت
 ۲۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ مجله هنر
 ۲۲/۳۰ جدول پنج
 هنرپیشگاران: مایکل چیکین، میشل دوتویس

در قسمت پیشین این مجموعه دیدیم که آقای قدرستون فوت میکند و ارثیه قابل توجهی برای خواهرزاده و برادرزاده‌هایش باقی میگذارد. در ضمن لاریس به بیست‌میلانچ آمده، البته، در ویسنته‌های که از آقای قدرستون به جلی مانده است قید شده که در صورت ازدواج، بدون آنکه اولاد بی‌دوره آن‌ها را در اختیار بگیرد، این مجموعه را در اختیار بگیرد. این مجموعه را در اختیار بگیرد. این مجموعه را در اختیار بگیرد.

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه
 ۱۹/۳۰ اخبار
 ۱۹/۳۵ روکامبول
 ۱۹/۶۸ خانواده در سرزمین‌های دیگر
 ۲۱/۱۶ قتالی در راه
 ۲۰/۳۵ آواز جوانی
 ۲۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ هنرهای تجسمی
 ۲۲/۳۰ برنامه‌های از جشن هنر اهلی
 ۲۲/۳۰ ارکستر فیلارمونیک و کرکراکوف
 به شرح صفحات ۴۸ و ۴۹ مراجعه کنید
 ۲۲/۳۰ روایت‌های تاریخی
 ۲۲/۳۰ فرستاده

در این برنامه آقای دکتر مهدی محقق درباره افکار و اندیشه‌های مردم ایران در دوره‌های بعد از اسلام سخن می‌گوید و به بررسی تأثیرات تفکر قبل از اسلام بر این دوران می‌پردازد، و بحث جامعی خواهد داشت پیرامون تلفیق دین زرتشت و اسلام. و پس از آن به تفریق ایمان از دیدگاه اسلام خواهد پرداخت.

سخنرانی‌های آقای دکتر مهدی محقق تحت عنوان «سیراندیشه در ایران بعد از اسلام» ایراد میشود.

۳۰/۳۵ کنتی یکبارگی
 ۳۱ مسابقه جایزه بزرگ
 ۳۱/۳۰ اخبار تهران
 ۲۲ فیلم مستند
 ۲۲/۳۰ فیلم مستند «خطاطات یک مأمور»

فیلم سینمایی این هفته «خطاطات یک مأمور» نام دارد و ماجرای کوشش‌های یک مأمور اطلاعات و ضدجاسوسی برای بنیان‌آوردن اطلاعاتی درباره یک دانشمند ربوده‌شده است. در این فیلم هنرپیشه مشهور «مایکل کین» شرکت دارد.





چهره آشنا

وضع خاسم تقسیم را با خاتم سلامی که در لیل خاتم «کلی» را داشت عوضی کردم برای این که این نقش را با هر شرايط بدنی میشد اجرا کرد.

مثلا اینکه زن بودن اسلحه برای شما گران تمام شده است!

بله، مخصوصاً که اسلحه پیش از هر سال دیگری پیش نهاد بلزی در فیلم به من شد، اما تهیه کننده گان شما با شرايط بدنی من روبرو می شدند خودشان را میزدند!

به اولین دولت شاهی برای کسانی که کم و بیش با تاتی آشنایی دارند و بخصوص برای شما گران تلویزیون چهبره ناشناسی نیست و به ویژه او را در شخصیت جدیدش - خاسم زلیخا زرتیسی انجمن انظار سیه - همه خوب می شناسند. پس بیایم که چنانچه یک چهبره آشنا این هفته به سراغ خاسم زلیخا برویم.

به اولین دولت شاهی را آنته بسلا ادا می هنر شما تبه، بلکه در چهبره دولتی یک خاتم خانه دار و یک مادر بلزی باکم. صراحتی دختر کجولویش این اسلحه را در من قوت بخشید. بی تفاوتی به کشتگو نشستم و از سلبه کتاری سوال کردم:

گویا گلزاران را از کرم شاه خبر رو کرده اید؟

«بله کورنده و هنر پیشه را زهر کرم شاه بهم. در حدود پنج سال بعد آمدن تهران و مدتی کورنده تلویزیون بودم. آنگاه وارد دانشکده تئاتر شدم و از اسنان سلل اول با حمید سمندیان شروع به کار ساختم کردم و اولین کارم نمایشنامه «آندورا» بود که نقش سادر را داشتم. از آن پس با گروه پوری سلامی و سمندیان کار کردم و نمایشنامه های مثل «گلایه از پهل»، «پیرانه»، «امشب از خود می سوزیم» و «آنتیگون» را روی صحنه آوردیم. آشنایی با سید سرافاز فعالیت های جدید من در تلویزیون شد و در سریال های تلویزیونی سرکار استوار و انتظار نقشهایی ایفا کردم. سال گذشته از من دعوت شد که در مجموعه تلویزیونی گلگون گرم خانواده بلزی که از این سریال در حدود هفتاد یا هشتاد برنامه از تلویزیون پخش شد. این برنامه بسیار پر سر و صدا بود یعنی یک عده نضت طرفدارش بودند و یک عده بسیار مخالفتی.

در حال حاضر با سمندیان و سید کار می کنم. اخیراً هم یک فیلم روزی آوردیم. در «آندورا» بلزی کردم و حالا هم با سید مشغول بلزی در یک فیلم هستیم.»

بلز در بودنتی نظر پراچلی می کشد و می پرسیم: بلا وضع بدنی که دارید بلزی برایشان مشکل نیست؟

جواب می دهد: «چرا! اسلحه چند پیش نهاد بلزی در فیلم به من شد که نتوانستم قبول کنم. گلزاران تئاتر هم به همین دلیل متخلی مانده است. تنها نمایشی که توانستم در بلزی کنم کردیم بود. چون در حدود یک سال برایش زحمت کشیده بودم. قرار بود نقش «زرتی» را بلزی کنم اما بخاطر



پروین دولت شاهی: من هیچ شباهتی به «خانم زلیخا» ندارم!

من نقش زهای من و پیرا بهتر و راحت تر بازی میکنم

در فیلم «آندورا» صحنه کورنده و تقریباً ملودرامی بلزی کردم. در بلزی اول کسانی که در استودیو بودند از نضت تاتی به گریه افتادند. اما صحنه چهارم بار تکرار شد و در بلز چهارم که فیلمبرداری میشد حتی خود من هم آن اسلحه اولی را نداشتم و بلاطبع از کلرم برانسی نبودم.

مسلماً تاتی جذبه و کشتی «تاتی» دیگری دارم. در سریال های تلویزیونی، با آنکه بیشتر جنبه تفریحی و سرگرم کننده دارم، گاهی نقشهایی به من داده شده که واقعاً جای بلزی را داشته است. و در آن لحظات من تا اندازه ای اقلید شده ام و توانستم بلزی خوبی را ارائه دهم.

تخصیلات شما در رشته گلزارانی و بلزیگری است. خیال گلزارانی ندارید؟

«بله، من بلزیگری را خیلی دوست دارم و ترجیح می دهم همیشه بلزی بکنم. من فقط یک نمایشی ندارم؟»

«هیچ! من زلیخا را می شناسم و من خودم هنر پیشه ای هستم»

مرکز آبادان

● جمعه ۱۲ اسفندماه

۱۲/۱۵	تلوت قرآن و آغاز برنامه
۱۲/۲۵	اذان ظهر
۱۲/۳۰	سخنرانی مذهبی
۱۲	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۲/۳۰	توسن
۱۴	عز منکر (محل)
۱۴/۳۰	اخبار و رویدادها
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چهارل
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸/۳۰	چستجو
۱۹/۳۰	پهلوان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دیدار خودمانی (محل)
۲۱/۳۰	بالا تر از خطر
۲۲/۳۰	تاتر
۲۲/۳۰	شبهای تهران

● شنبه ۱۴ اسفندماه

بخش اول	اخبار
۱۳/۱۰	تابستان گرم طولانی
۱۴	دانش
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	تلوت قرآن
۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	زنگ بازی (محل)
۱۸/۳۰	همایگان (محل)
۱۸/۵۵	اخبار استان
۱۹	برنامه جوانان (محل)
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

● یکشنبه ۱۵ اسفندماه

بخش اول	اخبار
۱۳	بهداشت
۱۳/۱۰	تسخیر شدگان
۱۳/۲۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	تلوت قرآن و آغاز برنامه
۱۷/۱۵	تلوت قرآن
۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۳۰	همایگان (محل)
۱۸/۵۵	اخبار استان
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	کیسی جوژ
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی محل
۲۱/۳۰	قرعه یا وارثه
۲۲/۳۰	داش بانگ
۲۳	فیلم

● دوشنبه ۱۶ اسفندماه

بخش اول	اخبار
۱۳	ادبیات جهان
۱۳/۳۵	جولیا
۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	تلوت قرآن
۱۷/۱۵	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۳۵	کودکان
۱۸	رخ پرخ (محل)
۱۸/۳۰	همایگان (محل)
۱۸/۵۵	اخبار استان
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	مدن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آدم و حوا
۲۱/۳۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۰	ایران زمین
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم سینمایی

● سه شنبه ۱۷ اسفندماه

بخش اول	اخبار
۱۳	رانده شده
۱۴/۱۰	کانون خانواده
۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	تلوت قرآن
۱۶/۴۵	آموزش روستایی
۱۷	همایگان (محل)
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۹	اتاق ۲۲۲
۱۹/۳۰	مسابقه تالش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دنیای یک زن
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

● چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

بخش اول	اخبار
۱۳	حفاظت و ایمنی
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۳/۳۵	آزادان
۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	زبان روستایی
۱۷	یاگزبانی
۱۷/۳۰	برنامه کودکان - زیر گنبد کبود
۱۸	و مسابقه آقای جدول
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۱۹/۵۰	الیور توئیست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۵۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۵	دنیای براکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

مرکز بندرعباس

● پنجشنبه ۱۷ اسفندماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	جادوی علم
۱۷/۳۰	دختر شاه پریان
۱۸	جولیا
۱۸/۳۰	دکتر ین کیسی
۱۹/۳۰	شما و تلویزیون
۳۰	بل فکتور
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	فیلم سینمایی

● جمعه ۱۳ اسفندماه

۱۴/۳۰	موسیقی و کودک
۱۳	بازی بازی
۱۳/۳۰	موسیقی محل
۱۴	وارثه
۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
۱۶	فوتبال
۱۷	تاتر
۱۸	شبهای تهران
۱۹	چستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	اختاپوس
۲۲/۱۵	بالا تر از خطر

● شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	باگزبانی
۱۸	تدریس انگلیسی
۱۸/۳۰	بهداشت
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	وارثه شش و هشت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	مجله بیون
۲۲/۴۵	رو کامیول
۲۳	موسیقی ایرانی

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۸	فیلم مستند
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۹	مسابقه جوانان
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	آفاق ۲۲۲
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵	یئگرد

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۶/۳۰	کودکان
۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکایی
۱۷/۳۰	واریته
۱۸	کنتش پیکاردی
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	آدم و حوا
۲۰	افسونگر
۲۱/۱۵	ترانه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	دنیای یک زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان روستایی
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	آیوانو
۱۹/۳۰	موسیقی شاد
۲۰	دور دنیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	سرکار استوار
۲۲/۴۵	چهره ایران

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	توسن
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی شاد
۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰	هیلاویوس ۱۰۰
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه‌ها
۲۱/۱۵	پاسداران
۲۱/۳۰	محله بیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

مرکز تبریز

جمعه ۱۲ اسفندماه

۱۰	موسیقی و نوجوانان
۱۰/۳۰	کبکشان
۱۲	جاد
۱۲/۳۰	موسیقی
۱۳	ویرجینیایی
۱۴	میان پرده - موسیقی
۱۴/۳۰	فوتبال
۱۶	دکتر بن کیسی
۱۷	موسیقی ایرانی
۱۷/۳۰	انتزاع
۱۸/۳۰	رویدادهای استان
۱۹	واریته چشمک
۲۰	آدم و حوا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ماتیو و شما
۲۱/۳۰	خانه قهرخانه
۲۲	موسیقی
۲۲/۳۰	شبهای تهران

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۳	عشق روی پشت‌بام
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	چاندوی علم
۱۳/۳۰	افسونگر
۱۴	راز بقا
۱۴/۳۰	اسرار شهر بزرگ
۱۵/۳۰	کارگر
۱۶	موسیقی محلی
۱۶/۳۰	بل و سیاستیان
۱۷	بازی بازی
۱۷/۳۰	موسیقی
۱۸	رویدادهای هفته (ایران و جهان)
۱۸/۳۰	اخبار استان (پلیس و مردم)
۱۹	غرب وحشی
۲۰	گذری در جهان اندیشه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	چهره ایران
۲۱/۳۰	داستانهای جاوید ادب ایران
۲۲/۳۰	آقای نواک

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۳	التهاب
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	در نبرد زندگی
۱۴	دقیقه آخر
۱۵	حفاقت و ایمنی
۱۵/۳۰	آرزوهای از دست رفته
۱۶	یسر دریا
۱۶/۳۰	کودک
۱۷	شعر
۱۷/۳۰	جولیا
۱۸	اخبار استان
۱۸/۳۰	میلیاردر
۱۹	آخرین مهلت
۲۰	تقالی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بیتویان
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱/۴۵	میان پرده
۲۲	دانش
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

۱۳	گیدتون
۱۳/۳۰	واریته
۱۳/۳۰	میان پرده - آثار باستانی
۱۴	بروخ
۱۵	صفحه اول
۱۵/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۶/۳۰	سرزمین عجایب
۱۷/۳۰	دور دنیا
۱۸	موسیقی
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	المنس
۱۹	جوانان (محلی)
۱۹/۳۰	پلیس نیویورک
۲۰	اختاپوس
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	شو
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۲	رانده شده
۱۳	راهبه پرده
۱۳/۳۰	بحران
۱۴	تمدن
۱۵	سرگذشت
۱۵/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۶	ادبیات جهان
۱۶/۳۰	آقا خرجه
۱۷	آموزش کودکان روستایی
۱۷/۳۰	دیوید کارپیلد
۱۸	آنچه شما خواسته‌اید
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	واریته
۱۹	نسل جدید
۲۰	ایران زمین
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دانش‌پالکی
۲۲	محلله بیتون

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

۱۳	آیرن ساید
۱۳	کانون خانواده
۱۳/۳۰	روکامبول
۱۴	زندانی
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	بیگ‌مک
۱۶	آموزش زنان روستایی
۱۷	سفرهای جیمی مک‌فیترز
۱۸	موسیقی ایرانی
۱۸/۳۰	گلینیس
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	ساز تنها
۱۹/۱۵	مزرعه اسپانیایی
۲۰	واریته شش‌هفت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	سازمان اس

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۳	ویدوک
۱۳/۳۰	سرزمینها
۱۴	زنان هفت‌تبرند
۱۴/۳۰	دانش
۱۴	بارون
۱۵	آموزش زنان روستایی
۱۵/۳۰	سیمای شجاعان
۱۶/۳۰	توسن
۱۷	مجله نگاه
۱۷/۳۰	آقای جدول
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	ورزش
۱۹	سفر به ناشناخته‌ها
۲۰	هفت شهر عشق
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	محلله بیتون
۲۲	موسیقی ایرانی

مرکز رضائیه

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۹	روزها و روزنامه‌ها
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	آفاق ۲۲۲
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	واریته
۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵	یئگرد

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی و آمریکایی
۱۸	کودکان - معا (محلی)
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	واریته
۲۱/۴۵	دنیای یک زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	آموزش روستایی بزرگسالان
۱۹/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۲۰	دور دنیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	واریته
۲۱/۴۵	سرکار استوار
۲۲/۴۵	چهره ایران

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	آموزش زنان روستایی
۱۸/۳۰	کودکان
۱۹	شو بین‌المللی
۲۰	از همه رنگ
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان (محلی)
۱۸/۳۰	یاگزبانی
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	شش و هفت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	واریته
۲۱/۴۵	روزهای زندگی
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

مرکز کرمانشاه

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه روستائیان
۱۷/۳۰	سرکار استوار
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	برنامه دانش
۱۹/۳۰	دنیای یک زن
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه قهر خانه
۲۱/۳۳	مسابقه جایزه بزرگ
۲۲	فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محلی)
۱۸/۱۵	چاندوی علم
۱۸/۴۵	رتکارنگ
۱۹/۱۵	تایستان گرم طولانی
۲۰	نغمه‌ها
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	پهلوانان
۲۲	چهره ایران
۲۲/۳۰	التهاب
۲۲/۴۰	ترانه‌ها

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محلی)
۱۸/۱۵	سفرهای جیمی مک‌فیترز
۱۹	پلیس و مردم
۱۹/۱۵	فیلم گرفتار
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آنچه شما خواسته‌اید
۲۱/۳۰	هفت شهر عشق
۲۲	فیلم سینمایی

جمعه ۱۳ اسفندماه

۱۵/۳۰	بازی بازی
۱۶	فیلم کودکان
۱۶/۳۰	موسیقی و کودک
۱۷	سینمایی
۱۸/۳۰	فیلم مستند (در جهان ما)
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	دختر شاه بریان
۲۰	واریته شش و هفت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه‌ها - یولن هفتگی استان
۲۱/۳۰	اختاپوس
۲۲	داستان‌های جاوید ادب ایران
۲۲/۴۵	فیلم انتخابی هفته

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محلی)
۱۸/۴۵	فیلم افسونگر
۱۹/۱۵	هاوایی
۲۰	موسیقی محلی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بیتون پلیس
۲۲	رویدادهای هفته
۲۲/۳۰	فیلم جاد
۲۲/۴۰	ترانه‌ها

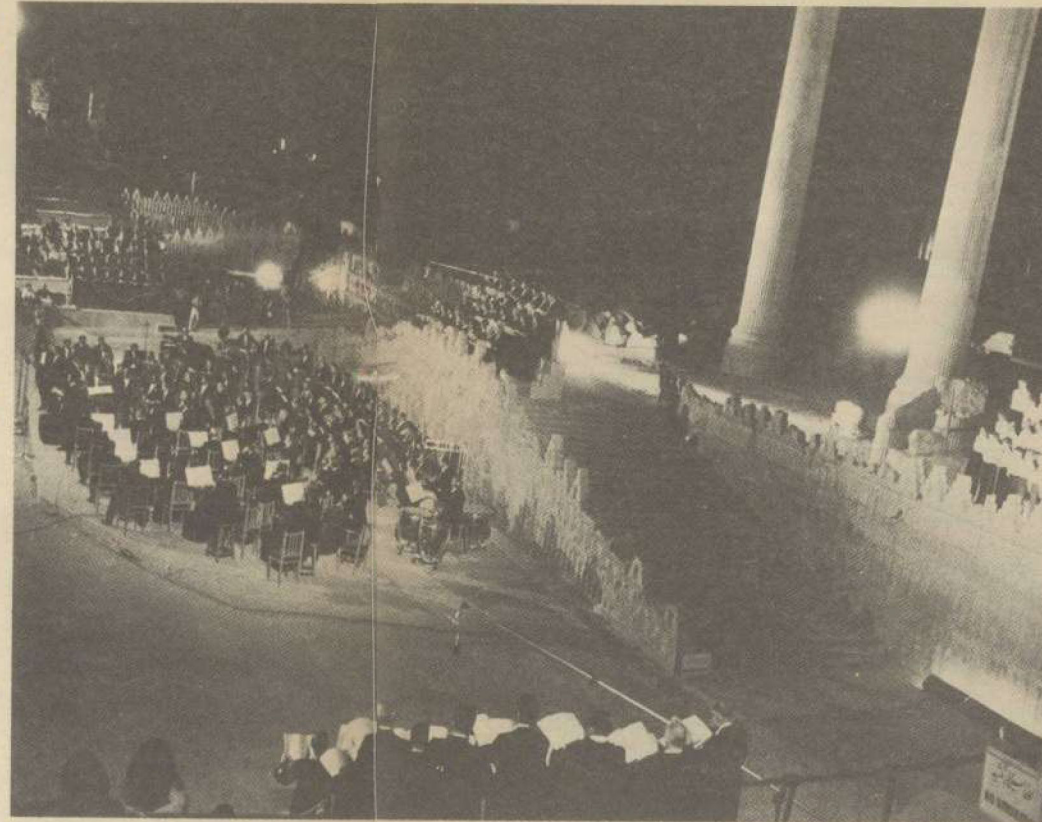
چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۷	اخبار
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۱۵	داهمی و پسر
۱۸/۴۵	ایران زمین
۱۹/۱۵	آقای نواک
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	محلله بیتون
۲۲	ادبیات جهان
۲۲/۳۰	مسابقات ورزشی

ارکستر فیلارمونیک و کر کراکوی

رهبر: یژی کاتلویچ

برنامه دوم - دوشنبه ساعت ۲۲:۳۰ برنامه جشن هنر



ارکستر فیلارمونیک کراکوی در سال ۱۹۴۵ بوجود آمد و با برگزاری چند کنسرت توانست بسیار زود موفقیت فراوان کسب کند و در تالارهایی انباشته از علاقمندان موسیقی، کنسرت‌های خود را اجرا کند. این ارکستر در کنسرت‌های خود بهمان اندازه که به اجرای آثار موسیقی کلاسیک می‌پرداخت به موسیقی مدرن نیز توجه داشت و باین ترتیب روز بروز تعداد علاقمندان آن افزوده شد. کنسرت‌های ارکستر از آثار کلاسیک ناشناخته تا شاهکارهای آهنگسازان مشهور و نامدار و آثار موسیقیدانان لهستانی را شامل می‌شد. تاکنون ارکستر فیلارمونیک کراکوی بخاطر فعالیت‌های خستگی‌ناپذیرش به موسیقی جهان جوایز بسیاری بدست آورده است، کنسرت‌های بزرگی در کشورهای چکسلواکی، اتریش، آلمان، بلژیک، هلند، یوگوسلاوی، ایتالیا، ایالات متحده آمریکا، کانادا و اتحاد جماهیر شوروی برگزار کرده است و

کتاب برای ارکستر از: ویتولد لوتسلاوسکی چهارغزل عاشقانه اثر شکسپیر از: تادئوش برد سولیست آنجی هیولسکی (باریتون)

اثرش در این سبک، «موسیقی عزرا» نام دارد. از سال ۱۹۶۱ لوتسلاوسکی مجنوب «موسیقی احتمالی: Aleatory» شد و در این زمینه به پژوهش‌های موفقیت‌آمیزی پرداخت که حاصل نخستین آن، Jeux Venitiens بود که در سال ۱۹۶۲ تصنیف شد و با «سه شعر از هائری میثو برای کر و ارکستر» - اولین اجرا در زاگرب، مه ۱۹۶۳ - ادامه یافت.

● لوتسلاوسکی در ۳۵ ژانویه ۱۹۱۳ در ورشو به دنیا آمد. در کنسرواتوار ورشو، نزد یژی لاندل، نواختن پیانو را فرا گرفت و زیر نظر ویتولد مالی ژفسکی، آهنگسازی را.

او همچنین ریاضیات عالی را در دانشگاه ورشو آموخت. در دوره تحصیل در کنسرواتوار، یک سونات پیانو تصنیف کرد و اندکی پس از فراغت از تحصیل، یک اثر بزرگ به نام «واریاسیون‌های سمفونیک» برای ارکستر نوشت که توسط رادیوی لهستان معرفی شد.

لوتسلاوسکی در زمان جنگ، مدتی در ارتش لهستان، خدمت کرد. پس از جنگ، با عضویت در اتحادیه‌ی آهنگسازان لهستان در حیات موسیقی میهن خویش نقش فعالی برعهده گرفت. در سال ۱۹۵۵ به‌خاطر خدماتش به موسیقی لهستان، مورد ستایش دولت قرار گرفت.

چهار سال بعد او به‌عضویت کمیته‌ی «جامعه‌ی بین‌المللی موسیقی معاصر» برگزیده شد. در سال ۱۹۶۳، ضبط اثر او به نام «سه شعر از هائری میثو» جایزه بین‌المللی کوسوتسکی را دریافت کرد.

ویتولد لوتسلاوسکی

لوتسلاوسکی برجسته‌ترین آهنگساز معاصر لهستان است. نخستین بار، اجرای سمفونی او در کاتوویچ - به سال ۱۹۴۸ - نظرها را به سوی او جلب کرد. این اثر با آنگونه‌گرایی رمانتیک، که در لهستان دارای خواستارن فراوان بود، فاصله داشت. لوتسلاوسکی به‌زودی در زمینه‌ی امکان کاربرد موسیقی فولکلوریک لهستانی به مطالعه پرداخت، و حاصل این جستجو، Triptych Silesien برای سوراووارکستر بود که نخستین اجرای جهانی آن به سال ۱۹۵۱ در ورشو صورت گرفت؛ و شیوه‌ی پر استحکام و اصیل آهنگسازی او در «کنسرتو برای ارکستر» (۱۹۵۴) به‌اوج درخشندگی رسید. در سال ۱۹۵۸، لوتسلاوسکی به شیوه‌ی نوازنده‌صدایی روی آورد و اولین

تادئوش برد

تادئوش برد به سال ۱۹۲۸ در گردوشیک مازوویتسکی چشم بر جهان گشود. آهنگسازی را نزد ریتل، سیکورسکی، پروکفسکی، و وی توویچ فرا گرفت. از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ در ورشو، نزد پروفیسور لیسبا به‌فرا گرفتن موسیقی شناسی پرداخت. برد، جوایزی بیشمار را به‌دست آورده است، از جمله: جایزه‌ی ملی لهستان در سال ۱۹۵۱، جایزه‌های اولین و دومین فستیوال موسیقی لهستان (۱۹۵۱ و ۱۹۵۵) و جایزه‌ی شهر «کلن» در ۱۹۶۳.

از آثار مهم او: سینفونیا (۱۹۴۹)، دو سمفونی (۱۹۵۰ و ۱۹۵۳)، کنسرتو برای ارکستر (۱۹۵۳) «کاسازینونه» برای ارکستر (۱۹۵۶)، کوآرتت زهی (۱۹۵۷)، چهارغزل عاشقانه‌ی شکسپیر برای باریتون و ارکستر مجلسی (۱۹۵۶)، چهار نوشته برای ارکستر (۱۹۵۸)، «تأثرات» برای ویلن و ارکستر (۱۹۵۹)، اورتیگا - شش قطعه‌ی عاشقانه برای سوپرانو و ارکستر (۱۹۶۱) و واریاسیون‌های بدون تم را می‌توان نام برد.

تادئوش برد، در جریان مکتب‌های گوناگون عصر خویش، کم و بیش مستقل مانده است. از آنجا که برد یک آهنگساز تفزلی است، امکانات روحی و فنی خویش را در خدمت چنین روش آهنگسازی درآورده است. برد، که تا سال ۱۹۵۶ به‌تصنیف آثار سمفونیک و موسیقی مجلسی، تحت تأثیر مکتب نئوکلاسیک‌ها می‌پرداخت، از آن‌س به‌مکتب ویز و موسیقی دود کافونیک (نوازنده صدایی) روی آورد؛ اما در هر حال تکنیک، وسیله‌ی برای بیان نیازهای شخصیش بوده است.

غزل ۹۷

دوری من از تو، وه چه زمستانی را ماند ای تو، نشاط سال زودگذر! چه یخبندان‌ی احساس کرده‌ام، چه روزهای تازی دیده‌ام بر برگ و باری دی، چه همه‌جا را گرفته است! حال آنکه دوران جدایی همزمان با بهار بود و تابستان پربار، سرشار از غنا و فراوانی، آبدن یاد بیبوده‌ی شباب بود، همچون زده‌ان‌های بیوگان، پس از مرگ شوهران:

با این همه، این باد سرشار به‌چشمان من تنها امید یتیمان بود و میوه‌های بی‌بدر چرا که بهار و شادی‌هایش با تو ملازم‌اند و با دوری تو، حتی مرغان نیز خاموشند،

اگر که بخوانند، نوبشان آنتجان دلازار است که برگ درختان از بیم نزدیکی خزان، رنگت می‌بازند.

غزل ۹۱

برخی به‌تبار خویش می‌نازند، برخی به‌کاردانی خویش، برخی به‌لرزه‌ت خود، برخی به‌لیروی بدنی خود برخی به‌جامه‌های خود، هر چند از نوبی ناهنجار باشد، برخی به تازی‌ها و بازهای خود، برخی به اسبان خود

و هر سرشتی شاد خواری خاص خویش‌دارد که از آن لذتی فوق دیگر لذت‌ها می‌برد؛ اما این خرده لذت‌ها در حد من نیست، در نشاطی سرآمد شادی‌ها، از همه‌ی آنان فراتر می‌روم.

برای من، عشق تو لیکوتر از تبار والاست غنی‌تر از غناست، پرشکوه‌تر از جامه‌های گرانبهاست شادی‌بخش‌تر از بازها و اسبان است و با داشتن تو، لاف سرفرازی بر تمام مردمان می‌زنم:

درماندگی‌ام تنها همین است که شاید تو تمامی این شادیا را از من بستانی، و درمانده‌ترین درماندگانم سازی.

غزل ۵۶

عشق شیرین، از یا منشین، تا که نگویند حدت تو از اشتها کمتر است، که چون امروز با خوشی فرو میرسد فردا با حدت پیشین سر برکتند.

چنین باش ای عشق، گرچه امروز چشمان گرسنه‌ات را چنان سرشار می‌کنی که یلکها از سیری بهم آیند، در اندیشه‌ی فردا نیز باش، و روح عشق را با کساتی مداوم مکتش.

همانگونه، از ترس و اعتماد، از یاد می‌برم که آیین‌عشق‌را چنان که باید، به‌جای آورم و گویای نیروی عشق در وجودم فرو می‌میرد، چرا که تاب بار سنگین عشقم را ندارم

پس بگذار کتابهای من به‌جای من سخن گویند و گویایان خاموش دل گویای من باشند کتابهایی که عشق طلب می‌کنند و تسلی می‌جویند بیش از آن‌زبانی که بیش از زبانها رایبان کرد، آه، فراگیر آنچه‌را که عشق خاموش نوشته، بخوانی: با چشمان شنیدن، شعور عشق می‌خواهد.

چهارغزل عاشقانه از ویلیام شکسپیر

غزل ۲۳

چنان هنریشه‌ای ناشی برصحنه‌ی تماشاخانه که از ترس، نقش خویش را از یاد می‌برد یا جانوری سب و چنان آکنده از کین که از بسیاری نیرو خود را می‌بازد،

همانگونه، از ترس و اعتماد، از یاد می‌برم که آیین‌عشق‌را چنان که باید، به‌جای آورم و گویای نیروی عشق در وجودم فرو می‌میرد، چرا که تاب بار سنگین عشقم را ندارم

پس بگذار کتابهای من به‌جای من سخن گویند و گویایان خاموش دل گویای من باشند کتابهایی که عشق طلب می‌کنند و تسلی می‌جویند بیش از آن‌زبانی که بیش از زبانها رایبان کرد، آه، فراگیر آنچه‌را که عشق خاموش نوشته، بخوانی: با چشمان شنیدن، شعور عشق می‌خواهد.

وی در این کنسرواتوار موسیقی و آواز را نزد پروفیسور مادام اولسکا و باریتون معروف آدَمِدیور آموخت.

هیولسکی در سال ۱۹۵۴ جایزه‌ی اول کنکور بین‌المللی آواز در تولوز فرانسه را ربود و سه سال بعد از آن برای شرکت در چندین کنسرت، اوراتوریو، اپرا و سیمپل به ممالک دیگر رفت او در بسیاری کشورهای جهان از جمله انگلستان، فرانسه، دانمارک، سوئد، بلژیک، هلند، فنلاند، ایتالیا، آمریکا، یوگسلاوی، آلمان‌های غربی و شرقی، شوروی، چین، رومانی، چکسلواکی و اسرائیل هنرمائی کرده است.

هیولسکی در سال ۱۹۶۱ سولیست برنامه‌های کنسرت ارکستر سمفونیک رادیو لهستان در خارج از کشور بود و در تئاتر سکالای میلان و تئاتر سن کارلوی نابل به روی صحنه آمد. و همچنین ضمن سفری با گروه اپرای ورشو در آلمان و بعد از آن با ارکستر فیلارمونیک ملسی ورشو در چکسلواکی، مجارستان و اطریش به‌اجرای برنامه پرداخت.

آنجی هیولسکی جزء گروه تک خوانانی است که در اولین اجرای جهانی اوراتوریو پندرتسکی «مصائب و مرگ مسیح مصلوب...» و همچنین کلیه‌ی اجراهای بعدی آن شرکت داشته است.



آنجی هیولسکی:
(باریتون)

باریتون و سولیست اپرای بزرگ ورشو، فارغ‌التحصیل کنسرواتوار موسیقی لوانت.



یژی کاتلویچ

یژی کاتلویچ برنده‌ی جایزه‌ی کنکور بین‌المللی رهبران جوان ارکستر، دربرانس در سال ۱۹۲۷ متولد شد و تحصیلاتی را در مدرسه‌ی عالی موزیک کراکوی به‌انجام رسانید. مدتی ریاست و رهبری ارکستر اپرای کراکوی را عهده‌دار بود و بعد ریاست فیلارمونیک پوزنان را به‌عهده گرفت. در سال ۱۹۶۱ ریاست هنری و رهبری ارکستر فیلارمونیک و اپرای گدانسک نائل آمد.

یژی کاتلویچ رهبری کنسرت‌هایی را در اروپا، چین، مغولستان، ژاپن، استرالیا، و زلاند جدید به‌عهده داشته و فعالیت‌های او در اجرای کنسرت و اپرا همیشه چشمگیر و با توفیق همراه بوده است. در سال ۱۹۶۹ او رهبر و رئیس هنری ارکستر فیلارمونیک کراکوی شد و برای اجراهای قابل توجهش جوایز و نشان‌های بسیاری کسب کرده است.

مرکز رشت

۳۰/۳۰	آگهی
۳۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۲۰	آگهی
۲۱/۳۰	بیون پلیس
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷	تدریس زبان آلمانی
۱۷/۳۰	آموزش (محل)
۱۸/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	جادوی علم
۱۹/۳۰	کیسی جونز
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	آگهی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	ترانه‌های محلی
۲۱/۳۰	آگهی
۲۱/۳۰	پزشک محله
۲۲/۳۰	داش بالکی
۲۳	اخبار

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

۱۷	آموزش (محل)
۱۷/۳۰	برنامه کودکان
۱۸	سینمای پروینا
۱۸/۳۰	مسابقه (محل)
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	رتکارنگ
۱۹/۳۰	از دیدگاه شما (محل)
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	شش و هشت
۲۰/۳۰	آگهی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۳۰	آگهی
۲۱/۳۰	روکامبول
۲۲	فیلم سینمایی
۲۳	اخبار

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۷	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۳۰	آموزش (محل)
۱۸/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	تمدن
۲۰/۳۰	آگهی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	آدم و حوا
۲۱/۳۰	آگهی
۲۱/۳۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۰	ایران زمین
۲۳	اخبار

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

۱۷	آموزش (محل)
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	باگزیانی و کودکان (محل)
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	اتاق ۲۲۲
۱۹/۵۰	مسابقه تلاش
۲۰/۳۰	آگهی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	دنیای یک زن
۲۱/۳۰	آگهی
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳	اخبار

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷/۳۰	آموزش (محل)
۱۸/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۵۵	آگهی
۱۹/۳۰	جوانان (محل)
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	افوتگر

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۷	آموزش (محل)
۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی (محل)
۱۸/۳۰	باگزیانی و کودکان (محل)
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	الیور توئیست
۲۰/۳۰	آگهی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	روکامبول
۲۱/۳۰	بیون پلیس
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

جمعه ۱۳ اسفندماه

۱۱	تدریس فیزیک و ریاضی
۱۲/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ (محل)
۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۳/۳۰	توسن
۱۴	بمن بگوئید چرا (محل)
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چاپارل
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸/۳۰	جستجو
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار شبکه
۲۱	دختر شاه‌پریان
۲۱/۳۰	بالا تر از خطر
۲۲/۳۰	ناتر

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۳	بمن اول
۱۴	اخبار
۱۳/۱۰	مجله بیون
۱۴	دانش
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۶/۳۰	تدریس طبیعی
۱۷	جوانان (محل)
۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	مسابقه مسایل روز (محل)
۲۰	افوتگر
۲۰/۳۰	اخبار شبکه
۲۱/۵۲	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	مجله بیون
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۳	بمن اول
۱۴	اخبار
۱۴/۱۰	کارگر
۱۴/۳۵	داش بالکی
۱۴/۳۰	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	کیسی جونز
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار شبکه
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۳۰	پزشک محله
۲۲/۳۰	واریته
۲۳	اخبار

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۲۱	بیون پلیس
۲۲	فیلم سینمایی

مرکز شیراز

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

۱۳	بمن اول
۱۴	اخبار
۱۳/۱۰	پیدا شد
۱۳/۳۵	تسخیر شدگان
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	کیسی جونز
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار شبکه
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۳۰	پزشک محله
۲۲/۳۰	واریته
۲۳	اخبار

۱۳/۱۰	ادبیات جهان
۱۳/۳۵	جولیا
۱۴/۳۰	اخبار
بمن دو	
۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	موسیقی محلی
۱۹/۳۰	تمدن
۲۰/۳۰	اخبار شبکه
۲۱	آدم و حوا
۲۱/۳۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۰	ایران زمین
۲۳	اخبار

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

بمن اول	
۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	حفاظت و ایمنی
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۳/۳۵	آژانس آ
۱۴/۳۰	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷	زنان روستایی
۱۷/۳۰	باگزیانی
۱۸	برنامه کودکان - زیر گنبد کبود و مسابقه آقای جدول
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۱۹/۵۰	الیور توئیست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۵۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۵	دنیای براکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

بمن اول	
۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	مجله بیون
۱۴	کانون خانواده
۱۴/۳۰	اخبار

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	اتاق ۲۲۲
۱۹/۳۰	مسابقه تلاش



موسیقی محلی شیراز - کارگردان: عراقی - عکس: ارجاس بهمنی

شب شعر فروغ در برازجان

برازجان - نماینده تماننا -
 بمناسبت سالروز درگذشت فروغ فرخ‌زاد شاعر فقیده، از طرف دبیرستان دخترانه آزرم برازجان شب شعری برگزار شد.
 در این شب، شاعران معاصر: علی‌باباجاهی، بیابانی - فتاح - محمد آقائی و عبدالرسول حامدی در زمینه کارهای فروغ صحبت کردند و چند قطعه شعر از او خواندند.
 قرار است بمناسبت سالروز درگذشت فایز دستستانی نیز شب شعری در برازجان ترتیب داده شود.

مرکز مشهد

شنبه ۱۴ اسفندماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	بازی بازی
۱۸/۳۰	جادوی علم
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	رویدانها
۲۱/۳۰	حقیقت
۲۲	چهره ایران

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

۱۷/۳۰	کارتون باگزیانی
۱۸	آقا خرده
۱۸/۳۰	شش و هشت
۱۹	آیچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	مدافعان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۴۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹	ایران زمین
۱۹/۳۰	بیرقار
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	داستان‌های جاوید ادب ایران

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	داستان سفر
۱۹/۳۰	دکتر کیلدر
۲۰	نیل جدید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	ویدئو
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	هفت شهر عشق
۲۱/۳۰	راز بقا

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

۱۷/۳۰	سرزمین عجایب
۱۸/۳۰	واریته
۱۹	افوتگر
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	بل و سبستان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

جمعه ۱۳ اسفندماه

۱۶	دختر شاه پریان
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۸	اعتراق
۱۸/۳۰	بعد اعلام می‌شود
۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰	هالیوود و ستارگان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آقای توک

راديو آمريکا

WPR

SAT-SUN-MON-TUE-WED

- 0530 Wake Up Easy
- 0830 Ira Cook
- 0900 Community Bulletin Board
- 0905 Roger Carroll
- 1000 Young Sound
- 1100 Menu: Music
- 1200 News
- 1215 Menu: Music
- 1300 Barbara Randolph
- 1400 Tom Campbell
- 1500 Travelling Home

- 1700 Country Corner
 - 1800 News
 - 1815 Community Bulletin Board
 - 1820 Interlude
 - 1900 Pete Smith
 - 2000 Sagebrush Theater (SAT) Golden Days of Radio (SUN)
 - Cansmoke (MON)
 - Jim Hawthorn's Comedy (TUE)
 - Mystery Theater (WED)
 - 2030 Bobby Troup
 - 2100 Roger Carroll
 - 2155 Community Bulletin Board
 - 2200 Just Music
 - 2300 Adventures In Good Music
 - 2345 Sign Off
- THURSDAY**
- 0700 Early Morning Melodies
 - 0755 Community Bulletin Board
 - 0800 Big Jim & Sparkie

- 0900 Jimmy Wakely
 - 1000 Ted Quillin
 - 1155 Community Bulletin Board
 - 1200 News
 - 1215 Charlie Tuna
 - 1300 American Top 40
 - 1400 Johnnie Dartin
 - 1500 Young Sound
 - 1700 Jim Fowler
 - 1800 News
 - 1815 Community Bulletin Board
 - 1830 Grand Ole Opry
 - 1900 Two On The Aisle
 - 2000 Hit Line 70
 - 2155 Community Bulletin Board
 - 2200 Just Music
 - 2355 Sign Off
- FRIDAY**
- 0700 Early Morning Melodies
 - 0755 Community Bulletin Board
 - 0800 Melvin's Kiddie Circus
 - 0830 Protestant Hour

- 0900 Banners Of Faith
- 0930 Crossroads
- 1000 Master Control
- 1030 Music For The Soul
- 1100 Finch Bandwagon
- 1155 Community Bulletin Board
- 1200 News
- 1215 History Of Country Music
- 1300 Kim Weston
- 1400 Jasim Street
- 1430 Polka Party
- 1500 Bill Stewart
- 1700 Hawaii Calls
- 1730 Best Of Interbohem
- 1800 News
- 1815 Community Bulletin Board
- 1830 Serenade In Blue
- 1900 Jazz Scene
- 2000 Bolero Time
- 2155 Community Bulletin Board
- 2200 Just Music
- 2355 Sign Off

تلويزيون

آمريکا
AFTV

THURSDAY

- 0800 Animal World
- 0830 Nanny And The Professor
- 0900 Family Affair
- 0930 Green Acres
- 1000 Mayberry RFD
- 1030 Sesame Street
- 1130 Daniel Boone
- 1230 Children's Theater
- 1400 Game Of The Week
- 1630 AAU International Championship originate from Aarhus, Denmark today.
- 1800 The weekend Report
- 1815 Community Bulletin Board
- 1830 That's Life

FRIDAY

- 1130 This Is The Life
- 1200 The Christophers
- 1215 Sacred Heart
- 1230 Movie: "A Bell For Adano"
- 1400 Game Of The Week
- 1630 Bill Anderson
- 1700 Roller Games
- 1800 The Weekend Report
- 1815 Community Bulletin Board
- 1830 My Three Sons
- 1855 Here's Lucy
- 1920 Kraft Music Hall
- 2010 Charlie Chaplin
- 2035 Governor & J. J.
- 2100 Bonanza
- 2155 Community Bulletin Board
- 2200 Barbara McNair
- 2245 Pro Boxing

SATURDAY

- 1700 Sesame Street

SUNDAY

- 0800 Animal World
- 0830 Melvin's Circus
- 1030 Sesame Street
- 1130 Daniel Boone
- 1230 Blondie's Reward
- 1400 Game Of The Week
- 1630 NFL Action
- 1700 Green Acres
- 1730 Mayberry RFD
- 1800 News
- 1820 Huddle
- 1830 Daniel Boone
- 1920 Pearl Bailey
- 2010 Bill Cosby
- 2035 On Campus
- 2100 Backen's World
- 2150 Dr's House Call
- 2200 Movie: "Quantrell's Raiders"

MONDAY

- 1700 Canadian TVL Film

TUESDAY

- 1700 Sounds of Children
- 1800 News
- 1820 Warren Miller
- 1830 Bewitched
- 1855 Charlie Chaplin
- 1920 Age of Aquarius
- 2010 Harrigan & Son
- 2035 Assignment: Underwater
- 2100 High Chaparral
- 2150 Dr's House Call
- 2200 Dick Cavett

WEDNESDAY

- 1700 Bewitched
- 1730 Charlie Chaplin
- 1800 News
- 1820 Huddle
- 1830 Sports Special
- 1920 Laugh-In
- 2010 The It
- 2100 Nite cap Theater:
 1. Tickle Me
 2. Stronghold

این برنامه‌ها برای پخش از مراکز زاهدان، سنندج، کرمان و مهاباد بیش‌بینی شده‌است



کرمان - خبرنگار تماشا-گروه هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر در کاخ جوانان کرمان، برنامه‌های جالبی اجرا کرد.
در این عکس خانم «افتم» در حال اجرای برنامه دیده می‌شود.

هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر در کرمان



اجرای نمایشنامه «پیوند» در سنندج

سنندج - خبرنگار تماشا - دختران هنرمند مرکز آموزشی سپاهیان دانش با همکاری دختران دانشسرای مقدماتی سنندج نمایشنامه‌ای زیر عنوان «پیوند» به روی صحنه آوردند. عکس، صحنه‌ای از این نمایشنامه را نشان می‌دهد.



میران - گوینده تلویزیون کرمان

پنجشنبه ۱۲ اسفندماه

- ۱۸/۳۰ بازی بازی وارته
- ۱۹ داستانهای جاوید ادب پارس
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۱۳ اسفندماه

- ۱۷/۳۰ فوتبال
- ۱۸/۳۰ رنگارنگ
- ۱۹ پیوند
- ۱۹/۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ داش‌پالکی

شنبه ۱۴ اسفندماه

- ۱۸/۳۰ سرزمینها
- ۱۹ دیای یک زن
- ۱۹/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ راز بقا
- ۲۱/۳۰ چهره ایران

یکشنبه ۱۵ اسفندماه

- ۱۸/۳۰ آقاخره
- ۱۹ وارته ۸۰
- ۱۹/۳۰ ایران زمین
- ۲۰ افسونگر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱/۳۰ عشق روی پشت‌بام

چهارشنبه ۱۸ اسفندماه

- ۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۹ تقالی
- ۱۹/۳۰ آخرین مهلت
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ جولیا
- ۲۱/۳۰ هفت شهر عشق

دوشنبه ۱۶ اسفندماه

- ۱۸/۳۰ توسن
- ۱۹ موسیقی ایرانی
- ۱۹/۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ ادبیات جهان
- ۲۱/۳۰ خانه قمرخانم

سه‌شنبه ۱۷ اسفندماه

- ۱۸ جادوی علم
- ۱۹ بالاتر از خطر
- ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ دختر شاه پریان
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار

«برنامه شما و رادیو» در این هفته از قسمت‌های بسیار متنوعی تشکیل شده و شامل مسابقه، نمایشنامه، توالیهای تازه و رپورتاژهای شنیدنی است.

سهام و ادای

رپورتاژ هفته

مسابقه شانس

تهیه کنندگان مسابقه شانس که هفته گذشته در تهران بدلیل برنده می‌گفتند، این بار، استان گیلان را انتخاب کرده‌اند و مسابقه شانس این هفته در سه مرحله به ترتیب زیر در رشت و لاهیجان و بندرپهلوی انجام شده است.

در قسمت اول، خاتم خلافتی از رشت شرکت کرده است که در خلافت مسابقه بدرخواست او، توالی (دل‌میگه عاشق نفسی) از رویا پخش می‌شود، قسمت دوم، مسابقه هوشی است که در لاهیجان اجرا شده است. داوطلب شرکت در این مسابقه، یک دانشجو نامی است و آهنگ درخواست او توالی از «سیدنی» خواننده رادیورشت است. - مرحله سوم این مسابقه با شرکت یک کارمند بانک در بندرپهلوی اجرا می‌شود که بدرخواست او، توالی (چیه نشو ای دل) از هستی پخش می‌شود.

بدنیال یکتا آتارس

مسابقه «بدنیال یکتا آتارس» این هفته در «هواز» با شرکت «چشمید اصلتی» آهنگ ساز و تاراه سرای رادیو هواز برگزار می‌شود و توالی «قصه نیم» که ساخته خود او است بوسیله یک خواننده هوازی خوانده می‌شود.

این هفته، رپورتاژی از دود «کلون» تهیه شده است که در نوح خود بسیار جالب است. موضوع اصلی رپورتاژ، آگهی‌های از وضع کمالاتی است که بر تپس عطاشی خود را از «کلون» می‌گزارند. ابتدا، توالی‌ها و آهنگ‌هایی که نام یا موضوع آنها، کلون بوده اجرا می‌شود. در این قسمت از برنامه، اوسریج، عهدیه، پوزان، الهه - آغلیسی - تاجیک و دیگر خوانندگان نوازستانی که

لطیفه‌ها

یکی از استادان دانشگاه، پس از اینکه خسته و فرسوده از کلاس روزانه برگشت، با یک دوست خود گفت: «مهرت غذا را بکنار زد و با بی‌حوصلگی به کلاس رفتی گفت: خودتان یک غذای خوب برای من بپزیدید. کلاس من سلیقه خودش، غذای برای او آورد و تمام خوبی گرفت. از آن پس، چندین بار دیگر نیز عیناً همین وضع تکرار شد، تا اینکه یکروز کلاس من ضمن اینکه الفغانی را می‌گرفت، سرش را جلو برد و آهسته به استاد دانشگاه گفت:

قرین اگر دوستانی دارید که مثل شما سواد خواندن ندارند، آنها را با این جملات بفرستید، خودم برای آنها غذا انتخاب خواهم کرد....

خو آئنده های آمانوز

در برنامه این هفته، دو خواننده آمانوز شرکت دارند. توالی «بر نیل» به گفتگو می‌پردازد. بلبلان از کلون سخن می‌گویند، از وضع جغرافیایی کلون، حسادت و ظلمت آن و اینکه چگونه کلون شهرت را بدین بزم برآورد است.... و در انبیا، خود او که برای کلون آهنگ ساخته و شعر گفته است، با عشق برای کلون می‌خواند....

آتارس



نمایشنامه‌ها

مصاحبه یا تماشاگرانی

نام نمایشنامه دیگری است از آقای محمد پورنالی که موضوع اصلی آن در باره دواهای زک و شوهر هاست. اجرا کنندگان این نمایشنامه، منوچهر نوزدی، لریا قاسمی و بهینار هستند.

مختصر و مفید

فیلمبرداری

ماجرای این نمایشنامه از این قرار است که مردی می‌خواهد، زنی زشت را به مادر زن خود ثابت کند. برای این منظور یک دوربین فیلمبرداری اجاره می‌کند تا موقعی که زنی چپ او را خالی می‌کند از او فیلمبرداری کند. و به مادر زن نشان دهد. البته بعد، چنان دچار درمسر می‌شود که بهتر است از رادیو بشنود....

قهوه‌خانه بین راه

ماجرای کسانی که در جاده‌های بیست بر می‌مانند و تاگزیرند به قهوه‌خانه‌ها بنام «موضوع اصلی» یکروز نمایشنامه‌های شما و رادیو است.

بهینار



قبری

رژیم غذایی

رژیم غذایی نام نمایشنامه دیگری است که روز جمعه از برنامه شما و رادیو پخش خواهد شد. در این نمایشنامه، زنی که رژیم غذایی گرفته تا از جانی خود بکاهد، در موقع خواب متوجه می‌شود که بله چمن تنگ شده، گوشش نمی‌شنود و دستهایش تکان نمی‌خورد، اشیا خانه بنظرش عجیب و غریب جلوه می‌کند، زنی از شوهرش بدلیل این حالت خود را می‌پرسد و شوهر به چاره که از خواب و استراحت بماند است در این حالت خود را می‌پرسد که رژیم غذایی زنی را به صدی برمی‌آورد و لقمه‌های غذا بخورد او بدست اجرای این نمایشنامه را تلوی احمدی و ثابتی بهمدارند.

تلفن به خارج

قبری، شهر جدی، امیر فضل، مصدق، قد کجیلان - مریم - پورا احمد - بهینار، عهدی و بزرگی بازیگران نمایشنامه‌ای هستند. نام «تلفن به خارج» نمایشنامه بلژگی کننده داستان مردی است که تازگی تلفنی خرید، و فایده‌های زنی به خاطر تلفن زنت به پسرش که در نیویورک است، بمنزل او می‌آیند، وقتی که تمام غذاها و خوراکی‌های خانه را غارت می‌کند. دوا بر سر گرفتن گوش تلفن و حسرت زنی یا هاشم‌خاک در نیویورک شریخ می‌شود و همه فایده بهم می‌زنند....

تابش



جمعه ساعت ۱۰/۳۰ - برنامهٔ دوم رادیو ایران

دفتر آدینه»

در برنامهٔ این هفته، دفتر آدینه، ابتدا، خبری از «لوی آرگون» شاعر معاصر فرانسه که بنامست بزرگداشت خاطرهٔ هسز هنرمندش «الز تبوله» نمایشگاهی در پاریس ترتیب داده است، بخش میشود، و همچنین از پابلو پیکاسو و آثار، خاطرات و زندگی نود ساله اش سخن می‌رود.
مقاله‌ای از «آرتور میلر» دربارهٔ شک نمایشنامه‌نویسی و شعری از «گیم آپولینر» شاعر معروف فرانسوی از جمله قسمت های جالب این برنامه است.
نمایشنامه و لغت زده از شوهر شیبانی بخش می‌شود و سپس صحبت کوتاه از «مارگاریتا لیسراکی» ستارک فیلم و قدما» بیان می‌آید.
غزلی از «جلال‌الدین همدانی» معروف به «شیخ عراقی» نام شاعر و غزلی از خاقانی نام «در کوی جانان» همراه با چند نکته کوتاه از زندگی شاعر خوانده می‌شود.
خبری دربارهٔ یادبود شانزدهمین سال «وولهم فورتنگلتر» یکی از رهبران ارکستر معروف آلمان داستانی کوتاه نام «وقتی برای تنهایی» از محمد رضا فدا می‌شود. برآمدی دربارهٔ زندگی حافظ و مطلبی دربارهٔ ولایت گیره که خواننده معروف فرانسوی همراه با آخرین برنامه‌های روز اروپا و آمریکا قسمت های دیگر برنامهٔ این هفتهٔ دفتر آدینه را تشکیل می‌دهند.

درباره آپولینر

«گیم آپولینر» از جمله پیش کسوتان شیوه معروف سوررآلیسم در شعر فرانسه است، شیوه‌ای که بعد از سالیسم و از آغاز «دادا» شکن گرفت.
آپولینر طرز رفتار شعر ناب است، شعری بی‌واسطه، مستقیم که واقعت را در اوج به نظر و رؤیا می‌کنند. آپولینر در جنگ جهانی اول شرکت کرد و زخمی برداشت که بقول خودش (چون ستاره‌های سرخ آترا همهجا با خود می‌برد) او از امضایندگان بیان معروف سوررآلیستها (با اندوه برون) است.
دربار فطنه‌ای از یکی از شعرهای او را که در برنامه این هفته دفتر آدینه خوانده می‌شود، می‌خواند:

زین پیراهنی داشت
از ابریشم بنفش

و بلوزی ز رنگوی شبنم
از دو تنگه دوخته شده بود
که در شانه‌ها به یکدیگر تکیه می‌شدند
چشم‌هایشان می‌باید چشمان فرشتگان
بیان می‌آید.
غزلی از «جلال‌الدین همدانی» معروف به «شیخ عراقی» نام شاعر و غزلی از خاقانی نام «در کوی جانان» همراه با چند نکته کوتاه از زندگی شاعر خوانده می‌شود.
خبری دربارهٔ یادبود شانزدهمین سال «وولهم فورتنگلتر» یکی از رهبران ارکستر معروف آلمان داستانی کوتاه نام «وقتی برای تنهایی» از محمد رضا فدا می‌شود. برآمدی دربارهٔ زندگی حافظ و مطلبی دربارهٔ ولایت گیره که خواننده معروف فرانسوی همراه با آخرین برنامه‌های روز اروپا و آمریکا قسمت های دیگر برنامهٔ این هفتهٔ دفتر آدینه را تشکیل می‌دهند.

دربارهٔ نمایشگاه الزا

هفته پیش «لویی آرگون» شاعر معاصر فرانسه برای بزرگداشت خاطرهٔ همسرش که سال گذشته او را از دست داد، اقدام شاعرانه و بی‌سابقه‌ای بعمل آورد که معرف احساس و اندیشهٔ این هنرمند از نژاد دنیای ماست.
«آرگون» نمایشگاهی از عکس‌های «الز تبوله» ترتیب داد که هیچ‌شاهنی با جنگ جهانی اول شرکت کرد و زخمی برداشت.
روی هم‌پا، دست گلهای سبیل چشم می‌خورد و عطس سبیل فضای نمایشگاه را بر کرده بود، وجود این گل‌ها به این دلیل بود که «الز تبوله» همیشه سبیل را بر گل‌های دیگر ترجیح می‌داد.
در گوشه دیگری از این نمایشگاه تابلوی «سنبل» که «سائیس» نقاش امپرسیونیست در سال ۱۹۳۲ بخاطر «الزا» کشیده بود دیده می‌شد.

عکس‌هایی در نمایشگاه نیست و آرگون جواب داد: این نمایشگاه از یک پرشکوه الزا است و من چیزی جز یک چهارپایه نمی‌خواهم...
عکس‌هایی در نمایشگاه نیست و آرگون جواب داد: این نمایشگاه از یک پرشکوه الزا است و من چیزی جز یک چهارپایه نمی‌خواهم...

ادبیات جهان

شنبه ساعت ۳۰-۳۰

در برنامهٔ ادبیات جهان این هفته، سخن از همة عناصری گفته می‌شود که زبانی فاکتر و کاتو را بوجود می‌آورد... مفهوم بیگانگی انسان با دنیا و مسائل و صلبت با دنیا به باری عناصری چون آب، آتش و خاک...

نمایشنامه‌های برنامهٔ دوم ساعت ۱۵

در گوشه دیگری از این نمایشگاه تابلوی «سنبل» که «سائیس» نقاش امپرسیونیست در سال ۱۹۳۲ بخاطر «الزا» کشیده بود دیده می‌شد.
عکس‌هایی در نمایشگاه نیست و آرگون جواب داد: این نمایشگاه از یک پرشکوه الزا است و من چیزی جز یک چهارپایه نمی‌خواهم...

نمایشنامه «بابامیلون»

جمعه - ساعت ۱۳

برنامه اول

اثر: آلبر تو مورواویا نویسنده بزرگ ایتالیایی
ترجمه: مصطفی جنتی عطایی

«پدرو» جوان بیگاری است که توسط خانم «فیلونا» صاحب پانسیون خود یا پیر مردی بنام «بابا میلون» آشنا می‌شود و آن دو برای گذراندن زندگی با یکدیگر در کافه‌های شیر به نواختن گیتار و خواندن آواز مشغول می‌شوند.



امیر فضلی

۲۷ سال فعالیت

در تئاتر،

رادیو و تلویزیون

امیر فضلی، بازیگر نقش‌های، مدیر کل و نیرمزدگانی خستین در نمایش‌نامه‌های رادیویی، کار هنری خود را از سال ۱۳۲۲، با بازی در تئاترهای اصفیان و شیراز شروع کرده و در مدت ۲۷ سال کار هنری، در زمینه‌های مختلف: در رادیو، تلویزیون و سینما فعالیت داشته است.
امیر فضلی فارغ‌التحصیل رشته مهندسی پست و تلگراف است و یک دورهٔ تهیه‌کنندگی رادیو را نیز گذرانده است.

آزاد دنبال کنم. امیر فضلی در اینجا روزی فرزندان در حرفه نفسی تازه میکند و بعد شما فعالیت داشته باشید؟
ادامه میدهد: -
میدانید، مشکلات خیلی کوچکتر از آن هستند همیشه از آنجا سرچشمه که امروز بتوانم در مورد بگیرم که عده‌ای ناوارد آینده‌شان صحبت کنم ولی به روزی بتوانند دنبال ارزش واقعی کار را از کار مرا بگیرند بی‌درنگ بین میبرند.
مطلب يك کارگردان فکر می‌کند در زمان آن‌ها سینما یا تئاتر که به کارش مشکلات فنی کمتر شده علاقمند است و حتی برای باشد و این حرفه که می‌رود بهتر شدن آن به تحصیل تا جای واقعی خود را در این رشته نیز پرداخته، میان مردم باز کند بعد اثری را تهیه میکند که کمال برد.

در نوع خود کار با ارزش ● به عقیده شما و قابل دیدن است. اما رادیو، تلویزیون یا سینما در مقابل، فردی سودجو کدامیک در شناساندن هنر یا یک سبزی فیلم تجارتي به یک هنرمند مؤثر تر است؟
- هر کدام به نحوی تماشاچی را غصب میکند در این شناسایی سهم دارند و مردم بخاطر محدودیت اما فعلاً تئاتر برای يك تفریح طرف‌دار را میگیرند هنر پیشه - مخصوص اگر که این پیشینیاي مساویست جوهری هم داشته باشد با کم شدن هدف واقعی و بهترین محل حساب میاید از بین رفتن اشتیاق کار. بخاطر اینکه صد درصد مشکل در کار است که هیچ‌گونه عامل خارجی اگر اعتراضی هم در این نمی‌تواند در اثر مؤثر مورد صورت بگیرد کسی باشد.
جوابگوی آن نخواهم بود. تلویزیون نیز تا ● کدامیک از بازی حدودی نزدیک به تئاتر است هایی که تا بحال در روی و هنرمند تا حدودی احتیاج اقبال عمومی روپرو شده معنی واقعی مایه بگذارد اما در سینما هنر به معنی است؟
«در فشار در اینکت» اصلی بکار گرفته نمیشود و در تئاتر فردوسی و فقط کافیسیت که «عشق پرسنس» در تئاتر هنر پیشه قیافه خوب داشته باشد، صدا، آواز و خیلی تهرآن.

● آیا شما همیشه مسائل دیگر بوسیله دیگران تیب خصوصی را بازی و به کمک هنر سینما بخودی خود تنظیم و مرتب میشود می‌کنید؟
- تاکنون تیب‌های و شاید تنها جاذبه سینما مختلفی را بازی کرده‌ام که اکثر هنرمندان تئاتر و کارم مختص به بازی و تلویزیون را بخود جلب و تیب کمدهی یا درام کرده و تا حدودی هم نبوده است. من بخاطر باعث رکودشان شده همان تقاضا در ارائه نقش و مسئله پول است که در بقولی از این شاخ بان‌شاخ سینما پیش از تئاتر و پریدن هرگز کاراکتر و تلویزیون امکان کسبان تیب شخصی برای خود وجود دارد.
نداشته‌ام و شاید این یکی از معایب کارم حساب بیاید ولی بطور کلی اسم دوران کار هنری خود من مترادف باقیافه يك داوید؟
مهرپرکل و یا یک پیرمرد - اینکه بیشتر کار پول‌دوست بوده است. کرده‌ام و کمتر درآمد امیر فضلی متاهل و داشته‌ام!
دارای ۳ فرزند است. از او می‌پرسم:

برنامه من در تلویزیون

بقیةالصفحة
 ارائه برنامه خواهید یافت. باکسی دقت موفقی خواهید بود.
محمد اسکافی - شما فقط یک نام پیشنهاد کرده‌اید. اگر طرحی برای یک برنامه دارید و دوست دارید به خصوص هدف برنامه را مشخص کنید تا بتوانیم درباره آن نظر بدیم.
محمود رنجبر - کمدی‌هایی نظیر «منشی» بارها از برنامه شما و راندر - صبح جمعه - پخش شده و تصدیق میفرمایید که برای تلویزیون تازگی ندارد. شما با ذوقی که دارید اگر کمی مستطیر فکر کنید بهیقین موضوعهای بهتر و جالبتری برای یک برنامه تلویزیونی خواهید یافت. در انتظار طرح‌های بعدی شما هستیم.
محمدرضا یارسانا - این برنامه بیشتر رادویی است تا تلویزیونی چون عوامل تصویری آن بسیار محدود و کم است... اما شما با برنامه بیشتر شاید بتوانید در همین زمینه فکر بهتر و تازه‌تری ارائه دهید.
ژان - ول لایچین - از نامه تان پیداست که آتم باذوقی هستید اما برنامه پیشنهادتان اشاره خیلی کلی بیک «شو» است که معلوم نیست در عمل چه از آن دربیاید... اگر کمی بیشتر بیچیزتیک توجه کنید حتماً برنامه تازه‌تری پیشنهاد خواهید کرد که اجرای آن نیز عملی‌تر باشد.
محمدحسن کجلی - سگوبت ساز توجه و محبت شما سپاسگزاریم اما: از آن نوع و روشی در ایران متداول نیست و باطلیح نشان دانش هم نه عملی است و نمی‌تواند... آتم شبیهایی جمع‌نمایی از تلویزیون پخش می‌شود... آتم برنامه باطلی پانین بودن ارزش هنریش از برنامه‌های رادو هم حذفت شد. شما که صراطی عزیز دور از وطن ما هستید بیچیزت می‌توانید برنامه‌های جالبی برای تلویزیون پیشنهاد کنید. در انتظار نامه بعدی شما هستیم.
داود نلی ملالی - درک‌پذیری که برای تهیه‌کننده‌هاست بسیار نوشته‌اید. اگر هم عملی نباشد، بسیار جالب است و دستورالعملی شما نیز در این مورد که سریال ۱۱۲ نویسنده و... داشته باشید بسیار عالی است اما خود سریال چه باید باشد؟
 اگر شما بیکار دیگر بیشتر ایل مسایقه توجه کنید، خواهید دید که بهیچ یک از سوالات ما پاسخ ندهاید. اما نامه شما حاکی از ذوق و علاقه سرشار و سرکلاز نسبت به کارهای فیلم‌سازی و تلویزیونی بود و بنابر این انتظار داریم با دقت بیشتری برنامه کلامتری پیشنهاد کنید.
هما کشمیری - نامه شما را به‌قسمت اسود برنامه‌های تلویزیون فرستادیم تا در صورت امکان درخواست شما را عملی کنیم. اما خودمان در انتظار پیشنهاد برنامه از طرف شما هستیم.
شهرین حسینی - نامه درخواست ملی شما را هم - چون ارتباطی با

مسایقه جمله تاخا نداشت - برای رسیدگی به‌قسمت اسود برنامه‌های تلویزیون فرستادیم.
پروین سلطانی - پیشنهاد شما خیلی کلی است. کمی بیشتر فکر کنید و شرایط مسایقه ما را هم بدقت بخوانید. مطمئناً طرح قابل اجرا و خوبی به‌متناز خواهد رسید. موفقیت شما آرزوی ما است.
اریلا - وازکن گریگوریان - اگر پیشنهاد و طرح قابل اجرایی بنویسید و بنویسید، بی‌ا کمال میل مطالعه و بررسی خواهیم کرد با این امید که «بهترین» باشد.
پروانه کوشانفر - مسایقه جایزه بزرگ را تاخا کنید. درست همان چیزی است که شما می‌خواهید. در انتظار طرح برنامه تازه‌تری از طرف شما هستیم.
سورس فقر شیخ‌الاسلامی - فکر نمی‌کنیم که می‌تواند پرده مسکن است خبر مهم و جالبی نباشد. و ستره نگنورم بوری مشک بعدی؟ و تازه اگر هم چیزکی باشد سکراد یک سریال خارجی آتم بصورت ناقص خواهد بود. ما از شما که جوان باذوقی هستید انتظار فکرهای تازه‌تری را داریم.
مهرداد علی‌پورزایی - پیشنهاد شما بهت پرانندگی قابل اجرا بنظر نمی‌رسد. اگر می‌خواهید طرح برنامه‌های را بدید، یکی در مورد را بگیرد و از آن یک برنامه نیم‌ساعتی تنظیم کنید و برای ما بنویسید آنوقت می‌توانیم درباره آن نظر قطعی‌تر بدیم. اگر نیاز به ارائه طرح دارید با ما تماس بگیرید تا نکات مهم را بیشتر توضیح دهیم.
سپیدی میرمیران - برنامه «زیر کبک‌بونه» رادو را حتماً شنیده‌اید؟ این برنامه سالهاست همان کاری را میکند که شما پیشنهاد کرده‌اید. اگر در محیط اطراف خود بگردید حتماً موضوع‌های تازه‌تری خواهید یافت. موفق باشید.
اقبال هیرسانا - پیشنهادهای شما فاقد شرایط مسایقه ما بوده. داستانتان هم فقط یک قصه بود و ارتباطی با این مسایقه نداشت. از لطف و محبت سرکار هزال بلز تشکر میکنیم و در انتظار طرح بهتری از جعفر حسینی - اکرم ابراهیم -

نخستین بردگان

جلسات هیأت داوران از این هفته به‌منظور داور در باره برنامه‌های رسیده برای مسایقه تشکیل می‌شود و نخستین بردگان مسایقه که در درجه اول جایزه هم‌راز ریالی تاخا را دریافت خواهند داشت در شمارمخصوص مجله تاخا (۱۳۹۱ استفاده) معرفی خواهند شد.

یادآوری

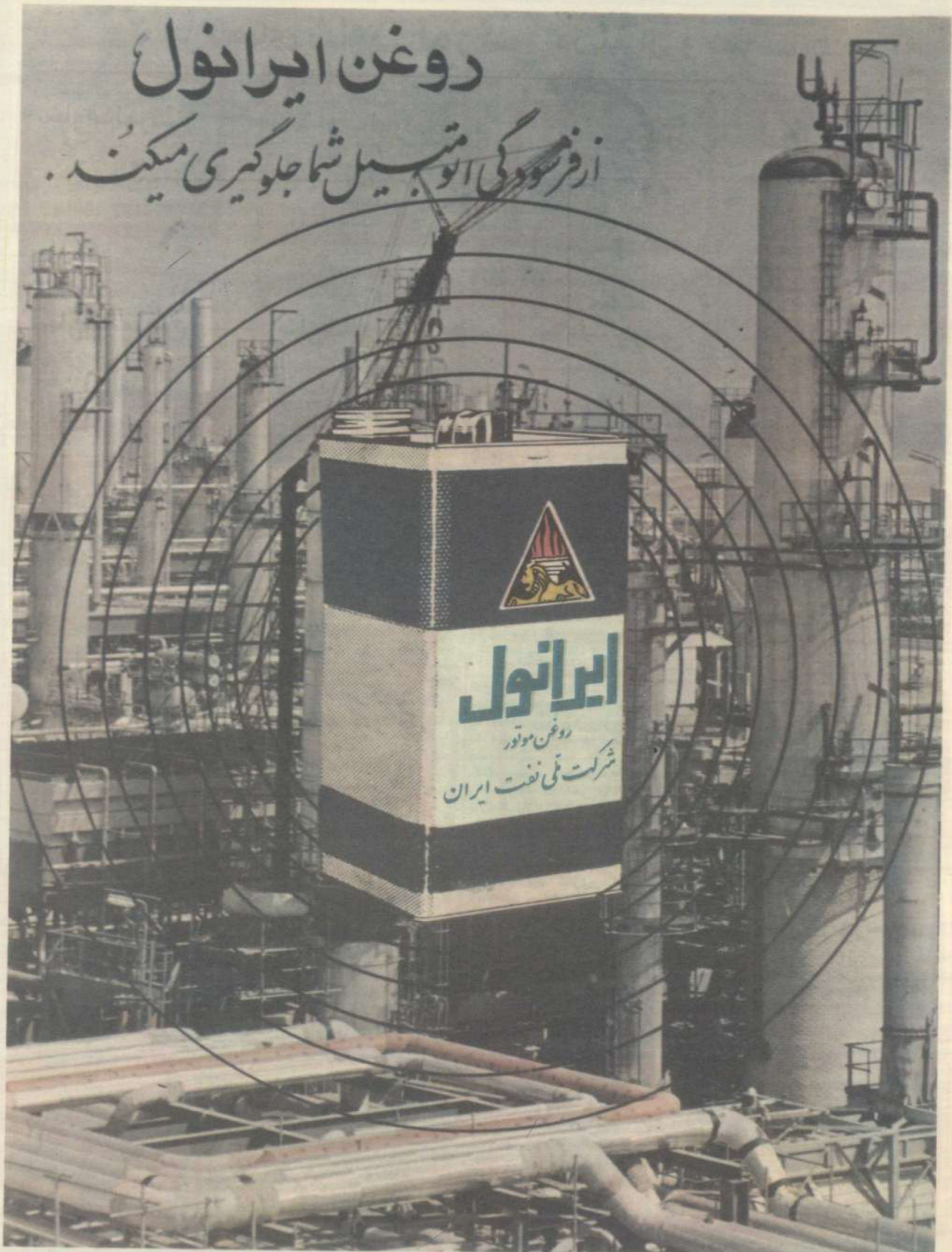
این مسایقه تازمانی که جواب‌جالبی برای آن برسد ادامه خواهد یافت و نتایج ماهانه آن علاوه بر مجله تاخا، در یک برنامه تلویزیونی خاص نیز گنجانیده خواهد شد.
 از شرکت‌کنندگان در مسایقه خواهش میکنیم:
 ۱- نام، نام خانوادگی و نشانی دقیق خود را زیر نامه بنویسند.
 ۲- پیشنهادهای خود را بر یک روی کاغذ بنویسند و اگر چند پیشنهاد دارند هر کدام را روی کاغذی جداگانه مرقوم دارند.
 ۳- روی پاکت‌ها بنویسند: «برنامه به نامه‌های تلویزیونی»
 ۴- شرکت‌کنندگان در صورت تمایل می‌توانند یک قطعه عکس خود را نیز ضمیمه نامه‌هایشان بکنند.
 اگر نکات مهمی در مورد این مسایقه برایتان وجود دارد لطفاً تلفنی یا از طریق مکتوب با ما تماس بگیرید. متشکریم.

برنامه‌های پیشنهادی شما برای رسیدگی و اظهار نظر به‌هیأت داوران مسایقه ارجاع شد:
 جعفر حسینی - اکرم ابراهیم -

جواب ال، ب، او «در نو» کاشفی
 بن گلدار - بالاکش در شواری در نمای مدرن زیب محکم

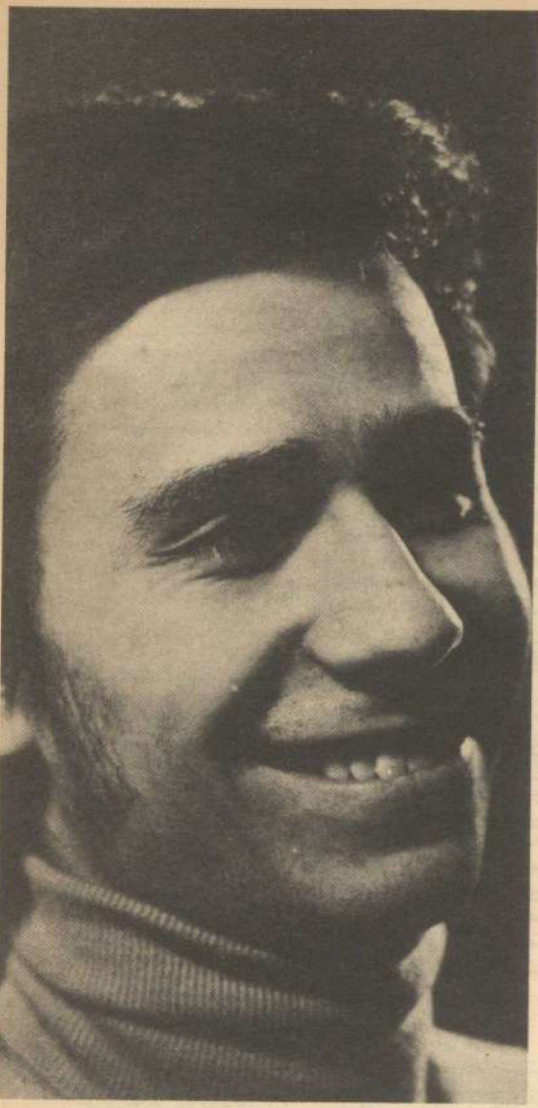
تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمانشاه خیابان شاه بختی بل اجلا له تلفن ۴۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اهواز خیابان ۳۴ متری نیش کوه‌بوت تلفن ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اراک خیابان شاهپور روبروی بیمه‌های اجتماعی تلفن ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی شواب لورنس خیابان آریزهاور ایستگاه سینماکو بلاک ۵۵۸ تلفن : ۴۰ - ۹۶۳۰۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمان خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری تلفن ۳۳۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اصفهان خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیپ تلفن ۳۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس آبادان خیابان شاهپور تلفن ۴۱۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شواب لورنس خیابان سیمتری نرگس بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن : ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس ساری خیابان فردوسی بلاک ۷۰ تلفن ۴۳۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس شیراز خیابان قصرالدش چهار راه سینما سعیدی : تلفن ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس سنج خیابان ششم بهمن تلفن ۴۰۷۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شواب لورنس خیابان آریاهر جنب بانک ملی بلاک ۳۳۴ - ۳۳۳ تلفن : ۶۳۳۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر تلفن ۳۳۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس رشت خیابان سعیدی تلفن ۵۶۶۰ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمان خیابان یهلوی «تهران» بالاتر از طهماسب تلفن ۳۳۵۲ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شواب لورنس عباس آباد سی‌متری نظامی بلاک ۱۷۹ تلفن : ۷۶۴۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس دزفول خیابان سی‌متری جدید تلفن ۳۵۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس رضایه خیابان فرح فرسیده به خیابان داربوش تلفن ۸۳۲۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس مشهد خیابان احمدآباد «فرخ» مقابل خیابان قائم تلفن ۶۹۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۸ شواب لورنس خیابان نادری کوچه گوهر ناد بلاک ۱۵ تلفن : ۳۱۱۹۹۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس تبریز خیابان یهلوی مقابل کلاتر کوچه تلفن ۷۹۰۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس همدان خیابان بوعلی بلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس زاهدان خیابان داوربانه ساختمان ظفریابی تلفن ۳۹۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شواب لورنس خیابان چهار شماره ۴۸ تلفن : ۷۵۶۵۰۴ SCHAUB-LORENZ</p>



روغن ایرانول

از فرسودگی اتومبیل شما جلوگیری میکند.



فرشادسنجری

يك استعداد استثنائی

آثار معاصر است. چون در سبکهای مختلف معاصر است که گوشتی مانند گوشت او، حافظه‌ای مانند آنچه او دارد و حس قوی ریتم و دینامیزم او، به‌بهترین وجهی جویبار خواهد بود. همچنین باید امیدداشت که موفقیت‌های زودرس، این رهبر جوان را باین زودی از سلک طلبگی خارج نسازد تا در فراگرفتن فنون و تجربیات لازم بکوشد و به‌آن پختگی و احاطه‌ای که حق اوست دست یابد و بتواند روزی شخصیتی درسطح جهانی باشد.

تکنوازی که در اجرای سینفونیا کنیترتانه درمربل ماسز اثر موتسارت شرکت داشتند عبارت بودند از خالم دایان وزل (کلارینت) و آقابان منوچهر صباآی (ابوا)، خسروسلطانی (فاگوت) و محمد بیگلری (کر). مخصوصاً از سه نفر اول بایستی بانهجید در اجرای سلوهاشان، که در مواردی بسیار مشکل بود، یاد کرد.

درکسرتی که روز سوم اسفند در تالار رودکی برگزار شد فرشادسنجری رهبری ارکستر سنفونیک تهران را به‌عهده داشت. در وجود این رهبر جوان يك شخصیت موزیکال قابل توجه هویداگردیده وبدون شك میتوان امید داشت که باهمپارت و جدیت رهبری بسیار ارزنده خواهد شد. خصوصیات در فرشادسنجری گرد آمده که او را طبیعتاً کاندید برجسته‌ای برای رهبر شدن نموده است. اهم این خصوصیات ذوق و موزیکالیت استثنائی اوست. علاوه گوشتی عالی برای تمیز اصوات دارد و همچنین صاحب حافظه‌ای خارق‌العاده است و میتواند هرپارتیتور ارکستری را بعد از چند جلسه مطالعه در خاطر حفظ نماید. کما اینکه تمام قطعات برنامه سوم اسفند را از بر اجرا نمود. وقتی که باین خصوصیات، واقعیت اینکه نامبرده در محیط هنری مناسبی رشد یافته است و فرزند شجرت سنجری رهبر دائمی ارکستر سنفونیک تهرانست رایبافزاییم، آتوقت است که موفقیت او را درحرفه‌ای که هم بااشتیاق و هم باصلاحیت در پیش گرفته است حتمی خواهیم دید.

دربرنامه کسرت مورد بحث، فرشادسنجری پنج اثر گوناگون را با تفاهم و تسلط شایان تقدیری اجرا نمود و ارکستر سنفونیک تهران تحت رهبری او جلوه و درخشش داشت. پنج اثری که اجرا شد عبارت بود از: اوورتور «در فرایشوتز» اثر کارل ماریافینویر، سینفونیاکنیترتانه از موتسارت، رابودی ماژندران اثر هریمز فرت، «يك آمریکائی در پاریس» از جرج-گوشوین و بالاخره اوورتور «آکادمیک - فستیوال» اثر یوهانس برامس. سنجری با انتخاب چنین برنامه‌ای، که هریک از قطعات آن تفاهم و ذوق جداگانه‌ای را می‌طلبد، نشان داد که دارای قابلیت ذهنی و موزیکال وسیعی است و در هیچ مورد، اجرائش حکایت از نقصان اساسی در استنباط و ارتباط با مفاهیم موسیقی نمیکرد.

ضمناً باید گفته شود که فرشادسنجری فقط ۴۴ سال دارد و در عین اینکه نسبت بهسن کمی که دارد تحصیلات آکادمیکی و تجربیات فراوان آندوخته‌است، جای تردید نیست که باقتن شیوه و دنیای شخصی و هنری او هنوز به‌آینده موکول است. شاید دور از واقعیت نباشد که این جوان باخودبایی بیشتر، که فقط زمان و امکانات تجربی برای او فراهم خواهد ساخت، باین نتیجه برسد که راهش بیشتر دراجرای

رستال پیانو رافی پطروسیان

آثاری از: موتسارت - بتهوون - شوپن - شومان - اسکر یابین و فرانس لیست
شنبه ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۰ - ساعت ۸ بعد از ظهر تالار دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران

محل فروش بلیت:

- روابط عمومی تلویزیون ملی ایران - خیابان تخت جمشید
- بین فرصت و روزولت شماره - ۳۶۵
- انجمن فیلامونیک تهران - خیابان ارفع - پلاک ۲۰
- دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران
- دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران
- خانه کتاب - روبروی دانشگاه
- بنگاه صفحه‌فروشی بتهوون - خیابان پیلوی روبروی بزرگمهر

فصل هفدهم

هاری میبار و لوسی توی خانه کوچکشان ناهار می‌خوردند. لوسی پرسید:

— دیشب نتیجه‌ای گرفتی؟

هاری جواب داد: هنوز نمی‌دانم...

امروز عصر روشن می‌شود. زن گفت:

— من راجع به این مسأله زیاد فکر کردم، هاری... ممکن است جدا درس برای خودت درست کنی.

— بایست به این خطر تن‌بدهم. می‌ترسم، هاری.

— نگران نباش.

— نه... جدا می‌ترسم... اگر بلائی به سر تو بیاید، نمی‌دانم چه کنم. — بلائی نمی‌آید...

— هاری، بیایند با ما. سوار کشتی بشویم و به طرف جنوب برویم. هاری جواب داد:

— بعداً این کار را می‌کنیم... می‌خواهم بدانم که می‌توانم این جنس را بفروشم یا نه.

— شاید بسیار دیر بشود...

— باید این بار بخت خودمان را بیازماییم... نمی‌توانم دست بردارم... قمار بزرگی است...

— پلیس را چه می‌گویی؟

— من از طرف پلیس نگرانی ندارم.

— ممکن است به زندان بیفتی.

— بله، ممکن است... اما چنین فرصتی در عمر آدم یکبار دست می‌دهد و نمی‌خواهم این فرصت را از دست بدهم.

تلفن زنگ زد و لوسی رفت جواب بدهد... گفت:

— هاری با تو کار دارند.

هاری گوشی را گرفت و گفت:

— الو... گوتم با شما است... ادی از آن سر سیم داد می‌زد: — صلاح در این است هرچه زودتر از خانه‌ات بروی، میلر... دنبال «جاک» افتاده‌اند...

هاری گفت:

— چه؟ که دنبال جاک افتاده؟

— آن دو برادر... راجع به شما سئوالاتی کردند! مردوشان هم هفت تیر دارند!

هاری گفت:

— زیاد نگران نباش... کدام دو برادر...؟

— آن دو برادر که برای جویا شدن از وضع شما آمده بودند... جاک را ویسکی دادند و مست کردند و حالا دنبال افتاده‌اند. مطمئن هستم جاک آندو نفر را یکسره توی خانه شما می‌آورد... جاک را به وحشت انداخته‌اند... و خودتان می‌دانید که جاک چه قدر دوستتان دارد... وقتی که از شما حرف می‌زدند، لحن بسیار بدی داشتند و شیشه چسبانه...

که بغل‌دستش بود برداشت و پرسید:

— کدام خط؟

مامور تلفن که از رهائی خودش از این بیگاری خوشحال بود، جواب داد:

— خط دوم

این بار چرخ به‌گردش افتاده بود... فیل، سرانجام، دامن بخت را بدست آورده بود... نگاه‌تندی به سالون کرد... همه چیز عادی شده بود. مامور تلفن سرگرم ماشین کردن گزارشی بود... «تام» و «چین» از آدم مشکوکی در آن سر سالون بازپرسی می‌کردند. اسپنسر بیرون رفته بود و دو پاسپان سرپکی از میزها ورق بازی می‌کردند...

فیل، بی‌عجله، شستی انشعاب خط دوم را فشار داد... سپس، با احتیاط، صدای زیر گوشی تلفن فرو کرد تا گوشی از روی پایه خودش بلند شود سرش را جلو آورد و در عین تظاهر به خواندن روزنامه، گوش فرا داد و سعی کرد زمره‌ای را که از تلفن بیرون می‌آمد، بشنود.

فوسکو پرسید:

— شما همان کسی هستید که یکبار هم به من تلفن زدید... بله... بله... من شاهد آن قتل‌دهشت‌آور بودم که چند شب پیش اتفاق افتاد... حالا... او هم مرده... تمام تنش کبود شده...

— تن که کبود شده؟

— تن او... دوریس... او! خدای من... آقای کارگاه و حشنتاک است.

— مطمئن هستید که مرده؟

— بله... شما باید فوراً بیایید.

— تکان نخورید... من الساعه می‌روم... با هیچکس حرف نزنید... و تا من نرسیده‌ام هیچ‌کاری نکنید... فهمیدید؟

— بله... بله...

— آدرس شما کجاست؟

فوسکو روی دفترچه یادداشتی که جلوش گذاشته شده بود چیزهایی نوشت. فیل که ناگهان یکی از پاسپان‌های ورق‌باز سئوالی دربارهٔ مسابقهٔ بیس‌بال از او کرده بود و رشته‌مکالمه تلفنی از دستش در رفته بود دوباره بجلو خم شد اما بسیار دیر شده بود... آهسته مداخلش را برداشت و روزنامه را ورق زد... فوسکو پاشد و نگاهی به‌روی او کرد. هیچان شدیدی در قیافه‌اش خوانده می‌شد... و لبخند زشتی لب‌هایش را از هم باز می‌کرد...

فیل روزنامه را تا کرده، پتویه خود پاشد و آهسته به‌میز تحریر فوسکو نزدیک شد... دفترچه یادداشت همچنان روی میز بود و فیل جای مداخل فوسکو را روی ورقه دفترچه یادداشت دید... نگاهی به‌اطراف کرد و صفحه یادداشت را پاره کرد. سپس سر میز «تام» آمد و برای کشف رمز علائم و آثاری که روی کاغذ سفید مانده بود، دست به‌کار شد...

زوزه کشید و با شدت دست و پا زد.

اسمیت، که در برابر این عکس‌العمل ناتناخته به‌وحشت افتاده بود، حیرت‌زده نگاه می‌کرد و از فاجعه‌ای که شاهدش بود هیچ سردرستی‌اورد.

بی‌آنکه جرأت دست زدن به او را داشته باشد، فریاد زد:

— چه شده؟ ترا چه شده؟

دوریس خواست حرف بزند اما هیچ صدائی از لب‌های لرزان‌ش بیرون نیامد. سپس زوزه وحشتناکی از گلویش بیرون جست و او روی زمین افتاد... و بیخ و تاب خورد...

اسمیت کنار او به زانو افتاد... و با اضطراب بسیار دید که قیافه دختره کم‌کم پادنجانی رنگ می‌شود فریاد زد:

— تمیرا! تراخدا، تمیرا!

اما «دوریس‌کوتو» روی زمین دراز شده بود... تنش خشک‌شده بود... سورت و لب‌هایش مثل آسمان تابستان کبود شده بود و گلویش سیاه و بیجان شده بود و دیگر نمی‌توانست چیزی بشنود...

اسمیت فریاد زد:

— خدایا! او! خدایا! او! و ناله‌کنان به‌روی او افتاد... می‌دانست که او مرده است... و دیگر کاری از دستش برای این زن بدبخت بر نمی‌آید... اما در آن عالم بیست و حیرت، نمی‌خواست این حقیقت را که ناگهان با این خشونت نمایان شده بود و موجود زنده و جاندار را به آن سرعت به مشت گویشت کبود تبدیل کرده بود، بپذیرد.

لحظه‌درازی در همان وضع ماند... سپس آهسته‌آهسته پاشد. پاهایش دیگر قدرت حرکت نداشت... حس می‌کرد پیر شده است... سرانجام چشم از تماشای قیافهٔ مرده برداشت و از آهنگ‌خانه بیرون رفت... موقع آن بود که به پلیس خبر بدهد.

فیل در دفتر «تام»، درست پشت سر وین فوسکو نشست بود و با چشم بی‌حس و بی‌قیدی صفحهٔ اول روزنامهٔ کرونیکل را نگاه می‌کرد... ناگهان تلفن کلانتری مرکز زنگ زد:

نگهبان گوشی را برداشت... احم درسم کرد و با صدای زیری فریاد زد:

— چه؟

نگاهی به‌اطراف خود کرد و شانه‌ها را بالا انداخت.

— این دوریس کیست؟.. یک دقیقه صبر کنید... کسی آهسته‌تر حرف بزنید، آقا... اصلاً سردر نمی‌آورم... فوسکو سرش را بلند کرد... و فیل آشکارا دید که خشکش زده است.

فوسکو خطاب به‌صدای تلفن گفت:

— من گوشی را برمی‌دارم، «دوران» و با حرکت تندی گوشی تلفن را

جاک از جای خودش جست... غرغره‌های وحشت‌زده‌ای از گلویش بیرون آمد... قطره‌های عرق از صورت سیاهش سرازیر شد.

— خوب، سیاه‌سوخته؟

ادی گفت:

— او هیچ اطلاعی ندارد... دهنش را ببند و آن شیشهٔ ویسکی را بده ببینم...

ادی شیشهٔ ویسکی را روی پیش‌تخته گذاشت.

— خوب، بچه سیاه، گیلای بخور ببینم...

جاک حرکتی نکرد که نشانهٔ عقب‌نشینی بود... نیتو راست شد و هفت‌تیر سیاه‌رنگی توی دستش دیده شد.

— بچه سیاه، بیا اینجا و بخور.

گرما در خانهٔ کوچک تقریباً غیرقابل تحمل بود. دوریس به طرف آشپزخانه رفت. کپسول‌های هروئین توی دست ظریف و سفیدش بود... گفت:

— زود باش ببینم... سرنگ داری؟

نورمن جواب داد:

— خیال می‌کنم داشته باشم.

زن فریاد زد:

— زود پیدا کن و یک تیغ به من بده.

— تیغ خود تراش؟

فریاد زد: بله... بله...

دوریس، با انشعاب لب‌هایش را درآورد... تن‌حساسش دیگر قدرت تماس با پارچهٔ زبر را نداشت.

وقتی که نورمن برگشت، دوریس گرد سفید را توی قاشق خمیده‌ای که بالای شعلهٔ اجاق‌گاز نگهداشته بود ریخته بود و آب شدن آن را در آب جوش نگاه می‌کرد... دستمالی به‌دور بازویش پیچید، یک سر آن را با دندان‌هایش نگه‌داشت و با تمام نیروی خودش سر دیگر پارچه را کشید. آنوقت سرنگ را برداشت و هروئینی جوشان می‌کرد... چنان در مقابل این نمایش عجیب افسون‌زده و دیوانه شده بود که نمی‌توانست یک کلمه حرف بزند.

دوریس با حرکت روشنی رنگ برآمده‌اش را کمی برید... خون بیرون جست و آنوقت از تصور لذتی که نزدیک بود ببرد، مثل مرغ قد قد کرد... با دقت سر سرنگ را در آن برش که به‌رگش داده بود، فرو برد. و هروئین را در رگ خودش تزریق کرد... عمل را چندین بار تکرار کرد. ابتدا سوزش نوازشگری سازویش را فرا گرفت... سپس، مادهٔ مندره با قدرتی بیست بار بیشتر از قدرتی که تا آن روز دیده بود، در خوشش متغیر شد... ناگهان گمان برد که شقیقه‌هایش می‌ترکد و چشم‌هایش از حدقه در می‌آید.

سوار بر مادریان طلائی

نوشتهٔ اویدیماریس



خلاصه آنچه گذشت نورمن اسمیت شبی به‌میخانه‌ی نامیا می‌رود و آنجا پایکی از دخترهای پار به‌نام دوریس آشنا می‌شود پس از صرف مشروب حالتش به‌هم می‌خورد و آنوقت دوریس او را پشت میخانه می‌برد و آنجا به چشم خودشان گروهی فوسکو را در حین ارتکاب جنایت می‌بینند. همانندم یا به‌فرار می‌گذارند و فوسکو صدای پای آنها را می‌شنود. پلیس این قتل را مربوط به تسویه‌حساب بین گانگسترها می‌داند فوسکو برای پیدا کردن شهود جنایت به میخانه با میا می‌رود و آنجا از هویت دوریس اطلاع پیدا می‌کند. فیل لامبرت خبرنگار

کمترین حرکتی نکرده بودند و عکس «جاک» را در آئینه‌ای که پشت‌پیش‌تخته بوده می‌دیدند.

— اسمش «جاک» است... — توی این محله زندگی می‌کنند؟ — بله. — زیاد اینجا می‌آید؟ — گاه به‌گاه... — بگو بیاید اینجا... — چرا؟ — برای اینکه به‌ات گفتیم... — سردر نمی‌آیم. — بگو بیاید اینجا، احمق! ادی با دست اشاره‌ای به‌جاک کرد... در باز شد و جاک وارد سالون شد... هیچان شدیدی در آن قیافهٔ پت‌وپن سیاهش خوانده می‌شد... نزدیک شد... سرش تاب می‌خورد و از گلویش صداهائی بیرون می‌آمد که مثل خندهٔ در گلو مانده‌ای بود.

— پسرهٔ سیاه، اینجا بشین ببینم. خنده جاک ناگهان قطع شد و هیچانش جای خود را به تعجب داد. بی‌آنکه عجله‌ای نشان بدهد، نشست و نگاه استقبالی‌آمیزی به روی ادی کرد. دو برادر به‌ادی گفتند:

— گردن کلفت، برو در میخانه‌ات را ببند.

— چرا؟

— هر چه می‌گویند بکن، احمق! — من همینطوری نمی‌توانم ببینم. — قهوه بدهید. — «ادی» که از این جواب دوگانهٔ هم‌زمان به‌تعجب افتاده بود، گفت: — الساعه. — پرسیدند:

— مگر چیز خنده‌آوری هست؟ — نه... چیزی نیست. — پس اینطور شکلك در نیار، احمق.

«ادی» دو فنجان قهوه ریخت و روی پیش‌تخته گذاشت. دو برادر را که شورشگر توی قهوه‌شان می‌ریختند نگاهی کرد... خم شد و پرسید:

— شما کیستید، بچه‌ها؟

سپس کسبتهٔ خیسی را روی پیش‌تخته کشید و سرگرم خشک‌کردن آن شد. دو برادر جواب دادند:

— بخالت چه کاره‌ایم؟ — هیچ نمی‌دانم. — چشم‌های گرفته و خیره‌شان را بروی او دوختند.

— تراچه شده، احمق؟

ادی آهسته آهسته پیش‌تخته را برق می‌انداخت. گونه‌هایش سرخ شد... چشم‌هایش را روی دو برادر دوخته بود. پرسید:

— راستش را بگویید ببینم، چه می‌خواهید؟

جواب دادند:

— چه سوال روشنی! اول، بگو ببینم این پسرهٔ سیاه‌پوست اینجا چه می‌کند؟

— کدام پسرهٔ سیاه‌پوست؟

— پسرهای که جل و پلاس‌خودش را آن بیرون پهن کرده... همان پسرهای که دماغ پت‌وپنشان را روی شیشه چسبانه...

بکت، اسنو و فقر محض

برای آنکه نویسندگان پیشرو خودمان را بشناسیم، باید بدانیم به چه سمتی پیش می‌رویم و از آنجا که من خبری از این چیزها ندارم، ناگزیر نمی‌توانم بکت را از این گروه بشمارم... در واقع، او، بیشتر، نویسندهٔ کهنه مسلک، از رونق افتاده‌ای به نظر می‌آید... و حتی زمانی روا بود که او را نویسندهٔ پینوا و فقیری هم بدانیم. هر کسی که زحمت مراجعه به پرونده‌های «استحاله» را به خود بدهد و در مجلد سال ۱۹۳۲ که به عنوان عدم حرکت و سکون خاطر انتشار یافته است، مقالهٔ بکت را به نام «شبه‌اساطیر، روان نگاری‌ها، و متون دیگر راه» (که به سبک مولولوگهای جویس نوشته شده‌است و آن‌را چون «مولوی» و «مالون می‌میرد» و «تگفتنی» در مقام مقایسه با آن آثار روشن-بینانه و تر و قازبای می‌نماید) مطالعه کند، به صحت این مدعی گواهی می‌دهد... می‌گویند که بکت در آن زمان به پگی گالنه‌ایم گفته بود که «او مرده است و خودش را دیگری انسان نمی‌داند» یا اینکه، او شیوهٔ جویس در سبک غیر انسانی و سواد و «نویسندگی» خود به آئین جولاس بیوست و به نیروی این آئین توانست «با روح بدبینی شش‌دانگ» قلم بزند و همهٔ آن اصول و عقاید خردمندان را که سر راه عالمانهٔ متافیزیک قرار داشت درهم بکوبد؛ و این کار ستم‌زمن مسخ مداوم و روز افزون زبان و دستور زبان بود. بکت، بیگمان، به تسل ابتدائی و منحن نویسندگان پیشرو سال ۱۹۳۲ تعلق داشت.

یکسال پیش از آن تاریخ، بکت تحقیق مختصر خود را در بارهٔ پرورست انتشار داد که مدت درازی به نظر من نمونه‌ای او عکس اینگونه کتاب‌ها بود زیرا که این کتاب میهم و فضل فروشانه‌ای است و بحکم‌قاعده قانونی رایج، نقدی نیست که در خدمت آتری باشد که روشن کردنش را به عهده می‌گیرد. با اینهمه، این مقاله محصول مغز عجیب و غریب استعدادی است و فسق و فساد آن از آن گونه فسق‌ها و فسادها است که نویسندگانی که شارلاتان نباشند، گاه به گاه و بر حسب تصادف، در برابر آنظار می‌گذرد. و این کتاب اکنون جذبهٔ دیگری پیدا می‌کند... زیرا که بکت اکنون، آشکارا، «آثار میهم» را انتشار داده است و «پرورست» گذشته از آنکه استعداد و فریجه او را در مرحلهٔ تکوین و تکامل نشان می‌دهد، دربارهٔ «اندیشه» یعنی آن چیزی به بحث می‌پردازد که «آثار میهم» باید در آن باره به بحث بپردازد. و این کتاب نیکوترین وسیلهٔ شناخت بکت است، اگر چه نیکو-ترین وسیلهٔ شناخت پرورست نباشد.



نویسنده فرانک کرود
رحمة عبدالرحمن نوبخت

مثلاً، بکت بیشتر از آنکه سرور و اقتضای داشته باشد دربارهٔ «زمان» شعور و اشتیاق نشان می‌دهد... و از «ژودباوری زهر آگین آن در... شناخت غم و محنت» سخن می‌گوید و «آسانها را، برحسب معمول، گرفتار دام اشتباههای اندیشه گمراهی پیش یا افتاده دربارهٔ گذشته و آینده» می‌پندارد و «در پشت‌تفه علاقه خودپندانه ما به زندگی، در پشت هم‌خوشی درمان ناپذیر و زبان-آور ها» پنهان می‌شود. عوامل این «زمان» ساختگی حافظه (و بی‌گمان، حافظهٔ آزادی) و عادت است. اما گاهی ما رابطه خودمان را با این عوامل می‌بریم. غریبه‌ای، حافظهٔ غیر آزادی، قوای نقصان پذیرفته ما را زنده می‌کند و روشن‌بینی همچنان زنده و زودگذری در سلسله انصاف به بار می‌آورد... این‌تفسیر و فسخی که در رابطهٔ اورگانیسیم و محیط آن پیش می‌آید مخلوق انزوا آور است اما منبع همهٔ معنی‌ها و باختمال، همهٔ خوشبختی است. بدینسان این‌التهاب‌های بلاغی و شش‌دانگ و دل‌نشین، هر وقت که خواست باشیم، در اختیار مانیت، زندگی، گذشته از این چیزها، لزوماً بد است. عقل عبارت از اصحا، قدرت روح بر آن است. ما، در زندگی خودمان کفاره گناه روز ازله، گناه ولادت را می‌پردازیم. در هر گناه یا در دقایق ادراک آمیخته به الهام از این وضع رها می‌شویم و به درک نگاه واقعیت جوهر زیبایی نگاه که زندگی جسم را در روی زمین به عنوان «تکلیف» محکوم به لغت می‌کند و معنی کلمهٔ هر گناه، را عیان می‌کند، توفیق می‌یابیم.

بیگمان، این چیزها کاملاً به پرورست بی ربط نیست. اما برگونسیم بکت برای خودش کیفیت بدبینانه و شوق زده‌ای دارد. هنر دافراق گزایندهٔ او درست مثل هنری. ای. هولم چیز مدنی نیست، اما او بی‌بیشتر از آنکه دربارهٔ واحدهای دلفریب به تامل بپردازد دربارهٔ بیابانی به تأمل می‌پردازد که ما در آن سکونت داریم و اگر انسان این تمییرها و این قسیرهای نادرس بکت را در سبک زمان و عادت، دور از دسترس بودن ارزش، نادرستی و قلب و وحشت ندیای انسان، وضع استقرار آلود زندگی انسان، به خاطر بیاورد، بسولت بیشتری می‌تواند به شناخت بکت پس از آن تاریخ، بکت دورهٔ «مولوی» و «مالون می‌میرد» و «تگفتنی» توفیق یابد. ما تقریباً بیشتر از حد تصور قفسر هستیم، مخصوصاً از این لحاظ که باید اساطیر و مذاهب و ادبانی را که از ابدیت و شفاعت و آمرزش حرف می‌زند، دور بیزیم. شکافه‌هایی که این اساطیر و مذاهب توفیق داده‌اند، بی نتیجه و بی‌بهره می‌شود. دنیا سراپا «آشفتنگی» و گمراهی‌مسردرگمی است (بازیگران داستانهای بکت نمی‌توانند دست راستشان را از دست چپ‌شان تشخیص بدهند) قبرمان بکت قبرمانی است که



از حدتوجه می‌گذرد... بی‌سرواها گوگرد را نمی‌خواهند... وقتی که گمان می‌رود بیاید وحش‌زده می‌شوند و وقتی که گمان نمی‌رود بیاید تسکین خاطر پیدا می‌کنند... واپسین سخنرانی پوتسو حقیقت را دربارهٔ زمان باز می‌گوید و ولادیمیر به مطلب می‌برد: «عادت پیدا کردن و نیروی حیات پیدا کردن این اندیشه‌های تیره و خزن‌آور است. بردگی گناه روز ازله بررسی شده است. ولادیمیر واستراگون فقر خودشان را به هبوطی که به میل و ارادهٔ خودشان برگزیده‌اند اسناد می‌دهد.

حقوق خودمان را از دست داده‌ایم؟
از حقوق خودمان صرف‌نظر کرده‌ایم (بی‌حرکت، دست‌پا آویزان، سرها به زیره، زانو زده، می‌مانند).

گوگرد، بیگمان نمونه‌ای از آن «تازاری» است که بکت در کتاب پرورست خود در باره‌اش حرف می‌زند... از «تشریح کفاره» نه کفارهٔ بینوایانه‌ای که اراذل تقلب‌بسته پیرای احق‌ها ساخته و پرداخته‌اند... از کفاره گناه روز ازله و گناه جاودانی سخن می‌ماند... گوگرد قصهٔ آن چیزهایی است که روزگار درازی پیش صورت گرفته است و بعد هم صورت گرفته است... وسیع هیچ کاری برای تغییر وضع نکرده است... او صرفاً یکی از آن قراء بود، خوشبخت از قرائی دیگر... و در آب و هوای گرمی می‌زیست که زود انسان را به چهارمیخ می‌زدند... استراگون چنین می‌گوید: «بهترین چیزها این خواهد بود که مرا هم مثل آن دیگری بکشند».

قلمرو زمان و عادت، از طریق دقت و وسواس پوتسو در ور رفتن به ساعت خودش و پیچ خودش و ریزبازر خودش و «لاکی» پشت نشان داده شده است. لاکی که بردهٔ نمونه‌ای است از سر تا پا دربارهٔ خدای خودش، خدائی بیرون از قید زمان، خدائی دور از سیط معنی که از عرش بی‌حس خدائی ما را با استنساها و تمییزهای دوست می‌دارد مبهمل و مزخرف می‌گوید... پوتسو در بارهٔ زمان - رنگهای گذشتهٔ صبح، هفت‌های یاری که خواهد آمد - داریستن می‌دهد و مثل فسونان [از بازیگران داستانهای پرورست] ناگهان از وجود آینده آگاه می‌برد دوم، آنجا که هم به اسم قابل و هم به اسم هایل جواب می‌دهد و «همهٔ مردم» می‌شود، راه دیگر نشان دادن اسرار و بردگی قوهٔ بزرگهٔ انسان می‌تواند او را بلند کند. ابر کوچک که درشتی از دست انسان نیست پدیدار می‌شود اما این ابر یا مهم شمرده نمی‌شود یا چندان تشویش به بار می‌آورد که

برایانی است... دنیایی یخزده... در زیر آسمانی تیره و آرام تا آن حدی که بتوان دید... و یخزده... در زیر آسمانی که نه وحش‌زده تسکین خاطر پیدا می‌کنند... واپسین سخنرانی پوتسو حقیقت را دربارهٔ زمان باز می‌گوید و ولادیمیر به مطلب می‌برد: «عادت پیدا کردن و نیروی حیات پیدا کردن این اندیشه‌های تیره و خزن‌آور است. بردگی گناه روز ازله بررسی شده است. ولادیمیر واستراگون فقر خودشان را به هبوطی که به میل و ارادهٔ خودشان برگزیده‌اند اسناد می‌دهد.

حقوق خودمان را از دست داده‌ایم؟
از حقوق خودمان صرف‌نظر کرده‌ایم (بی‌حرکت، دست‌پا آویزان، سرها به زیره، زانو زده، می‌مانند).

گوگرد، بیگمان نمونه‌ای از آن «تازاری» است که بکت در کتاب پرورست خود در باره‌اش حرف می‌زند... از «تشریح کفاره» نه کفارهٔ بینوایانه‌ای که اراذل تقلب‌بسته پیرای احق‌ها ساخته و پرداخته‌اند... از کفاره گناه روز ازله و گناه جاودانی سخن می‌ماند... گوگرد قصهٔ آن چیزهایی است که روزگار درازی پیش صورت گرفته است و بعد هم صورت گرفته است... وسیع هیچ کاری برای تغییر وضع نکرده است... او صرفاً یکی از آن قراء بود، خوشبخت از قرائی دیگر... و در آب و هوای گرمی می‌زیست که زود انسان را به چهارمیخ می‌زدند... استراگون چنین می‌گوید: «بهترین چیزها این خواهد بود که مرا هم مثل آن دیگری بکشند».

قلمرو زمان و عادت، از طریق دقت و وسواس پوتسو در ور رفتن به ساعت خودش و پیچ خودش و ریزبازر خودش و «لاکی» پشت نشان داده شده است. لاکی که بردهٔ نمونه‌ای است از سر تا پا دربارهٔ خدای خودش، خدائی بیرون از قید زمان، خدائی دور از سیط معنی که از عرش بی‌حس خدائی ما را با استنساها و تمییزهای دوست می‌دارد مبهمل و مزخرف می‌گوید... پوتسو در بارهٔ زمان - رنگهای گذشتهٔ صبح، هفت‌های یاری که خواهد آمد - داریستن می‌دهد و مثل فسونان [از بازیگران داستانهای پرورست] ناگهان از وجود آینده آگاه می‌برد دوم، آنجا که هم به اسم قابل و هم به اسم هایل جواب می‌دهد و «همهٔ مردم» می‌شود، راه دیگر نشان دادن اسرار و بردگی قوهٔ بزرگهٔ انسان می‌تواند او را بلند کند. ابر کوچک که درشتی از دست انسان نیست پدیدار می‌شود اما این ابر یا مهم شمرده نمی‌شود یا چندان تشویش به بار می‌آورد که

تصویر او، بازهم، از برخورد آن دوفسر است... از برخورد هایل و قایل... و پیام نتیجه‌ای نمی‌دهد... آرایش خاطر «مولوی» که در حسد اعتدال آمیخته به سرت و امید است، در اینجا، که روشن‌بینانه‌ترین قسمت کتب ثلاثه است، با سر گذشتهٔ «موران» تکمیل می‌شود، مردی که کارش پیدا کردن «مولوی» است... زندگی او گرفتار فریمان ستمگانه و بی‌اعتمادی است، او پیشخدمت خودش را آزار می‌دهد... پسرش را شکنجه می‌دهد، با حزم و احتیاط و نواز می‌رود و مرتباً از آن «کارها» می‌کند... و به باغ خودش می‌نازد... تشریح و توصیف زندگی او از زیباترین صفحه‌های است که بکت نگاشته است... داستان فروریختگی و اضمحلال این زندگی صفت و فلج... و برای آن دسته‌به‌کار می‌شود که انسانی را بکشد، پیام‌آوری که به سوی او می‌آید غیر قابل فهم است... و از قرآرمعلوم، به او می‌گوید که به عقیدهٔ «صاحب اختیار» زیبایی سرت جاودانی است... آیا مقصود او نفی و انکار است... انکار که او بهتر از خدا نبود... نه... «مولوی» پایان کار نیست... حتی سفارش منتهی‌هم می‌کند: جواب مقول زندگی «آرامش خاطر» است. ما بسبب ترجیح «سقوط» برردرس ایستادیم... بود که به مرحله‌ای که هستیم رسیده‌ایم... و اکنون عقل و مصلحت در این است که سرها در آرزوی آن هستند که مطلقاً ناقص‌الاضفاء شوند... شل، و کسور و چهار دست‌وپا در روی زمین... می‌سوزونی می‌گوید: «تمییزه گفت که خالم خوبه...»

بیشه گفت که خالم بدتی نیست، در واقع، خالم بهتره... از دست‌دادن بیناکنام، وسیلهٔ تحریک بزرگی بود، تلنگر بزرگی بود... پیش از آنکه پیام‌آور از آن سانحهٔ کلبانی که باعث تأخیر قطار محلی شده است برای‌شان حرف بزند، خانوادهٔ رونی برونشتهٔ «وی سایدالی» خنده و حشانه‌ای می‌کنند «خدا همهٔ کسانی را که افتاده‌اند نکه می‌دارد و همهٔ آن کسانی را که شکسته شده‌اند، بلند می‌کند... تمییزها و استعاره‌های بوسیده بکت از قبل، که روی زمین افتاده‌اند، و قوی خاک‌روبه‌دان‌ها نیستند... و در راهی که بیسبب می‌رود ناله می‌کنند، نشانهٔ بدبینی است... بکت در دنیایی سکونت دارد که در مسلمات هبوطی در آن صورت گرفته است اما مسلماً شگفتی در آن نیست... این بدبینی قسمتی از برنامهٔ استحاله بود اما اکنون صفت بینوایانه‌ای پیدا کرده است.

«گوش می‌دهم و صدا از دنیایی می‌آید که دستخوش فروریختگی و اضمحلال

می‌دارند... و حتی دوست داشتن به اینصورت است... مالون یا «مک‌من» (پسر انسان) علیل است و تیلوار جانی برای خودش در دنیا پیدا کرده است... در یک ناخوشی می‌گذری زندگی می‌کند... فرزانه‌ترین حیوان در این کتاب طوطی آموخته‌ای است که کوشش آن در راه یاد گرفتن جملهٔ کلبنی، همیشه در همان سه کلمهٔ نخستین شکست می‌خورد و بدینگونه ضربیه‌ای بر سر برگونسیم بدبینانه فرود می‌آید... اما داستان «مالون می‌میرد» این نکته را به یاد ما می‌آورد که کتابی هرچه به «عدم سمت» به «عدم جهت» و آرایش خاطر مطلق نزدیک باشد، خواندن آن پیمان میزان دشواری می‌شود مخصوصاً اینکه کتاب سرسطری هم نداشته باشد... و واپسین داستانی که «تگفتنی» باشد، بسی بیشتر از داستان «مالون می‌میرد» به «عدم حرکت» و «عدم حس انسان بستتر» آسانی که در تاریکی سکونت دارد - نزدیک می‌شود... این «انسان بستتر» مظنر آن انسانهایی است که نومیدانه سقوط کرده‌اند و به چستان مرحله‌ای از پاک‌ی رسیده‌اند که انسان واقعی هرگز نمی‌تواند برسد... همه انسانها، در مقام مقایسه با او، خوشبخت هستند... بدینگونه است که قبرمان داستان این سخن آمیخته به تضاد را به زبان می‌آورد: فقط من انسان هستم و بقیه جنبهٔ خدائی دارند... او به زبان کلبنی حرف می‌زند و همه چیز را می‌پذیرد... همه این «هرفی‌ها»، «مولوی‌ها» و «مالون‌ها»... هرگز دردها و زنجبای سرا ندیده‌اند... دردهای آنها در مقام مقایسه با دردهای من چیزی نیست... (هیچ تأسفی تاکنون مثل تأسف او دیده نشده است) او، «هستی» است... توپ ناطق درشتی است... حیاتی است بی‌خدای دیگر... زمین نومیدی است که خدا جز پیام‌های فاشیندی و غیرقابل فهم، پیام دیگری برای‌اش نمی‌فرستد... حتی سبود (پسر خدا) بی‌فایده و بی‌بهره می‌ماند... و بند (پارکراف) صدمسی صفحه‌ای با این جمله تمام می‌شود: نمی‌توانم دیگر پیش بروم... پیش خواهم رفت... و این یکنانه خدائی است که ما حق داریم داشته باشیم... تصویر حقیقی خودمان... بکت، درست مثل ویتمن است که کوشش دارد از راه نوشتن شاعر هرزه آمریکای هرزه‌ای به ما نشان بدهد... و این تقلب - یعنی تقلب قالب، قالب تقلید، مدام در واقع و در ادبیات مدرن دیده می‌شود... و این پایین دلایل می‌توان چنین پنداشت که خدایی است که ما حق داریم داشته باشیم... تصویر حقیقی خودمان... بکت، درست مثل ویتمن است که کوشش دارد از راه نوشتن شاعر هرزه آمریکای هرزه‌ای به ما نشان بدهد... و این تقلب - یعنی تقلب قالب، قالب تقلید، مدام در واقع و در ادبیات مدرن دیده می‌شود... و این پایین دلایل می‌توان چنین پنداشت که خدایی است که ما حق داریم داشته باشیم... تصویر حقیقی خودمان... بکت، درست مثل ویتمن است که کوشش دارد از راه نوشتن شاعر هرزه آمریکای هرزه‌ای به ما نشان بدهد... و این تقلب - یعنی تقلب قالب، قالب تقلید، مدام در واقع و در ادبیات مدرن دیده می‌شود... و این پایین دلایل می‌توان چنین پنداشت که خدایی است که ما حق داریم داشته باشیم... تصویر حقیقی خودمان...



تازه‌های سینما

از: بابک ساسان

«هملت» راک اندورل!

جانی هالییدی اخیراً دو مین فیلم خود «ماجری ماجری است» و «به کارگردانی کلودلوش (یک زن و یک مرد، زندگی برای زندگی)» به پایان رسانیده است. هالییدی در این فیلم نقش خواننده مشهوری را دارد که ترتیبی می‌دهد که خودش را بدزدند تا به این وسیله تبلیغات وسیعی درباره او بشود و شهرت بیشتری بدست آورد. بازیگران دیگر فیلم آتی ژیراردو، ژاک برل و لینی وائورا هستند. هالییدی قصد دارد «هملت» شکسپیر را به زبان فرانسه با آهنگهای راک اندورل و پاپ به روی صحنه بیاورد و خود نقش اول آنرا بازی کند. خواننده فرانسوی که این خبر

جوانان آمریکایی در راه فیلمسازی

بازیگران و جوانان خوب داده است. با ذوق و اندیشمند مک رود برای این فیلم هنرمندی است که آمریکائی در یکی دو ساله آزمایشی که کمپانی مترو- از فیلمهای «درگرمای اخیر توجهی خاص به گلدوین مایر، به منظور شب» و «این گروه‌خشن» کار تهیه و ساختن فیلمهای انتخاب وی به عنوان کار- باوی آشنائی داریم و اخیراً سینمایی پیدا کرده‌اند. گردان «چندلر» خواست هم در فیلم «اجیر ساخته چه آنکه در تلویزیون به عمل بیاورد، یک فیلم پیتفاندای بازی بسیار کار می‌کردند و چه نیم ساعته ۱۶ میلی‌متری جالبی ارائه داده است. کسانی که بطور غیر- را با نام «دسته لاستیکی» اوتس خود تصمیم دارد حرفه‌ای با دوربین‌های کارگردانی کرد که یک فیلمی را با عنوان «سر- کوچک به فیلمسازی مشغول کمده میاه سوررئالیستی زمین پریکلی پیر» برای بودند. آنان دیگر از تهیه است درباره دسته‌ای موتور کمپانی پیتفاندا کار- کنندگان و کارگردانان سوار. و این فیلم آغاز گردانی کند. و غول سینماترسی به دل کار رسمی او شد. و جالب اینجاست که راه نمی‌دهند. و نشان هم «چندلر» اولین فیلم لسلی کارون ستاره هنرمند داده‌اند که اگر از نظر پلیسی لسلی کارون است فیلمهایی چون «یک تکنیک به پای اسلاف که نقش مقابل وارن اوتس آمریکائی در پاریس، نمی‌رسند از لحاظ اندیشه یک کارآگاه خصوصی را «اطاقی بشکل‌ال»، «فانی» و فهم شاید از آنان پیشتر بازی می‌کند، یک ماموریت و «بالبگت دراز» هم عادی این کارآگاه به امید آن دارد که به زودی هم باشند. پلمک‌وود هم یکی از این جوانان است که با چنانیتی طرح- سناریونی از خودش کار- با اولین فیلم سینمایی ویزی شده و عشقی غیر گردانی بکند. خود «چندلر» آزمایشی ممکن درگیر می‌شود.



لسلی کارون و وارن اوتس

یکصد و سی امین فیلم رابرت میچام

از جمله فیلمهایی که اخیراً به بازار آمده و با اقبال منتقدان و تماشاگران روبرو شده «په‌سوی خانه» یکصد و سی امین فیلم رابرت میچام و اولین فیلم هربرت لئونارد تهیه‌کننده و کارگردان آن است. این فیلم درامی است مؤثر درباره روابط دردناک و یاس‌آور یک پدر و پسر. هرری گریهام (رابرت میچام) مردی است که به جرم قتل همسرش، زندان رفته و به قید التزام آزاد شده



پدر و پسر (رابرت میچام) در «په‌سوی خانه»

T.H.X-1138

زندگی یک شاعر بدنام بر پرده سینما

این عنوان یک فیلم است، تراجیکس - ۱۱۳۸ را جورج لوکاس بر مبنای داستان کوتاهی از خودش ساخته است. این داستان که در جهان قرن بیست و پنجم رخ می‌دهد از انسان‌هایی سخن می‌گوید که با شماره شناخته می‌شوند و پلیس‌های ماشینی آنان را نگهبانی می‌کنند. بازیگران فیلم رابرت دووال، داندل پلزنس، مگی- مک اومی و آیرین فارست هستند.



یک زندانی مرد آی. ام. ام. - ۷۷۴۴ (آیرین فارست) در بازوان خود گرفته و سعی دارد حالت هیستریک او را آرامش بخشد.



یک پلیس ماشینی نگهبان زندانی مردی است که روی کف زندان لغزش می‌کند.

«دیوان» نمایشنامه سیدنی مایکل در باره دیلان تامس شاعر مشهور و بدنام به صورت فیلم درخواهد آمد. این نمایشنامه که در سال ۱۹۶۴ در برادوی موفقیت بسیاری کسب کرد از کارهای ادبی برجسته و زندگی خصوصی بریندوبار این شاعر اهل ویلز انگلستان سخن می‌گوید که نوشته‌های وجدآورش نسلی را تحت تأثیر درآورد. او در سال ۱۹۵۳ در بیمارستان نیویورک به سن ۳۹ سالگی درگذشت. آلت گینس با ایفای این نقش در برادوی برنده جایزه معروف تونی گردید. و بهمین سبب برای بازیگری که بتواند این نقش را روی پرده سینما زنده کند نیز پیروزی بزرگی پیش‌بینی می‌شود.

چند خبر کوتاه

- پل نیومن و رابرت ردفورد در فیلمی بازی خواهند کرد با عنوان «تصویر یک پلیس درستکار».
- این فیلم سرگذشت «فرانک سربیکو» و همکاری گروهیان دیوید دورک و مبارزه آن دو است بر علیه جنایت در نیویورک و فساد در اداره پلیس آن شهر، که مدت‌های طولانی مورد بحث مطبوعات بزرگ آمریکا بود، جان فورمن این فیلم را برای کمپانی وارنر تهیه خواهد کرد.
- رابرت وایز کارگردان و تهیه‌کننده آمریکائی طبق قراردادی که با کمپانی یونیورسال بسته است، تهیه فیلم «دونفر» را در این ماه در مراکش آغاز کرد.
- ویلیام فریدکین - که فیلم «رابطه فرانسوی» او مورد توجه منتقدین قرار گرفته و هم‌اکنون در آمریکا با اقبال بسیار تماشاگران روبرو شده است - فیلمی خواهد ساخت با نام «جن‌گیر». این فیلم سرگذشت دختر جوانی است که گرفتار شیطان شده است.
- جرالدين چاپلین با ارسن ولز و استانیس بیکر در فیلمی بازی خواهند کرد با عنوان «منتظران بیگناه» که قرار است پیتراکالینسن آنرا کارگردانی کند.
- دایاناراس خواننده مشهور و محبوب سیاهپوست آمریکا اولین فیلم خود را به نام «باتری-نغمه‌خوان» برای کمپانی پارامونت بازی خواهد کرد. وی در این فیلم نقش بیلی هالییدی خواننده بزرگ آمریکائی را بازی خواهد کرد. کارگردان فیلم سیدنی فیوری است که فیلم «وکیل مدافع» او را اخیراً در تهران دیدیم.
- برنارد بروری (که فیلم‌های «آنزلیک» را ساخته است) داستانی رمانتیک را در وین کارگردانی کرده است با عنوان «در جنگ همچون در جنگ» قهرمان فیلم یک افسر لهستانی است که در خلال جنگ بین روسیه و لهستان در مرز روسیه گم می‌شود و یک سری ماجراهای عاشقانه او را درگیر می‌کند.
- فرانکلین شافتر سرگذشت معروف هانری شاریه (پاپیون) را بر مبنای سناریونی از ویلیام گلدمن به فیلم برخواهد گرداند. نقش اصلی این فیلم را استیو مک کوئین بازی می‌کند.

برای خواننده «تماشا» و تماشاگر تلویزیون شاید «ابراهیم وحیدزاده» نام آشنایی باشد چرا که فیلم «چشمه‌های او» چندین بار از تلویزیون به نمایش درآمد.

وحیدزاده ۲۸ ساله و فارغ-التحصیل دانشکده هنرهای دراماتیک است. با چتهای باریک، عینکی ذره-بینی به چشم، و به ظاهر آرام و فروتن. اولین کار سینمایی‌اش را با فیلم ۵۰ ثانیه‌ای «تضاد» برای فستیوال مونرآل آغاز کرد، بعد از آن دست به ساختن تعدادی فیلم کوتاه و بلند زد. از فیلم‌های بلند او می‌توان تاج - شمع‌دانی-چشمه - کدام قله، کدام اوج و اسیر را نام برد. علاوه بر کارگردانی این فیلم‌ها بعنوان دستیار در چند فیلم بلند از کارگردانان دیگر، جمله «شوهر آهو خانم»، کارگردان را یاری داده است. با او گفتگویی داریم در مورد سینما و سینماگر.

گفتگو را چنین آغاز می‌کنند:
سینما الان دیگر یک وسیله بیان پذیرفته شده است. کسی که بخواهد سینما را نقی کند کار کاملا اشتباهی کرده است. در سینما آدم‌ها با بضاعت‌ها و بینش-های مختلف کار می‌کنند، عده‌ای سعی در ارائه کارهایی در حد توده مردم دارند که کمابیش پذیرفته می‌شوند. بعضی هم با احساس مسئولیت بیشتر سعی می‌کنند مردم را بطرف خودشان جلب کنند. همچنین آینده و راه پیدا کردن آینده بهتر را به مردم نشان بدهند. در مورد دوم باید عرض کنم برای اینکه اجتماع شناخت درستی از این افراد بدست آورد باید صبر کرد تا زمان آنها را آنطور که هستند بشناساند.

● با این تعلیلی که شما می‌کنید یک فیلم‌ساز موفق از نظر شما چه کسی می‌تواند باشد؟

می‌گوید - عده‌ای معتقدند برای آنکه بتوانند آنچه را که می‌خواهند در سینما پیاده کنند، هیچ اشکالی نیست که برای شروع کار ابتدا دست به ساختن فیلم‌های عامه پسند بزنند و بعد که استطاعت ساختن یک فیلم را آنطور که خودشان میخواهند بدست آوردند ساختن فیلم دلخواه خود را شروع کنند. اما این مسأله کاملا روشن است که تمام آدم‌هایی که فرهنگی بعنوان پستوانه‌های کارشان داشته‌اند و دست به ساختن فیلم پست و مبتذل زده‌اند موقعیتی کسب نکرده‌اند، این مسأله در مورد آدم‌هایی هم که خواسته‌اند حرف‌هایی بزرگتر از مغزشان بزنند کاملا صدق می‌کند. با این حساب یک سینماگر موفق کسی است که آن کاری را که در حد شعور و استطاعت معنوی‌اش است انجام دهد.

● ماهیت یک سینماگر یا بیان صریح‌تر چیست؟

- این سؤال توضیح زیادی می‌خواهد اما به صورت خیلی ساده می‌توانم بگویم که نه تنها یک سینماگر بلکه، عموم هنرمندان، واسطه‌ای هستند بین فیلسوف و مردم. گمانم خیلی واضح باشد. فیلسوف کسی است که

گفت و شنیدی با:

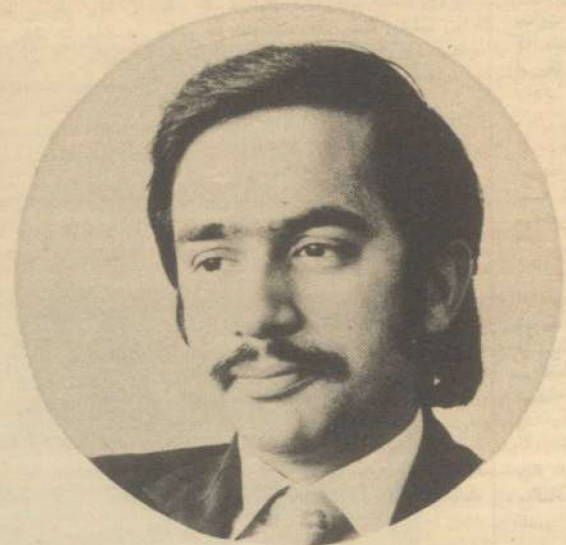
ابراهیم وحیدزاده، فیلم‌ساز

از: شهلا اعتدالی

● سینماگر موفق کسی است که در حد شعور و استطاعت معنوی خود کار کند.

● سینماگر واسطه‌ای است بین فیلسوف و مردم و وظیفه‌اش نمایش راه وصول به آینده بهتر

● هنرمند راه حل مشکلات را پیدامی کند و این راه، ضابطه‌ای برای تماشاگر او خواهد بود



● از فیلم‌های خودتان صحبت کنید.

- من همیشه حرفی را می‌زنم که قبلا آنرا تجربه کرده باشم. زندگی من از سینما جدا نیست و همچنین سینما از زندگی من. من با فیلم‌هایم همانطور که پیش می‌روم زندگی‌میکم. فیلم برایم تنها یک جور زندگی نیست، سینما برایم حالت مکاشفه دارد. من راه رسیدن به آن چیزهایی را که برایم زجرآور است پیدا می‌کنم. سینما را میشود به یک روانکاو تشبیه کرد. هنرمند به اعماق وجود خود

راه رسیدن به آینده بهتر را بشناسان میدهد، هنرمند آنرا با ضوابط و تمهیدات هنری بصورت علنی‌تر بازگو میکند.

● آیا دقیقا می‌توان گفت که کار یک هنرمند نمایانن راهی است که فیلسوف برای آینده بهتر پیش-بینی کرده است؟

- بله، وقتی راه وصول به هدفی مشخص شود، رسیدن به آن کارساده‌ای است. هنرمند با امکاناتی که دارد پیش‌بینی فیلسوف را از نظر زمانی نزدیک‌تر میکند.

نفوذ میکند و تمام دگرگونی‌هایی را که بر اثر شرایط محیطی در او ایجاد شده است به‌تدریج بازگو می‌کند.

● تماشاچی از این مکاشفه چه نفعی می‌برد؟

- هنرمند در هر حال فردی از افراد یک اجتماع است، بنابراین احساسات و عواطفش چنان چیزهایی است که در اکثر مردم آن اجتماع وجود دارد. طبیعا هنرمند هم با تمام‌سائلی که مردم یک اجتماع با آن‌ها درگیرند سروکار دارد. هنرمند با دید خاص خودش و با امکاناتی که دارد راه‌حل مشکلات را می‌یابد و تماشاگر اثر او نیز می‌تواند آنچه را که هنرمند به‌آن رسیده است ضابطه‌ای برای خودش به‌حساب آورد.

هنرمند در هر شرایط موقعیتی که قرار گیرد برای ارائه یک کار درست می‌تواند با یک بیان جهانی آنرا مطرح کند.

● فیلم «چشمه» اولین فیلم بلند و حیجزاده است. این فیلم در روایی رئالیسم، سوررئالیسم، تداوم می‌یابد. چشمه در واقع حدیثی است در مورد سازنده آن. می‌پرسم انتخاب این اسم، «چشمه»، براساس چه انگیزه‌ای بود؟

- می‌گوید: همانطور که می-دانید محور داستان براساس زندگی یک پسر بچه دور می‌زند. پسرک می-خواهد وارد اجتماع شود اما مادر و پدر بنا به خواسته‌هایی مانع این کار میشوند. و بالاخره روزی میرسد که این پسر باز هم بنا به خواسته‌های پدر و مادر باید ولود اجتماع شود، اما او دیگر به‌آن چهاردیواری خوگرفته است اما باتمام مقاومتی که به‌خرج میدهد بالاخره به‌میان مردم میرود.

بچه‌هایی که به‌گلهای مصنوعی آب میدهند، زندهای چادری که هیچ چیز بجز نقطه سیاهی به‌چشم نمی-آیند، ازدحام مردم، خفقان، قتل‌وغیره اینها صحنه‌هایی است که در اولین برخوردش با اجتماع می‌بیند. در این دیدارها که او، در آنها فقط ناظر به‌شمار می‌آید، به‌آدم‌هایی برمیخورد که به‌اشکال مختلف او را می‌آزارند. او از فضای خالی سفیدرنگ به یک فضای سبز وارد میشود اما در این فضا هم درختان عمودی و خشن هستند. حال طرح‌هایی که از چهره آدم‌ها می‌کشد به‌خلاف گذشته چشم دارند. اما او به‌این واقعیت تن در نمی‌دهد و چشم‌های تصویر را پاره می‌کند. دلش میخواهد هیچ‌کس چشم نداشته باشد و این را تنها راه منطقی برای ورودش بین مردم می‌داند. این آرزو محال است. راه دیگری باید اندیشید، تصمیم به‌خودکشی میگیرد. در همین لحظات دختری یک گل حقیقی به او میدهد، این آخرین امید اوست و بعد مرگ.

● فکر نمی‌کنید اتمام فیلم به این شکل ناامیدکننده باشد؟

- امیدوار یا ناامید کردن مطرح

بقیه در صفحه ۸۵

سرگذشت انسان

بقیه از صفحه ۴۴

از پیش ببرد و بعد از ده‌سالگی به‌من بلوغ میرسد. بعقیده بعضی از طبیعیون، هنگامیکه اجداد انسان جنگل‌ها را ترک کردند و در فضاهای باز به‌شکار مشغول شدند، گروه‌ها گسترش یافت و همکاری اجتماعی تشدید شد.

در زندگی جنگلی و یا عبارات دیگر دوران تغذیه از میوه‌های درختی، هر فرد بنهایی می‌توانست غذای لازم برای خویش را فراهم آورد. اما در زندگی براساس شکار، هرچقدر همکاری بیشتر باشد، حاصل شکار بیشتر است. بعضی از انواع میمون‌های بزرگ که به‌زندگی خارج از جنگل و در مناطق باز عادت کرده‌اند و بتدریج گوشه‌خوار شده‌اند، اغلب بطور جمعی شکار میکنند و مشاهده شده است که حلقه‌وار طعمه خویش را از اطراف محاصره میکنند.

روابط خانوادگی

جنبه‌های خانوادگی و روابط بین افراد در نخستین جوامع بشری مورد گفتگو و بحث بین دانشمندان است. اگر نخستین جوامع انسانها را در چند میلیون سال پیش باطرز زندگی میمون-های بزرگ بخواهیم مقایسه کنیم باید ببینیم رفتار میمون‌ها در داخل گروه چگونه است؟ مدت‌ها عقیده عمومی براین بوده که میمون‌های بزرگ در تمام‌مدت عمر بیش از یک ماده اختیار نمیکنند ولی بعدها این عقیده بکلی رد شد و معلوم گشت که گوریل‌ها و شیمپانزه‌ها و اورانگ‌سائواتانگ‌های نر در گروه خود اگر بر تمام ماده‌ها مسلط نباشند لااقل هر یک

برچند ماده‌گروه خود تسلط مطلق دارند. هنگامیکه نوع انسان جامعه‌های اولیه را تشکیل داد، در واقع زندگی یک همسری را نمیتوان یک طبیعت‌ذاتی بلکه بعنوان یک خصیصه اکتسابی اختیار کرد... در مطالعه قبایل ابتدایی امروز بدان نتیجه رسیده‌اند که در این قبایل کثش بسوی ازدواج با افراد غیر خانواده یا ازدواج با افراد ازخارج از قبیله و گروه اجتماعی همان رسم است که تنفر و احتراز از نزدیکی با محارم. این احتراز و دوری از ازدواج با نزدیکان که بعدها بصورت‌گناه درآمد، چگونه در جوامع نخستین انسانی پیداشده است؟ در این مورد دانشمندان پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند که هر یک قابل مطالعه است.

داروین و پس از او فروید در این باره نظریاتی عنوان کرده‌اند. آنها به‌مقایسه جوامع اولیه انسانی با گروه‌های میمون‌های بزرگ پرداخته‌اند و میگویند: علت اصلی این خصیصه اجتماعی را باید در تسلط میمون‌های بالغ و نیرومند در گروه‌های خود بر همه افراد گروه جستجو کرد. آنها که بر تمام ماده‌های گروه تسلط داشته‌اند طبیعا جوان‌ترها را از آنان دور میکرده‌اند....

این جوان‌ترها از گروه خود خارج میشده‌اند تا در گروه‌های دیگر جفتی بیابند و تشکیل‌گروه‌های جدید بدهند که در آن پدرها تسلط و فرمانروائی مطلق نداشته باشند....

اگر در جوامع اولیه انسانی شباهتی با جوامع میمون‌های بزرگ وجود داشته باشد باید گفت‌که انسان نیز از دورترین اعصار عادت بان کرده‌بوده که از گروه و خانواده خود خارج شده و همسر آینده‌اش را در خارج از محیط نزدیکانش بیابد. و این عادت کم‌کم بصورت رسم درآمد سپس‌حالت عرف و سنت پیدا کرده و در جوامع تکامل یافته‌از اصول اخلاقی و قوانین اجتماعی شده است و

هرکس خلاف آن رفتار کند مرتکب گناهی بزرگ شده است.

یک بیان و تعریف دیگری که کاملا مخالف تعریف اول است نیز از طرف دانشمندان عنوان شده است. بعقیده این دسته از محققان، خانواده انسان نخستین، اصولا برپایه حکومت مادر بوده و بنیای جامعه اتحاد و اتفاق طولانی و ناگسستی مادران و دختران بوده است لذا پسرها کوشش میکرده‌اند که از تسلط مادر خود را رها سازند و مخفیانه با دختران سایر گروه‌ها رابطه برقرار میکرده‌اند و گاهی در زیر نظر خشمناک و پرکینه مادران زندگی جدید خود را در داخل گروهی غیر از گروه خود ادامه میداده‌اند.

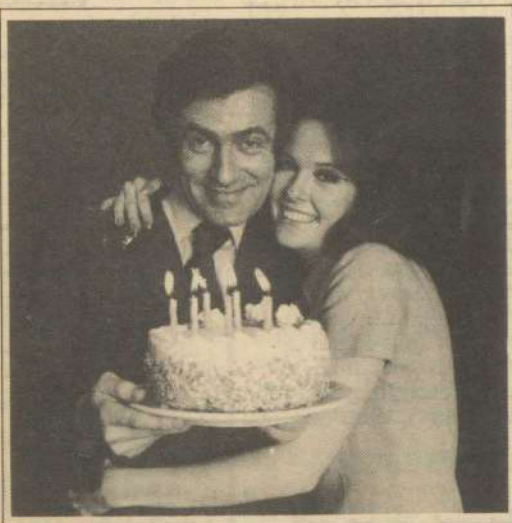
این عده برای تأیید نظر خود زندگی و ازدواج در بعضی از قبایل کاملا ابتدایی جزایر اقیانوسیه را مثال می‌آورند که جوانان هرگروه هنگام ازدواج باید به‌هر وسیله‌ای شده باحیله یا زور دختری از گروه دیگر انتخاب کنند و اگر گروه جدید که براساس تسلط مطلق مادرهاست داماد را به‌عضویت پذیرفت او نیز تسلط مادران را باتمام خشم‌ها و آزارهایش بپذیرد.

با اینهمه، باید گفت که هر دو نظریه هم مبالغه‌آمیز و هم خیلی ساده‌کردن مسئله است. اما احتمال دارد که در هر یک از آنها قسمتی از حقیقت نهفته باشد. دانشمندان واقعی نمیتوانند بنظریه علمی خود را براساس مقایسه جوامع چند هزار یا چند میلیون سال پیش انسانها با گروه‌های حیوانات وحشی امروز یا جوامع ابتدایی عصر حاضر قرار دهد و باید به‌این نکته توجه داشته باشد که از هرگونه تعمیم بپرهیزد و تعداد کثیر سازمان‌های اجتماعی را نه‌تنها در انواع مختلف بلکه در داخل یک نوع در نظر بگیرد و تفاوت‌ها و اختلافات آنها را با یکدیگر فراموش نکند.

ادامه دارد»



سالگرد



- صبح بخیر عزیزم سالگرد زده‌اوجمونو تبریک میگم .
- توهم‌که حواست پرت ه ، سالگرد ازده‌اوجمون فرداست .
- خوب باشه ، لااقل من یادمه‌که این ششمین سالگرد ه ،
- نه جونم ، این عکسو ببین ،
- ۱۰۴۰۳۰۴۰۵ ، هفتمین سالگردمون مبارک‌باشه، البته فردا.

عکس نمی‌گذاره فراموش کنین !



دوربین‌های اینستاماتیک و فیلم کدک



حاصلیات

Antimemoires



از: آندره مالرو
ترجمه: رضا سیدحسینی

بمزمزمه‌های رسیدیم کمی دور افتاده و وارد انبار بی‌سقف آن شدیم. یکرنده باغبانی، شن‌کش‌ها، و چنگک‌های آبی. من در انبار نبرد ۱۹۴۱ این انبارهای کهنه را دیده بودم، اما آنوقت متوجه نشده بودم که این آلات و ابزار (بخصوص رنده باغبانی) چقدر شبیه آلات شکنجه است. دستم براف‌افتاد و یازم در دو جای دیگر از آن قبیل ایستاد. احساس می‌کردم که در جستجوی یک صحنه شکنجه‌ایم. لابد سربازان جمع شده بودند، زیرا دیگر اثری از آنها نبود. تنهایی؛ شوریکه ساکنانش زره‌پوشها بودند؛ خانه‌هایی که اژدهاها چنگکها و شن‌کشها بودند تا جسدها را بکشند. پنج دقیقه بعد، حاملان من ایستادند. افسر گفت:

Kommandantur-
«هتل دورفانس» بود، صندوق پستی پارتیزانها اینجا بود. آلمانها دفتر هتل را تخلیه کرده بودند. مدیر هتل پشت صندوقش نشسته بود. با موهای سفید، چهره منظم و یقه‌های برجسته؛ پتنام‌مندی یک‌میدرمانتسیون بود. من او را دوبار دیده بودم. آلمانی بطور تصادفی پرسید:

« شما این شخص را می‌شناسید؟ او با حواس پرتی بی‌آنکه مرا نگاه‌کنند جواب داد:

« من؟ نه.
بعد آلمانی از من پرسید:
« شما چطور؟
« متأسفانه پارتیزانها در هتل اقامت نمی‌کنند!
دفتر هتل بوسیله پنجره‌های کرکره‌ای کوتاه یا سراسرای کوچک آن مربوط بود. افسر پشت میز تحریر نشست. بی‌آنکه پایه‌های تخت‌روانرا باز کند مرا روی سنگفرش سیاه و سفید گذاشتند. سربازی با یک دفتر یادداشت وارد شد و بانگامپانیکه بیش از خصومت کنجکاوی در آنها بود مرا برانداز کرد و در سمت چپ افسر نشست کوجه باریک بود و هم‌اکنون چراغها را روشن کرده بودند. منشی با چانه و پیشانی جلوآمده‌اش شکل لوبیا داشت و بازپرس سری نظیر سر کنجشک داشت، بادماغ برگشته و دهان

کوچک کرد. او هیچ شباهتی به آلمانها نداشت مگر باموهای سرخ کوتاهش که تا بالای گوشهای برجسته‌اش تراشیده شده بود. هردو بسیار راحت نشسته بودند.

« مدارکتان!
برخاستم. یک قدم پیش رفتم و کیف پولم را بدستش دادم. بلافاصله بجای خودم درازکشیدم. سنگوپ‌زدیک بود. با اینهمه دقیق بودم. زیرا بازی شروع شده بود. گفتم:

« به‌همکارتان هم گفتم که این اوراق ساختگی است....
کنجشک پیر آنها را یادقت نگاه می‌کرد: شناسنامه، گواهینامه‌راندنگی و مدارک دیگر بنام «برژه» Berger قریب هزار فرانک بصورت اسکناس. تصویری از زن و پسر. آنها را توده کرد و کنار کیف پولم قرار داد:

« آلمانی بلدیدی؟
« نه.
« اسم، اسم کوچک، درجه؟
« سرهنگ دوم مالرو، آندره، معروف به‌سرهنگ برژه. من فرمانده نظامی این ناحیه هستم.
او حیرت‌زده نیمتخته افسری بی‌درجه مرا نگاه کرد. انتظار چه قیافه افسانه‌ای را داشت؟ من در اتومبیلی دستگیر شده بودم که پرچم سرهنگ با صلیب «لورن» را داشت.

« از چه تشکیلاتی؟
« تشکیلات دوگل.
« شما اسیرهای هم دارید. نه؟
او لهجه آلمانیهای شمال را داشت. لحن پرسش تهدیدآمیز بود، اما خشن نبود.

« در واحد تحت فرماندهی من، قریب صدنفر.
تقدیر چه نقش عجیبی بازی می‌کرد! نمیدانم چرا رسم بر این بود که اسیرهای پارتیزانرا در دادگاههای جنگی محاکمه کنند. من در یکی از گروههای پارتیزانی «فرانکتیوره» باتفاق رؤسای پارتیزانها که خود را بجای قضات عالی‌رتبه‌گرفته بودند، در محاکمه‌ای از این نوع شرکت کرده بودم. کیفرخواست قابل قبولی بود - زیرا که کینه همیشه شبیه کینه است -

« و نومی تقلید دفاع از طرف منشی‌مانندی که دهسال بود آرزوی بازی نقش وکیل مدافع را داشت. در تالار کوتاه و خنک یکی از قصرهای «لو» که از بیرون در میان گرما و گلپهای زرد فریادبازها بگوش می‌رسید.... برای قبول ریاست یک دادگاه جنگی بود که روز پیش اونیتورمی را که اکنون به‌تمم یوده پوشیده بودم. تا آنروز قریب بیست نفر از آژاسی‌ها را آزاد کرده بودیم، زیرا در میان دسته‌هایی که باما می‌جنگیدند، آژاسی‌ها فراوان بودند، همانطور که در میان پارتیزانهای مام هنگ «آژاس - لورن» تشکیل شده بود. یکی از ستوانهای ما که درناحیه «کلمار» Colmar معلم بود، پیشنهاد کرده بود که دفاع اسیران آلمانی را بعهده بگیرد. و نخست به‌فرانسه و بعد به‌آلمانی گفته بود: «هیچیک از این اشخاص عضو «اس. اس.» یاگشتاپوه نیستند. اینها سربازند و نمی‌توان هیچ سربازی را به‌جرم اینکه بسیج‌شده و فرامین نافوقهایش را اجرا کرده است تیرباران کرد. در انتهای‌سالن عده زیادی از یاران ما بودند و من اضطرابی را که آژاسی‌های ما دچارش بودند، احساس می‌کردم. تصمیم‌گرفته شد که اسیران به‌اولین واحد متفقین که ملاقات کنیم تسلیم شوند.

« با آنها چطور رفتار می‌شود؟ منشی‌تد نویسی می‌کرده، مدادش را بزمین گذاشت.
« آنها وقتشانرا به‌چوب‌بازی می‌گذرانند و مثل افراد خودمان غذا می‌خورند. برای آنها جنگ تمام شده است.

کنجشک پیر نمی‌دانست که آیا مسخره‌اش می‌کنم یا نه. اما در قیافه‌اش اثری از این حالت نبود.
گفتم:
« آنها منتظر بودند که باوحشی‌های ژنده‌پوش روبرو شوند اما به سربازان اونیتورم‌دار برخوردند.
« چربازها؟
« نه، پارتیزانهای فرانسوی.
« آنها کجا هستند؟
« کی، اسیران؟



آندره مالرو با سربازان نبرد سورن در سال ۱۹۴۰

بوده و خود من فرمانده واحدی متعدد دیگر. و ما نقش پارتیزان‌بازی نمی‌کنیم. ما بیش از یک نقطه اجتماع داریم و مرکز باهم تماس نمی‌گیریم مگر در جاده‌های آزاد شده که بوسیله چهار دیده‌بان نگهبانی می‌شوند. نیروهای آلمانی حتی یکنفر از افراد مرا اسیر نکرده‌اند و من برای این اینجا هستم که شما عمل بسیار درخشانی کردید و من مانند ایلپسی معلوم‌بوده که این مقدمه‌ای بیش نیست. ما از گروههای پارتیزانی حرف زدیم. من عمداً عده خودمانرا بیشتر جلوه‌دادم بحث‌مان به‌گفتگوی عادی تبدیل می‌شد. دو آلمانی، شاید پسرای شام خوردن رفتند. یک پاسدار از آنسوی پنجره کوتاه مواظب من بود. من فقط تا زانوئ او را می‌دیدم. گاهی حرف می‌زد: آلمانی‌های زیادی از سراسرای کوچک عبور می‌کردند. کوشیدم فکر کنم. اما فقط بازپرسی مرا وادار به جنب و جوش کرده بود: تقریباً از حال رفتم.

ساعت نه شب. (روی میز تحریر یک دوسیه سیاه بزرگ وجود داشت) دو آلمانی دیگر وارد شدند. کاغذهایی بدست‌داشتند که مسلامخالصه بازپرسی قبلی من بود. همان سؤالهایی را که قبلاً شده بود از من کردند و من همان جوابها را دادم. طبعاً برای کنترل‌بود. برای من اهمیتی نداشت. دو آلمانی رفتند.

سه ربع بعد، صدای چکمه‌هایی نزدیک شد. یک سرهنگ آمد و پشت میز نشست. منشی نداشت. شبیه همان قبلی‌ها بود. نه، شاید به‌این علت بود که من عادت نداشتم آدمها را از پائین

بیلا نگاه کنم. اماموهای اوسفید بود. پرسید:

« چه امید دیگری دارید؟
« از عملیات نظامی‌مان... یا از سرنوش خودم؟
« از عملیات‌تان؟
« طبعاً عقب‌انداختن شما. سرشرا خم کرد. چنانکه گوشتی تصدیق می‌کرد یا می‌خواست بگوید: منم همینطور فکر می‌کردم.
« چرا خرابکاری‌هایی می‌کنید که ما می‌توانیم فوراً تعمیر کنیم؟
« نقشه اینطور است.
(البته گاهی برای این بود که نمی‌توانستیم بهتر از آن عمل کنیم.)
« شما در جنگ اول نینگیده‌اید؟
« خیلی کوچک بودم. شناسنامه‌ام ساختگی است اما تاریخ تولدی که برابم نوشته‌اند درست است: ۱۹۰۱
« در این یکی جنگ شرکت داشتید؟
« بله.
« در چه رسته‌ای؟
« زرهی.
(و با چه زرهپوشی‌هایی! البته با و مربوط نبود. اما روز پیش من به زرهپوشهای آنها رشک می‌بردم.) با حواس‌پرتی گاهی به‌مدارکم انداخت، چنانکه گوئی دستپایش را نگاه می‌کرد.

« پارتیزانهای شما اسلحه شد تانک دارند؟
« بله.
ممکن نبود گشتاپو از این نکته بی‌خبر باشد که بیش از یکماه بود که لندن بوسیله‌چترنجات‌برای‌ما «بازوکا» پائین می‌ریخت. باین ترتیب او می‌دانست و یا حدس می‌زد. در بیشه‌ها تانک و زره‌پوش باید بوسیله پیاده نظام حمایت شود. هنگ‌های زره‌پوش آلمانی همیشه پیاده‌نظام همراه خود داشتند. اما این افراد پیاده اگر در کامیونتها می‌ماندند نمی‌توانستند تانکها را در برابر بازوکا حفظ کنند و اگر پیاده می‌شدند و در دو طرف تانک پیش می‌رفتند، سرعت حرکت تانک از سرعت فرد پیاده تجاوز نمی‌کرد. مخاطب من حیرت نکرده بود و حتی برایش تازگی هم نداشت. فقط کنجکاو بود. آیا آرزو داشت یکی از افسران این پارتیزانهای مرموز را که احاطه‌اش کرده بودند ببینند؟ آیا یک بار دیگر با ارتش فرانسه یا همان «سرخ‌های نبرد «وردن» روبرو شده بود؟

باز کاغذها را کنار کیف پول توده کرد. برخاست و دور میز چرخید. وقتیکه از کنار من می‌گذشت، کیف پول خالیم را برداشت و بمن داد. تا دست زدم احساس کردم که کیف خالی نیست. سرهنگ بیرون‌رفت. پاسدار در بیرون پاشنه‌ها را بهم کوبید. در یکی از جیب‌های کیف پول. افسر آلمانی عکس زن و بچه‌ام را گذاشته بود.

بعد از او کس دیگری نیامد. آیا برای آنشب تمام شده بود. هتل در خواب بود. لامپ دفتر همانطور روشن

بود، فکر کردم که خوابم نخواهد برد. اشتباه کرده بودم. خواب بر من غلبه کرد. نظیر روزهایی که در اسپانیا پس از نبرد هوائی غذائی می‌خوردم: و بعد مثل مرده می‌افتادم و می‌خفتیم.

سپیده‌دم. روز. درهای طبقه‌ها و پنجره‌های کرکره‌ای طبقه پائین بهم می‌خورد. صدای آب، گنجشک مو کوتاه بازگشت و بی‌آنکه حرفی بزند پشت میز نشست. صدای چکمه‌های متعدد در پلکان، همسۀ هتل، ساکنان اطابقها. و بخصوص صدای عزیمت آنها که می‌رفتند. برای چه زبان آلمانی وقتیکه با فریاد ادا شود مانند اینست که بیان کننده خشم است؟ صداهای ما هم تلافی می‌کردند:

« ماتام (مادام) کره دارید؟
« نه!
« کاکائو دارید؟
« نه!
« ماتام! نان دارید؟
« در مقابل بلبلط.
دیگر چیزی نمی‌خواستند. لابد مدیره هتل پشت صندوقشرا ترک‌گفته بود. کمی سکوت چکمه‌ها با سروصدای یقلاوی بالا می‌آمد. بعد از طبقات بالا سروصدای عجیبی برخاست که هر چه نزدیکتر می‌آمد بیشتر می‌شد: صدای بچه‌ها وقتیکه در برابر خودشان درخت نوتل را می‌بینند. پنجره کرکره‌ای از هم باز شد و از پشت آن یک سینی ظاهر شد که یک فتنجان شیر قهوه در آن بود و بخارش بلند بود و نیز تکه‌های بزرگ نان سفید کره مالیده. پشت سر سینی مدیره هتل بود. موهای سفیدش با دقت آرایش شده بود. یک پیراهن مشکی پوشیده بود چنانکه گوئی بخواهد به‌کلیسا برود. اما روی آن یک پیشبند سفید بسته بود. چونکه از آشپزخانه می‌آمد، سنگهای چهارگوش خوبی را نگاه کرد. (آنشب زخم من خونریزی کرده بود) بطرف من آمد و زانو زد. اول یک زانو و بعد دیگری. برای یک زن مسن آسان‌نیست که سینی بدست زانو بزند.

« ناماتام»

بایانویاماهابدنیای نشاط و زیبایی واردشوید

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

«جیمز تریر» که در نوامبر سال ۱۹۶۰ پذیرود زندگی گفت از توانا- ترین نویسندگان آمریکا و یکی از طنزنویسان ارزنده‌ی جهان بشمار میرفت. دربارهی خودش نوشته است: [جیمز تریر، در شبی شوم و سست طوفانی، بسال ۱۸۹۴، درخانه‌ی شماره ۱۴۷ خیابان پارسونز در کلمبو، از شهرهای ایالت اوهایو بدنیا آمد. آن خانه که هنوز پابرجا است، فاقد هرگونه تابلو یا بلاکی است و هرگز آنرا به بازدیدکنندگان نشان نمیدهند. یکبار، مادر تریر، که همراه پیرزنی از اهالی فوسترویو در اوهایو، از جلو آن رد میشد باو گفت: «پسرم جیمز توی اون خونه بدینیا آمد» اما پیرزن که بشدت گر بود جواب داد: من با قطار روز سه‌شنبه برمیگردم، مگر اینکه حال خوارم بدتر بشه و خانم تریر هم دیگر دنبالش را نگرهت. [«تی. اس. الیات»، شاعرگرافقدر معاصر، شیوهی تحریر «تریر» را «شکلی از طنز که برای مطالب جدی هم بکار تواند رفت» میدانند و در همین زمینه «پال جنیتز» - شخصیت ادبی دیگری - گفته است که «اواسلویی خلق کرد و خود در آن غولی شد»

تریر قصه‌نویس بود و در نوشته‌های خود دقت و وسواس فراوانی بکار میرد؛ گاه داستانی را ده‌بار از نو می‌نوشت. از این‌رو است که قصه‌های تریر هریک، بجای خود، شاهکاری از ظرافت و زیبایی‌اند، اما «زندگی نهانی والترمیتی» او [که فیلمی هم براساس آن ساخته شده و در آن «دانی کی» نقش والترمیتی را بازی کرده است] شهرتی دیگر دارد، چنانکه دربارهی قهرمان آن گفته‌اند «اگر فاوست اندیشه‌ی ناب است و دون- ژوان احساس ناب، والترمیتی خیال ناب است»

تریر، کاریکاتوریست زبردستی هم بود و از این لحاظ نیز شهرتی اگر نه برتر که همپای نویسنده‌ی اش داشت.

از آثار معروف تریر قصه‌هایی است در دو مجموعه با نام «افسانه‌هایی برای زمان ما» که همان مثلها و افسانه‌های متداول همه‌جای جهانند یا تغییراتی «تربروار» که شیرینی خاصی به آنها بخشیده است. در این قصه‌ها، ماجرا، اغلب بر زبان‌چانوران میگردد اما قهرمان‌های تریر را به آسانی میشود میان آدم‌ها بازشناخت. از آثار دیگر او است: «سگ ماهی درآفاق‌خواب»، «کارناوال‌تریر»، «حیوان تر»، «آلبوم تریر» و «سالهای باراس».

باید اشاره کنم که در آشنائی ما با جیمز تریر دوستان فاضلم‌صفر تقی‌زاده و محمود کیانوش و همچنین مهشید امیرشاهی و ایراندخت معصم پیشقدم بوده‌اند.

«مترجم»



این آقا لطف کرد و منو به‌خونه رسوند!

خانمی در قطار ۱۴۴

جیمز تریر ترجمه: محمدعلی صفریان

بلیطها را که خریدیم فمیدیدم، قطار، بیست دقیقه، تاخیر دارد، ناچار، برنمکنی در اتاق انتظار کوچک ایستگاه «کرنوال- بریج» نشستم. بیرون، در آفتاب، هوا گرم بود. این روز شبی اواسط تابستان، با آغازی عبوس را مافاتهاده بود و حالا، در ساعت سه بعدازظهر، چسبناک و تبیل روی دستانمان مانده بود.

غیر از «سیلویا» و من، چندنای دیگر هم دراتظار قطاری بودند که از «پینترفیلد» میرسید: زن سیاهپوستی که باروزنای‌های «دیلی‌نیوز» خودش را با د میزد، خانم‌جویانی بسن بیست‌وچندسال‌که کتابی میخواند، و هرن لافر اندام و آفتاب سوخته‌ای که خواب-دود با آغاز یب خاموشی را مک میزد. در وسط اتاق هم، دختری تکیه زده به بخاری آهنی بلندی، با دهان باز، و بنجوی که انگار هرگز آدمی بچشم ندیده بود به نوبت به هریک از ما خیره میشد. اتاق با بوی آشنا و مطبوع ایستگاههای راه‌آهن در نواحی روستائی - مخلوطی از بوی جویب و چرم و دود - آکنده بود. در فضای کوچک‌آسوی دریجی بلیط فروشی، دستگاه تلگرافی به تناوب تق تق میگرد و یکی دوبار هم تلفنی زنگ زد که رئیس ایستگاه مختصراً بان جواب داد و من چیزی از آن نشنیدم. آن‌روز، بایسن علت که مقصدمان «گیلرندزویل» یعنی سه ایستگاه پایین‌تر و فقط بیست دقیقه راه بود، خوشحال بودم. رئیس ایستگاه گفت که بلیطهای ما، اولین بلیطهای است که در همدی عمرش یرای «گیلرندزویل» فروخته‌است. برای وقت‌گذرانی به این امتیاز کوچک و بی‌اهمیت میاندیندیم که سوت قطار از فاصله‌ی دوری شنیده شد. همه بیخاستیم اما رئیس ایستگاه از نهایتگاش بیرون آمد و گفت که آنچه میاید قطار مایست و قطار ۱۴:۴۵ است که از نیویورک میاید و به شمال میروند. طولی نکشید که قطار، چوآن طوفانی غرش‌کنان وارد شد و بدنبال آهی عمیق ایستاد. رئیس ایستگاه که به محوطه‌ی جلو ایستگاه رفت و پس‌از یکی دو دقیقه بازگشت و قطار، بار دیگر سنگین و کند، بسوی «کنان» راه‌افتاد. داشتیم پاکت سیگاری را باز میگردم که بار دیگر صدای رئیس ایستگاه را شنیدم. تلفنی پاکسی صحبت میگرد. این بار حرفهایش بوضوح شنیده میشد. این جمله را بی دردی تکرار میگرد: «ریگن، بازرس قطار ۱۴۴، خانمی را که اداره‌دنبالش میگرد، پیدا کرده» انگار که طرف آسوی خط معنی این‌جمله را بخوبی تفمیدید. رئیس ایستگاه چند بار تکرار کرد و گوشتی را زمین گذاشت. بعللی حس کرد که خود او هم چیزی از آن دستگیری شده است.

چندان سیلویا نگاه‌سردردم و متفکر آن وقتهایی را داشت که سعی میگردید باورد تزئینات درخت کریسمس را در کدام جعبه گذاشته است. حالت چهره‌ی زن سیاهپوست و باتوی جوان و مردی که بیب میکشید، تغییری نکرده بود و دخترک کوچولوی به‌تازده هم غیبت زده بود. قطار ما تا پنج دقیقه‌ی دیگر نمی‌رسید و من هم نشستم و سعی کردم قطار ۱۴۴،

خانمی را که ریگن بازرس پیدا کرده بود و خانمی را که اداره دنبالش میگشت، درخیالم مجسم کنم. به سیلویا نزدیکتر شدم و بیخ گوشش گفتم «بین تو برنامه، قطارهارو شماره‌گذاری کردن؟ (سیلویا برنامه را از کیفش درآورد، به آن نگاه کرد و گفت از نیویورک میانه و این همان تقاری بود که «قطار ۱۴۴، قطار ساعت ۱۴:۴۵ دقیقه‌سه‌سه‌سه چند دقیقه پیش گذشته بود و رفته بود. سیلویا گفت «زیکه مریض‌شده و شاید دارن ترتیبی میدن که به‌دکتری یا خونوادش باستقبالش بیان».

زن سیاهپوست سری گرداند و نگاه کوتاهی باو انداخت. باتوی جوان که آدامس میجوید، از جوییدن باز ایستاد. مرد بیب‌دار، بی‌خیال مینمود. من سیگاری روشن کردم و بنکر فرو رتم و بعد، به سیلویا گفتم «زن تو قطار ۱۴۴، ممکنه همه‌چی باشه اما قطعاً مریض‌نیسه» تنه‌سگی که بن‌خیره نشد مرد بیب‌دار بود و سیلویا هم آنگاه موقع نیف-گیری‌اش را که چیزایی بین اضطراب و آزدگی است بین انداخت. در همین لحظه بود که سوت قطارمان شنیده شد و همه بیخاستیم. من هر دو چندانبایمان را بدست گرفتم و سیلویا هم کیسه‌ی لویا سیزی را که برای «کابل‌ها» جیده بودیم. وقتی قطار یب‌کنان وارد شد زیرگوش سیلویا گفتم «پیش ما میشینه، حالا ببین»

سیلویا گفت: کی‌آگیش مایستینه؟ گفتم «اون غریبه، اولی که بیب میکنه» سیلویا خندید و گفت «اوغریه لیس، پیش بریدها کار میکنه» اما من مطمئن بودم که اینچور نیست. زنها دوست دارند مرد را به جانی نسبت بدهند، هر غریبه‌ای آنها را بیاد کسی میاندازد.

سیلویا گفت «با او، ای، حقه‌های آنفردهیچکاکا تو قطار نیویورک، لویهون و هارتفورد اتفاق نیافت».

بازرسی را دیدم که از انتهای واگن پیش می‌آید، گفتم «الانه به بازرس میگم که ریگن زنیکه رو قطار ۱۴۴ پیدا کرده» سیلویا گفت، تو لباس‌های مارو به این الهپشتنگه بکشدونی، وانگهی، احتمال داره که خودش بدونه»

بازرسی، که مردی کوتاه قد، چهارشانه، سفیدبوی و ساکت بود بلیطهایمان را گرفت. شباهتی به یک قدیس مهربان داشت. وقتی گذاشتیم بروند، یونگه کلمه‌های درباری زن توفطار ۱۴۴ با او حرف بزیم، سیلویا کن شق ورق نشسته بود، نفس راحتی کشید و آنگاه جوابش را بدهم باطراف نگاه کرد. مرد وزنی خواب‌آلود کنار ما نشسته بودند. دوزن میانه‌سال، در صندلیهای جلو ما داشتند از دل‌پچه‌ای که یکی از آنها برای انتباب میگذشت. «اشکال کار زنها اینه که هر چیزی رو بسویله‌ی بیماری توجیه میکنن. بنظر من، آگه خانم جفرسن به گمونش ترسیده بود که شوهرش بت داره و بسترش نکرده بود، حالا ما دوازدهم ما یا شونزدهم آوریل رو بعنوان روز استنلال جشن میگردیم».

سیلویا محل مورد نظرش را در کتاب پیدا کرد و گفت «اینجا هه‌رو قبلا هم نشنیدم. زن توفطار ۱۴۴ چرا نمی‌تونه مریض باشه؟» باو گفتم که این خیلی ساده است و اضافه کردم «ریگن بازرس، در ایستگاه کرنوال بزبج از قطار پیاده شده، با رئیس ایستگاه حرف‌زده و باو گفته که: من زنی رو که اداره دنبالش میگرد پیدا کردم» سیلویا درحرف دودیکه: «گفت، خانم» بالبخند ملیجی که سیلویا را دلخور میکند توضیح دادم «همه‌ی بازرسها میگن «خانم، وانگهی، آگه زنی توفطار مریض شده حضرت».

بود، ریگن میگفت: زنی توفطار مریض‌شده، به اداره گزارش بده، آنچه که باید اتفاق افتاده باشه اینه که ریگن، بین کنت و کرنوال بریج، زنی رو که اداره دنبالش میگشته پیدا کرده»

سیلویا کتابش را بست، اما سرش را بلند کرد و گفت «شاید پیش از سوارشدن به قطار مریض بوده و اداره نگران حالتش شده» معلوم بود مسئله را چندان جدی نگرفته است.

باصصله گفتم «آگه اداره میدونسی که زنیکه سوار قطار شده، از ریگن نمیخوانسن که پیداش کنه و بشنون اطلاع بده، هون وقت که سوار میشد موضوعو بپش میگفتن.» سیلویا خواندن کتابش را از سر گرفت و گفت «بپتره دنبالشو نگیریم، این هیچ ربطی بمان نداره».

درجیبهایم دنبال بسته‌ی آدامس گشتم اما نتوانستم پیدایش کنم. گفتم «این‌ممکنه به‌هر کسی مربوط باشه، به‌رآدم و پطیرستی.» سیلویا گفت «میدونم، میدونم، تو خیال میکنی که اوپه جاسوسه، اما من هنوز خیال میکنم که مریضه».

این را زیر سیلی در کردم و گفتم «ازهمه‌ی بازرسهای بین راه خواستن که دنبالش بگردن، و ریگن اونو پیدا کرده. پیاده که بشه خونوادش باستقبالش نیاید، اف. بی. آی میاد»

سیلویا گفت «با او، ای، حقه‌های آنفردهیچکاکا تو قطار نیویورک، لویهون و هارتفورد اتفاق نیافت».

بازرسی را دیدم که از انتهای واگن پیش می‌آید، گفتم «الانه به بازرس میگم که ریگن زنیکه رو قطار ۱۴۴ پیدا کرده» سیلویا گفت، تو لباس‌های مارو به این الهپشتنگه بکشدونی، وانگهی، احتمال داره که خودش بدونه»

سیلویا گفت «با او، ای، حقه‌های آنفردهیچکاکا تو قطار نیویورک، لویهون و هارتفورد اتفاق نیافت».

برای برداشتن چمدانها از پارند بالای سرمان بلند شدم که سیلویا گفت «خدا بدور، چی میخوای!» گفتم «ما اینجا پیاده میشیم» گفت «مگه خل شدی، اینجا کشته» زن گفت «راه یفت، آچی، اون کیف دسترو لویاها رو هم بردار. توه، حضرت، اون کیف بزرگه رو بیار»

سیلویا، خمسگین، بمن گفت «میدونم که بالاخره کاری دستمون میدی، با اون هوارکشیدنت راجع به جاسوسا»

از این حرفش عصبانی شدم و گفتم «تو بودی که کلمه جاسوسو بزبون آوردی، نه من».

سیلویا گفت «آخه توه‌آزش حرف میزدی»

صدای سرد وزمخت گفت «یالا، راه یفتین، هر دوتون»، از قطار پیاده‌شدیم، همانطور که داشته بود، به‌ترکاندن و پاک کردن آنها مشغول شد. مرد لمیده گفت: «خب، خانم عزیز، انگار خیلی کدبانوی!»

ایجبت پرسید «کد چی‌چی؟» گفتم «کدبانو» گیل، درصندلی‌ای نشست و پرسید «حالا کی باید بصباشون برسه؟» مرد لمیده گفت «فردی» ایجبت دوباره بلند شد و داد زد «نع! نع! اون نع! شیش‌هفت‌نای آخری رو اون نفله کرده»

مرد لمیده باونگاه کرد و ایجبت رنگ باخت و نشست. سیلویا گفت «خیال میگردم تورو میگه» بسردی نگاهش کردم و بعد به مرد لمیده گفتم «یادم اومد قبلا کجا دیدمت، تو زنگرب بود، سال ۱۹۴۷، تومه بازنی پنت سرهم، تیلان، شش صفر، شش صفر، شش صفر، شکست داده»

چمدانش برقی زد و گفتم «به گمونم بهتره خودم کلکتو تو بکنم» فردی پیش آمد و هفت‌تیری به مرد لمیده داد. دراین لحظه، دری که فردی به آن تکیه داده بود، بشدت باز شد و مرد بیب‌دار سراسیمه بدون آمد و داد زد: «گیل! گیل!»

کلمک بازرس قطار هوار میکشید «گیلرندزویل! گیلرندزویل! و سیلویا داشت بازویم را تکان میداد و میگفت «ناله نکن همه‌دارن لیگات میکن» با دستمالی پیشانییم را مالیدم. سیلویا گفت، «عجله کن، قطار اینجا زیاد نمی‌تونه» کیسه‌ها را پایین آوردم و پیاده شدم.

سیلویا گفت «لویاها رو آوردی!» آلیس کابل منتظرمان بود. بین راه تا خانه‌شان، در اتومبیل سیلویا، ماجرای زن توی قطار ۱۴۴ را برای آلیس تعریف کرد. من چیزی نگفتم.

سیلویا گفت «او خیال میگرد که جاسوسه» هر دو خندیدند و آلیس گفت «زیکه حتما توفطار مریض شده و داشتن ترتیب میدادن که به‌دکتری نوابیستگاه بدیدنش پیاده»

سیلویا گفت «این درس هونیه که منم بپش گفتم» سیگاری روشن کردم و خیلی قاطع گفتم «بطور مسلم خانم تو قطار ۱۴۴ مریض نبوده» سیلویا گفت «آه، خدای من! دوباره شروع شده»

ادامه داد و گفت «این عالیجناب موضوعو لو داد. خیلی سرش میشه» به مردی که به در تکیه داده بود نگاه کردم.

سیلویا گفت «منظورش توه» و خندید گیل ادامه‌داد «این بی‌بختون گرفته بود. خیال میگرد که زن تو قطار مریضه» من خندیدم و به سیلویا گفتم «منظورش توه»

گیل گفت «این حضرت داشت هه‌ی قطارو با سروصداش خیر میگرد، منم مجبور شدم باخودم بیارمشون»

سیلویا که لویاها را در دامنش گذاشته بود، به‌ترکاندن و پاک کردن آنها مشغول شد. مرد لمیده گفت: «خب، خانم عزیز، انگار خیلی کدبانوی!» ایجبت پرسید «کد چی‌چی؟» گفتم «کدبانو»

گیل، درصندلی‌ای نشست و پرسید «حالا کی باید بصباشون برسه؟» مرد لمیده گفت «فردی» ایجبت دوباره بلند شد و داد زد «نع! نع! اون نع! شیش‌هفت‌نای آخری رو اون نفله کرده»

مرد لمیده باونگاه کرد و ایجبت رنگ باخت و نشست. سیلویا گفت «خیال میگردم تورو میگه» بسردی نگاهش کردم و بعد به مرد لمیده گفتم «یادم اومد قبلا کجا دیدمت، تو زنگرب بود، سال ۱۹۴۷، تومه بازنی پنت سرهم، تیلان، شش صفر، شش صفر، شش صفر، شکست داده»

چمدانش برقی زد و گفتم «به گمونم بهتره خودم کلکتو تو بکنم» فردی پیش آمد و هفت‌تیری به مرد لمیده داد. دراین لحظه، دری که فردی به آن تکیه داده بود، بشدت باز شد و مرد بیب‌دار سراسیمه بدون آمد و داد زد: «گیل! گیل!»

کلمک بازرس قطار هوار میکشید «گیلرندزویل! گیلرندزویل! و سیلویا داشت بازویم را تکان میداد و میگفت «ناله نکن همه‌دارن لیگات میکن» با دستمالی پیشانییم را مالیدم. سیلویا گفت، «عجله کن، قطار اینجا زیاد نمی‌تونه» کیسه‌ها را پایین آوردم و پیاده شدم.

سیلویا گفت «لویاها رو آوردی!» آلیس کابل منتظرمان بود. بین راه تا خانه‌شان، در اتومبیل سیلویا، ماجرای زن توی قطار ۱۴۴ را برای آلیس تعریف کرد. من چیزی نگفتم.

سیلویا گفت «او خیال میگرد که جاسوسه» هر دو خندیدند و آلیس گفت «زیکه حتما توفطار مریض شده و داشتن ترتیب میدادن که به‌دکتری نوابیستگاه بدیدنش پیاده»

سیلویا گفت «این درس هونیه که منم بپش گفتم» سیگاری روشن کردم و خیلی قاطع گفتم «بطور مسلم خانم تو قطار ۱۴۴ مریض نبوده»

سیلویا گفت «آه، خدای من! دوباره شروع شده»

معرفی و نقد کتاب

تضادهای درونی

مجموعه داستان نادر ابراهیمی

انتشارات: آگاه

فهرست طولانی «اتار چاپ شده» پانزده در صفحات آخر کتاب ابراهیمی را از پرکارترین و جدی‌ترین نویسندگان معاصر معرفی می‌کند. نقطه نظرهای فکری ابراهیمی مسائل و مواردی است که «شروع کار» را برای او آسان می‌کند. هرگز و هر جا و هر گاه، آمانه، ابراهیمی تصویرگر جلوه‌ها و جنبه‌های زندگی زمانه خویش است. ادبیات ابراهیمی چنان آشنا، چنان تعمیم‌پذیر و چنان امروزیند که می‌توانی به راحتی دور و سرخودت پیداشان کنی. مسائل و معماهایی که این ادیبان درگیر آتند نیز همان است که عارض بر ذهن و زندگی روشنفکران امروز است. زمینه اندیشگی و فلسفه‌واری که متن و منزلگاه قهرمانان و خاستگاه واقعیت فکری آنهاست و ابراهیمی گاه با صراحت و گاه شکارخانه در سر نوشت و کار و کنش آنها خالشت می‌دهد، بیشتر شامل اخلاقی و مصلحت اندیشی اجتماعی دارد تا حکمت نظری. در حقیقت تضادهای درونی ادیبان، تضاد درون آنها است با معتقدات مطلوب ابراهیمی. نخستین قصه «هیچکس صدای شیور شامگاه را نمی‌شنود» بطاهر از خاطرات دوره نظام است، اما در واقع ابراهیمی در محیط حساب شده و مناسب، آدمیانی را با طبیعت گونه‌گون اما با وجه اشتراکی کلی - که روشنفکری آنها باشد - کنار هم قرار می‌دهد و بعد هر یک را نشان می‌کند و امیدارستان در یک ماجرا و مرافقه خود را و عقانندیشه و عواطف خود را به تماشا بگذارند. مضحکه لطیفه‌ریزانه رشتی‌ها و آذربایجانی‌ها بهانه خوبی است تا در پایان ماجرا و زد و خورد «آذری» و اوشد گروهان، نطق کوبنده و رسواکننده فرمانده گردان را پس خواننده تحمیل کند. تا آنجا که «آذری» می‌کوشد به لطیفه‌های توهین آمیز معنا و مفهومی سیاسی بدهد و مغرزانه و ریشه در نیتستی خاص توجیه‌شان کند. خیلی جالب است، اما گفتار تمین کننده فرمانده گردان را ابراهیمی اگر نه با تمدنی حساب شده، ناشایسته و نادرست وارد معرکه کرده است. آیا به راستی به همین راحتی و بی‌دردسر می‌توان روشنفکران را محکوم کرد؟ آیا این خود ابراهیمی نیست که پشت کلمات فرمانده گردان به قضاوتی عجولانه نشسته است؟ چندان جوان در آسایشگاه سرپازی، که تمام شعور سیاسی‌شان همان اعتراض‌های زودگذر و جار و جنجال‌های دوران تحصیلی است به چه دلیل و طبق چه معیاری نماینده تمام



روشنفکرانند؟ وانگهی کدام روشنفکران؟ در چه زمانی؟ و ایسته یکدام طبقه؟

رویمرفته این قصه، منسبای صراحت و تمامیت همان گفتار کذاتی. از هر نظر حکایت زیبا و کاملی است که استیلا ساده و بعد فکری نویسنده را در زمینه مسائل اجتماعی نشان می‌دهد. (گرچه من ابراهیمی را در «غزل - قصه‌هایش است که شدیداً می‌پسندم و ژرفای زلال صمیمیت و شعر کلامش را حس می‌کنم.)

«قصه‌های بنام وسایل ارتباط جمعی» از آنهایی است که به مذاق من خوش نمی‌آید در واقع قصه‌های با ماجرائی واحد برخطی مستقیم و روشن نیست. درگیری شبانه‌روزی اندیشه‌ها و ذهن‌های سطحی و خواستهای سطحی تر آدمیانی که افق دیدشان از اسواج رادیو و حوزه فرستنده تلویزیون تجاوز نمی‌کند و وول خوردن آنها در فاصله برنامه‌های مبتذل و شیفتگی آنها به دنیا‌های «ساختگی» دور از واقعیت محیطشان» و زوال تدریجی پیوندهای خانواده و سردار آوردن یاروی آوردن هر کدام به ایدال‌های کوچک... همه و همه مضمون این قصه است و واقعی‌تر از همه نیست و چه رواجی یافته بین نویسندگان...

قصه جالب دیگر این کتاب «دعوت به شراب‌گه» است. محصلی - از همین ریشه‌ها ساز یکی از معلمین ساده‌اش - که به دنیا‌های دورتری تعلق دارد - دعوت می‌کند که با هم گیلایی بزنند. مغز واقعه، برخورد - یا فاصله - دو دنیا است از دو نسل که هیچکدام از واقعیت و حقیقتی عمقی و اجتماعی برخوردار نیستند و تنها نکته جالبشان همان نقطه تمارضان است. ابراهیمی هر چه در دل داشته در تصویر این فاصله و تعارض روی دایره ریخته و کوشیده دلخوشکنک‌های نسل پیرتر را از او بگیرد. زیباترین قصه این کتاب که

توفیق ابراهیمی را بشارت می‌دهد قصه «در امتداد ارزش‌ها» است که در آن فاجعه بوروکراسی و استعاله و سقوط آدمی را در جنس اعداد و ارقام و سرگشتگی آنها را در کویر هولناک اداره بازیبا و «وظایف» محوله که حتی عید و تعطیلات آنها را حرام می‌کند و بالاخره مرگ روح آنها در این کویر... هر کدام از قصه‌های این کتاب‌ها را با چشم اندازهای هنری ابراهیمی می‌کند، و تلخی و گزندگی‌های حاصله از «فاصله»ها «عدم تفاهم»ها و «زخم تیغ‌های گلگیر کرده را بیادمان می‌آورد.

ابراهیمی هیچگونه کوششی جهت فرم و ساختار ذهنی قصه ندارد، در واقع او عملاً به فرمالیسم پشت می‌کند تا راحت‌تر از تمام امکانات فکری و اجتماعی بهره برداری کند. نکته‌ای که در مورد ابراهیمی قابل ذکر است این است که آثار اولیه‌اش پایا و اولیه‌ترش - چون خانه‌ای برای شب، آرش در قلمرو تردید و بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم از شور و شوق و صمیمیت بیشتری برخوردارند.

کوفیان

مجموعه داستان

از: امین فقیری

انتشارات: سپهر

این مجموعه از نویسنده دهکده بر ملا است، همان قلم آرام و پر شور و شکر، همان دست و پنجه خورد، که با خواندن نوشته‌ها حس می‌کنی هرگز غصب نمی‌شود و به تعجیل - چنانکه انگار احساس، فرار خواهد کرد - جمله‌ای نمی‌نویسد. شگرد امین فقیری در قصه‌های روستایی است، یعنی توفیقش در آن خیلی بیشتر است زیرا: اولاً در اثر طول اقامت در روستا و حشر و نشر با مردم، معلمی و کنجکاوی در ژرفای زلزلان و جمال مردم و رو در روی مردم با فرهنگ آنها، با هنر آنها و با کار و کنش آنها به آن شناسایی عمیق و آفریننده‌ای دست یافته که لازمه کار هنر نویسنده خوب و صمیمی و با صلاحیتی است. امین آتیا مسلط، راحت و غنی است، روستا سفره‌گستره‌ای است که از هر گل و بته آن مانده‌های رنگارنگ و دلپذیری بیرون می‌زند، امین آتیا احتیاج به جستجوی فراوان و فشار بر حافظه و خاطر ندارد. لایا روحیه امین و ذوق هنریش و از همه مهمتر خصوصیت انسان‌دوستی و علاقه‌اش به روستا و بچه‌های روستا سبب می‌شود که قصه‌هایش از سلامت نفس و صمیمیتی شاعرانه برخوردار باشند.

در حالیکه موضوعهای کلی و فرامتل تم‌های شهری برای او حالتی فرار دارند در نتیجه او را به زحمت می‌اندازند و باعث

فرهنگ و زندگی شماره ۷ ویژه فرهنگ شرق

شماره هفتم فصلنامه فرهنگ و زندگی با شکل آشنای خود منتشر شد. این فصلنامه، در هر شماره، تمی ویژه را برمی‌گزیند و مقالات اساسی خود را در اطراف آن تنظیم می‌کند. آنچه تاکنون منتشر شده، در مورد «انسان»، «فرهنگ»، «زبان»، «سنت و میراث» و «ایران» بوده، و اینک، محتوای شماره ۷ مجله را «فرهنگ شرق» تشکیل می‌دهد، عنوانی پرانتز که بسیار خواسته‌اند به آن پردازند و هنوز هم از فرط اهمیت، به مناسبت نقش عظیمی که در فرهنگ جهان امروز، و غرب دارد، سخنهای بسیار می‌توان درباره‌اش گفت، «فرهنگ و زندگی» با توجه به چنین اهمیتی است که شماره تازه خود را به فرهنگ شرق اختصاص داده است.

در ابتدا، ترجمه مقاله‌ای آمده است به نام «فرهنگ ملل شرق در عصر تحولات بزرگ جهانی» که از جلد ششم «تاریخ توسعه فرهنگی و علمی بشریت» به فارسی گردانده شده. در این مقاله مفصل تأثیرات غرب در شرق، فرهنگ غرب در برابر اشکال سنتی شرق، پیدایش اشکال جدید ادبی و تغییرات در محتوای آثار ادبی، سنت هنرهای تصویری، نوگرایی در معماری، موسیقی و رقص سنتی مورد بررسی قرار گرفته است. به ترجمه دقیق و روان ایرج علی‌آبادی.

پس از آن، مجله اقتراح را مطرح کرده: آیا در میان فرهنگهای جهان می‌توان به دو حوزه مشخص فرهنگ شرق و فرهنگ غرب قائل بود؟ فرهنگ شرق چه حوزه‌هایی را دربر می‌گیرد؟ ویژگیهای فرهنگ شرق از چه منابعی مایه گرفته است؟ آیا می‌توان زندگی غربی را اساساً «مادی» و زندگی شرقی را «معنوی» تلقی کرد؟ نتایج کلی برخورد فرهنگهای شرق و غرب چه بوده؟ آیا میراثهای فرهنگی شرق هنوز می‌تواند

به زندگی انسان قرن ما مددی برساند؟ به این سئوالها، داریوش همایون، احمد فردید و جلال ستاری پاسخ گفته‌اند در مقاله‌ای دیگر افسانه‌های شاهنامه و مشابه چینی آنها، که نمایشگر ارتباط میتولوژی در بین کشورهای شرق است بررسی شده. به دنبال آن «عناصر مشترک در تمدنهای آسیایی» می‌آید که باز، نمودار همین نقاط اشتراک مدنی و فرهنگی ملل شرق است. خانم «هاجیمه ناکامورا» شیوه‌های تفکر ملل مشرق زمین را بررسی کرده که به ترجمه مسعود رحبانی نقل شده است. و مقاله‌جالب دیگری هست درباره «دین در شرق و غرب» که سخنرانی «رادا کریشان» است و داریوش آشوری آن را به فارسی برگردانده. ویدیا است که به مطالعه‌ای در این زمینه مهم می‌تواند باشد، هر چند که کریشان خود در ابتدای سخن، متواضعانه کار خویش را ناکامل می‌داند.

در بخش دوم مجله، احمد گلشیری به ترجمه مساجه‌های جانب‌با پابلوترودا پرداخته،

و جمشید ارجمند در همان مایه فرهنگ شرق، تگاهی به سینمای هند انداخته است. و مقاله‌ای دیگر در باب «نسل سینما» هست از استنلی کوفین، به ترجمه احمد میرعلایی که تگرشی است به گرایشهای نسل جدید به سینما.

پس از آن معرفی نشریات و کتاب‌ها و آنگاه نقد کتاب «پوران‌های مدور» بورخس است از هوشنگ گلشیری.

و مجله، پایادی از ذبیح بپروز، به قلم علی حضوری پایان می‌گیرد. با این محتوای گرداننده مجله، و نویسندگان و مترجمان آن، چه تلاشی داشته‌اند برای تنظیم و فراهم آوردن آن.

با توجه به نام مجله که هدف آن را هم می‌رساند، یعنی پرداختن به مسائل فرهنگ و زندگی، و با تگانه به دوره آن، می‌شود حکم کرد که فرهنگ و زندگی در انجام رسانش موفق بوده است.



قصه علم، در ردیف لیلک سباه و درد و دغدغه پسری است که تمام فکر و خیالش بدوش کشیدن علمی در مراسم سینه‌زنی است، که میسر نمی‌شود، و وقتی میشود به فاجعه و غم و غصه می‌انجامد. روح پسری مثل پرکاش در اوج تند و سرکش خرافات و قظافات مذهبی و آرزوهای بی‌سروته و بی‌سرانجام زیروبالا می‌شود، به آسمان می‌رسد و دوباره

بر خاک سیاه سقوط می‌کند. توفیق فقیری در این قصه، به خاطر اظهار نظرهای مستقیم و «خالص» در خط روایتی ماجرا کمتر از لیلک سیاه است.

کوفیان، در حد یک گزاره نویسی دقیق و پر معنی است و رو کردن واقعیت متضاد و ضعف اخلاقی مردم زمانه. مسافرین یک اتوبوس که در طول سفر بازویچه دست

شورفرد اما خود اراده‌ای برای اعتراض ندارند و جوانی که به جای همه حرف می‌زند و با اصطلاح خود را «دم بدماجرا» می‌کند دست آخر تنها می‌ماند و دماغ سوخته در برابر راننده قلدر. فقیری می‌توانست این قصه را ادامه دهد و از آن نتیجه‌ای عمیق‌تر و فکری‌تر بگیرد، فرامتل جوان را نشان دهد که فقط به خاطر خودش و از طرف روحیه خودش حرف می‌زند نه به عنوان «وظیفه‌ای کلی» و آنگاه مسئله تنهایی و فقدان تقاهم واقعی را مطرح کند. بگذریم...

عشق می‌نالد، می‌توانست قصه محکمتری باشد، در هر حال قصه خوبی است که تنها از نظر نگارش در آن سبب انگاری شده و به یکدستی و سنگینی بیش زفته است. زنی که بچه‌ای مریض در بغل دارد به دعوت سردی وارد آپارتمان او می‌شود عشقنازی می‌کند و دست آخر زن متوجه میشود که بچه‌اش مرده و دیوانه میشود. وصف‌های گاه گاهی و تعبیرات و تشبیهات سبکی که از زبان مرد (و بیش از آن از زبان زن در اصرار و ایرامش برای تحریک مرد) بکار برده شده با روح تلخ و واقعیت سنگین و تراژیک نهایی ماجرا مناسبت ندارد...

از بازگویی و تشریح قصه‌های دیگری می‌گذریم، چرا که مسلماً گفتگو در چگونگی کار فقیری و ضعف و قوت داستانش همان خواهد بود که گذشت و بعد از آن تکرار مکررات... تنها نکته این که به فقیری بگوییم: به قضاوتی که تاکنون درباره کارهایش شده و مبر تشبیه که بعضی‌ها با معیارهای مورد علاقه خود بر آن‌هاش زده‌اند دلخوش نباشد و فریب نخورد. چیزی که او دارد صمیمیت، استعداد و بینش هنری است و آنچه کم دارد تحریک دست‌اندازی و هجوم به زمینه‌های تازه و متنوع و کشف چشم‌اندازهای نو تر و خلاصه خون داغتر و سرختری در رنگ ماجرا و واقعه است.



انز ایوج زهری

گروهان و عروسک و نمایش نو آنها: الهامات پرنده‌باز» و «آوازخانم خاکستری»

گروه نان و عروسک که سال گذشته تماشاگران جشن و هنر شیراز شاهد نمایش زیبا، شگفتی‌بار و تکان دهنده آنها، «آتش» بودند (این نمایش از تلویزیون ملی ایران پخش شد)، تازگی به‌فرانسه آمده‌اند و در جشنک‌سازی سابق و تئاتر امروز گروه آفتاب در جنگل و سن سه نمایش «الهامات پرنده باز»، «آوازخانم خاکستری» و «می‌می‌سی‌بی» را بازی می‌کنند.

گمی دومور درباره آنها در مجله نول اسپرواتور می‌نویسد: «... گروهی که بدون آنها نمایش شکوهمند مورس بیزار: مسخره خدا - تیژیسکی ۱۷۸۹ سازبان‌منوشکین قابل تصور نیست، گروهی که سیاست را همچون هنر تحت تأثیر قرار داده، دوباره به پاریس آمده است. و امسال نیز

پترشومن رهبر گروه نان و عروسک از زشتی‌چنگ و اندوه مادری که با پسرش بدرود می‌کند، سخن می‌گوید.»

نمایش‌های پترشومن همیشه آمیخته‌ای است از هنر تئاتر، بازی عروسکی و پانتومیم و چنان ساده که در چند جمله می‌توان خلاصه کرد. «الهامات پرنده‌باز» را شومن از یک «کیوگن» ژاپنی گرفته است. کیوگن میان پرده یا پیش‌پرده تئاتر سنتی ژاپن است که تئاتر «نو» یعنی تئاتر هنر نام دارد. کیوگن قطعه‌ای است جدا یافته در انتقاد اجتماعی به زبان طنز. دومور ادامه می‌دهد: «... تماشاگر در الهامات پرنده‌باز ناظر بر آفرینش آدمیزاد است: لعبتانی از خاک رس. آنگاه شاهینی سوار بر یک سگ فرامی‌رسد تا برای اربابان زیبایی‌پاش



پتر شومن رهبر گروه نان و عروسک

«در اعماق»

نمایشنامه از: ماکسیم گورکی

تحصین همکاران را برانگیخت. کرده است و نه روی زیبایی «بر حسین» پیش از «در» صحنه، تئاتر پر است. یش اعماق، تنظیم نمایش «جنایت از هزار تماشاگر با دقت هر و مکافات» شاهکار داستایوسکی چه تمامتر، همانطور که به را روی همین صحنه بازی یک روزنامه نگاه می‌کنند، به کرده بود.

کارولین الکساندر در دوزخند. در پایان تئاتر، کف- مجله اکسپرس می‌نویسد: «زین مردم تئاتر را می‌رزانند...» جشن پر آشوبی است از بالینکه پیش از شروع سایه روشن، خاکستری، آبی، نمایشی بیست هزار بلیط خلاصه جمعی از لخت و پت‌ها فروخته شده بود، با وجود این با لباس‌های بلند و گشاد و معتقدند تئاتر ربرحسین ازمد پاره، ربر حسین فلاکت «در» افتاده است.

اعماق» گورکی را به شیوه گویا ربر حسین باوجود نقاشی اسپانیایی شرح داده است. صحنه دوطبقه است. بالا که در تابستان، فصل تعطیل در روسیه شوروی، ربنه‌پار و پنجاه و چهار سیاه‌لشکر یخ زده... پایین یک غار، که در کرد. در تاریخ تئاتر آمده است. در آن مشت‌فقیرو بی‌چیزشورش کارآینده تئاتری حسین سال‌های اخیر جورجوسترله‌با کرده‌اند. نمایشنامه روشمو و ژولیت اجرای این نمایش در تئاتر روسیه حسین نه روی شکسپیر است که زان دتیه یکولدی میلان، یکبار دیگر اف‌های نمایش صرفه‌جویی دوباره نوشته است.

جان لعبتان را بگیرد.

«در نمایش دیگر آنها «می‌می‌سی‌بی» تماشاگران تظاهرات جماعتی صلحجو را می‌بینند و قتل جوانی سیاه‌پوست را تجربه می‌کنند. و آوازخانم خاکستری» آهنگی است پر شور و طولانی که گوناگون تکرار می‌شود. آهنگی درسوکاری‌چنگ- زدگان، پتر شومن، هنرمندی است بس بزرگ، مباله نکنم: مبتکرترین نمایشگر امروز جهان. شومن شاید کمتر از دیگر هنرمندان تئاتر اختراع می‌کند اما اوریسه‌های عمیق هنرمردم سراسر دنیا را کشف کرده است. شاید صورتک‌های او به صورتک- های آفریقانی یا اقیانوسیه‌ای شباهت دارد، شاید شومن، از صورتک‌های تئاتر کابوکی ژاپن (کویا اسال شاهد نمایش یک گروه معروف تئاتر کابوکی در جشن و هنر شیراز خواهیم بود)، نو، از تئاتر چین یا بالی (اسال ۴۸۸ گروه بالی در شیراز قیامت کرد!) الهام گرفته است؟ همانگونه که وان‌گوک یا تولوزرتک در نقاشی ژاپنی راه خود را یافتند و نقاشان کویبست تحت تأثیر هنر سیاهان بودند، ریشه‌های هنر پترشومن و گروه او هم عیان و هم نهان است.»



«مکبت»

نمایشنامه از: اوزن یونسکو



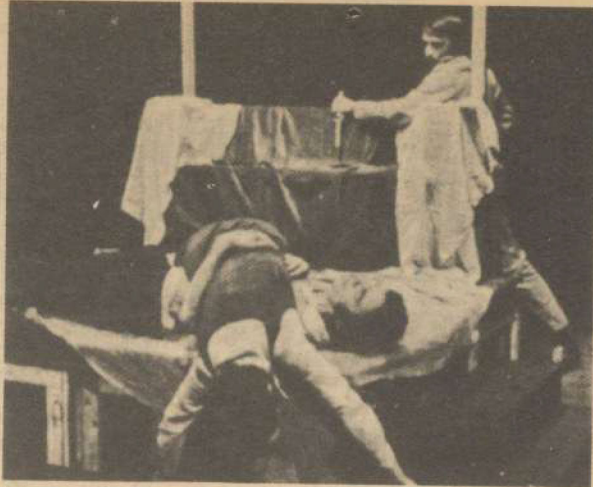
چندی است نمایشنامه مکبت در پاریس روی صحنه است. در گفتگویی با ناند نویس مجله پاری-ماچ، عضو جدید فرهنگستان فرانسه، یونسکو گفته است: «من هفت سال به مکبت فکر می‌کردم. یکسال مردد بودم که بنویسم یا ننویسم و در عرض یک ماه نمایشنامه مکبت را نوشتم.»

یونسکو که نخستین نمایشنامه خود «آواز- خوان طاس» را در چهل‌سالگی نوشت. «نمایشنامه‌ای که نه آوازخوان دارد و نه آوازخوان طاس»، از پیشگامان تئاتر غیر قراردادی موسوم به پوچی، مدت‌هاست که تغییر سبک و شیوه داده است. درباره نمایشنامه تازه خود مکبت که در آن زنان جادوی شکسپیر را به زنان جادوی جاذبه جنسی دیگرگون کرده است گفته است: «مکبت ملودراماتیک‌ترین اثر شکسپیر است. من می‌خواستم یک اثر ملو- دراماتیک بنویسم. مکبت را انتخاب کردم چون مطمئنم که نقدنویسان در قضاوت خودشان کمی تخفیف خواهند داد. آنها نمی‌توانند بگویند نمایشنامه من بدید است چون از شکسپیر هم توالی من هست.»

یک خبر نمایشی

«محمد، چمدان» را بردار»

موفقیت روی صحنه آمد. تازگی کاتب‌باسین نمایشنامه دیگری بنام «محمد چمدان» نوشته است که بوسیله یک گروه الجزایری در پاریس روی صحنه آمده است. در شماره ۴۸ تماشا این نمایش‌نامه او از یک خبری داشتیم از اجرای نمایش مهاجر الجزایری حرف می‌زدیم با سنبل‌های کالوچوئی زلد، مهاجری که در دیار غربی کاتب‌باسین که در جشنواره صنعت‌زده به یک آدم بدون تئاتر الجزایر و پاریس با ارزش دیگرگون شده است.



«شیطان سفید»

نمایشنامه از دیتر فورته

دیتر فورته نویسنده آلمانی با نمایشنامه «مارتین لوتر و توماس موتز» به شهرت رسید. این نمایشنامه با اعتراض سفت و سخت کلیسای پروتستان روبرو شد چنانکه نوشتند: «شمش‌کننده، افترای تاریخی و تف و توهینی به‌مذهب است. در نمایشنامه جدیدش شیطان سفید، دیتر- فورته هرچه دل‌تنگش می‌خواسته علیه آن دسته از مذهبیان مخالف خوان گفته است. شیطان سفید که در پاژل سوئیس روی صحنه آمده است. داستان یک رهبر مذهبی جاه‌جوی و قدرت خواه و فاسد است که در کتابی قتل‌های جالب را یادداشت می‌کند.

دیتر فورته می‌نویسد چند نقش و چند موضوع و چند جمله اصلی نمایشنامه خود را از نمایشنامه شیطان سفید اثر نمایشنامه‌نویس همزمان شکسپیر جان ویستر (۱۶۲۵ - ۱۵۸۵) گرفته است. ویستر رئس‌اس ایتالیا را آمیخته به‌دروغ و تظاهر و خونریزی و بی‌توجهی به حقوق انسانی، نشان داده است.



زادروز کارل تسوکمایر

ماه پیش آلمان و اطریش هفتاد و ششمین سالروز کارل تسوکمایر نمایشنامه‌نویس بزرگ است.

چندی پیش برای نخستین‌بار شیطان سفید را در آلمان نشان دادند. دیتر فورته می‌نویسد: «وقتی دنیا را خوب نگاه می‌کنم، می‌بینم که هنوز همان قرون وسطای تاریک و وحشتناک است که حکومت می‌کند. لباس‌ها عوض شده ولی ساختمان قدرت و زور همان است که بوده و فورته از داستان ویستر یک نمایشنامه‌چنانی ساخته است. او سیستم درجه‌بندی دوک‌نشین‌ها را کنار گذاشته است. او دوطبقه بیشتر نمی‌شناسد: اربابان و نوکرها، دوک اوسینی می‌خواهد ویتوریا را که شوهر دارد فریب بدهد. برادر ویتوریا فلامینو را به «واسطه‌گی» استخدام خود می‌آورد و در ضمن به او مأموریت می‌دهد که همسرش و شوهر ویتوریا یعنی دوموی دماغ عیش و عشرت را بکشد.

فورته می‌گوید: زیردست‌هایی که خودشان را با وضع ساختمان و طبقه‌بندی پالادست‌ها هم-آهنگ کنند، همیشه مکافات پس خواهند داد.»

نمایشنامه «شیطان سفید» در پاژل با نقد متوسطی روبرو شده است. بر او خورده گرفته‌اند که بیشتر به ظاهر و مسأله جلب‌آئی مردم به هر طریق پرداخته است.

آلمان را جشن گرفتند. جشن در یک کلیسای قدیمی و در سوئیس برگزار شد. رئیس جمهوری آلمان دکتر گوستاد هاینهمن و دکتر پروتوکرایسکی رئیس جمهوری اتریش و هزار و دوست دوست نویسنده در این جشن شرکت کرده بودند انهلزف رتن‌پزگی خواننده معروف اپرای آلمان به افتخار تسوکمایر چند ترانه خواند و رئیس جمهوری آلمان در سخنرانی خود گفت: «... تسوکمایر همیشه در جهت منافع مردم سخن گفته است. او زمین دوستی را هموار کرده است، زمینی که او را با ما و بسیاری دوستان دیگر پیوند می‌دهد. ما بدین جهت از او - از کارل تسوکمایر - سپاسگزاریم.»

تسوکمایر را نمایشنامه نویس مردم لقب داده‌اند. آثارش همه‌شادو گرم و انسانی است، همه نقد و طنز است آمیخته به محبت و دوستی، آمیخته به درد و خیرخواهی و خیراندیشی، او آثار بسیاری نوشته است مانند سروان کیه‌نیک، ژنرال شیطان، تاکستان‌شاد، در تقاطع راه - شینلرهانس، حقه‌باز پرگن، نور سرد و غیره... که از آن میان دو نمایشنامه سروان کیه‌نیک و ژنرال شیطان به‌فیلم درآمده است و به ترتیب با بازی درخشان هاینتزرومن و کوردیورگنس شهرت جهانی یافته است.

گاه گل هاوانان سنگک

«مارکوس گریگوریان» درکنار ترکیب‌های گلین تابلوهایش در گالری انجمن ایران و آمریکا، نان سنگک را با دیزی آبگوشت و کمان حلاجی نهاده که یعنی وسیله‌ای برای تطبیق و انطباق تماشاگر با فضای شرقی و کاملاً ایرانی.

«گریگوریان» اگر به پشتوانه نمایشگاههای تک‌نفره متعددی در اروپا و آمریکا، می‌یابد و به جویز بسیار که در جزوه ضمیمه نمایشگاه آمده، دل بسته است، به‌عین نشسته، چرا که نه آن نمایشگاههای متعدد و نه این‌جویز بسیار، هیچیک مانند یک نقاش را در جهان هنر، تثبیت نمی‌کند، مگر خود اثر.

اگر ترک‌ها و شیارهای گل‌رس نهاده بر چهارچوب یا گاه گل‌های چیده در خط‌هایی راست و شکسته، تماشایی بیگانه را ذوق‌زده و حیرت‌آلود می‌کند و احیاناً فریادی از شادی، همراه حسین‌ها و ستایش‌هایش می‌کند، تماشایی ایرانی را کمی به فکر و امیدارد:

آیا این تجربه‌ی است در دنیای آبستره یا چیزی دیگر؟ «مارکوس»، مواد تازه‌ی را به‌نقاشی راه داده که با همه کهنگی و بویی که فضاهای صمیمی روستاها را می‌آورد، پور کتیله بر دیوارهای پرزرق و برق گالری انجمن ایران و آمریکا در کنار فرش رنگین کف تالار، پذیرفتن محتاج درنگ است، گاه گل‌های «مارکوس» می‌تواند تماشاچیان بیگانه را غافلگیر کند، اما ما را چه؟ نمی‌تواند، برامتی نمی‌تواند، گاه گل‌ها را بردارید، می‌آید فرش‌ها و گرانبهای تالار را کلی کند، آبستره، دنیایی قشنگ است و کام گل‌ها هم، صفای خود را دارند، ایندو با همه صداهای دنیایشان، با هم تفاهم نخواهند داشت. این واقعیتی است که باید پذیرفت.

تجزیه آدم‌ها

«زهرة کاظمی» با «نقاشی - عکس»هایش در تالار «قندریز» به رسوگری جسور و گستاخ میاند که متلاشی‌شدن و سنج آدم‌ها را، نه به سخره، که به‌جد گرفته است، به پندار او همه آدم‌ها، به‌متلاشی‌شدن هم نگاه می‌کنند، با بدن‌هایی فاسد و تجزیه‌شده، در تجزیه‌های از شماره ۱ تا ۹، «کاظمی»، اگر واقعیت تلخی را میان می‌سازد، باکی نیست، که باید دید و شناخت و پذیرفت، در بیان تلخ «کاظمی»، هراس و اضطراب و دل‌پره را که ره آورد مثلا عصر پرغوغای ماشینیسم و تکنولوژی است، میتوان آشکارا احساس کرد.

«کاظمی» با بهره‌جویی از کاغذ حساس عکاسی دست به تجربه‌هایی زده که اگر از نظر تکنیکی، ره‌آوردی تازه نباشد، از نظر نگرش‌های محتوایی کاری تازه و دل‌پس است، اما آنجا که می‌خواهد به‌عمد، نقش‌های تزئینی‌اش را - نقش‌های به‌قول خودش بهره‌جسته از نقش‌های قالی - در این کارزار هراس‌آلود، راه دهد، تلاش بی‌سوده و تصنی می‌نماید و بیانش تپی از روانی و گویایی تابلوهای «تجزیه‌اش جلوه می‌کند.



مارکوس گریگوریان



حسنت سنجری

سنجری وار کستر سمفونیک تهران

بیست‌و‌چهارم اسفند ارکستر سمفونیک تهران به رهبری وحسنت سنجری، برنامه ویژه‌ی در تالار رودکی، اجرا خواهد کرد. در این برنامه ضمن اجرای سمفونی «کنسرتانت» موتسارت قطعه‌ی بنام «ماژندران» ساخته «هرمز فرهت» نیز نواخته میشود.

«حسنت سنجری»، رهبر ارکستر سمفونیک تهران به‌تازگی از سفر دو ماهه‌اش به شوروی و پلنفرستان بازگشته است. وی در این سفر کنسرت‌هایی در «کیف» با ارکستر فیلارمونیک «کیف»، در «روستف» و «تاکاندرو»، زادگاه «چخوف» در «ایروان»، پایتخت ارمنستان، رهبری کرد و در میان آثار کلاسیک غربی، قطعه کوتاه با تم شرقی «پروانه» اثر «ملیک اصلاتیان»، آهنگساز ایرانی را نیز به‌منوان ره‌آوردی از ایران به‌شوندگان خود عرضه نمود.

لوئیس بیولی، برای چهارمین بار در تهران



روز یکشنبه هفته گذشته سازمان سینه کلوب ایران با نمایش فیلم «فانتهایت ۴۵۱» در سینما شهر قبه فعالیت خود را آغاز کرد.

در این مراسم جمعی از منتقدان فیلم، روزنامه‌نگاران، هنرمندان و اعضاء سینه کلوب ایران حضور داشتند.

در آغاز دو فیلم کوتاه از بهرام‌پور و خسرو سینائی نشان داده شد و سپس فیلم «فانتهایت ۴۵۱» یکی از آثار خوب و برگزیده فرانسوا تروفو فیلساز جوان اندیشمند و مؤلف فرانسوی به‌معرض تماشا درآمد.

نمایش فیلمها تا یک بعد از نیمه شب به‌طول انجامید و پس از آن تعداد بسیاری از تماشاگران - که بیشتر از اعضاء سینه کلوب بودند - در بحثی که درباره فیلم اصلی برنامه درگرفت شرکت جستند و این جلسه تا ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب ادامه داشت.

سازمان سینه کلوب ایران هر یک شنبه ساعت ده بعد از ظهر برنامه خاص خود را با یکی دو فیلم کوتاه و یک فیلم بلند در سینما شهر قبه ادامه خواهد داد و در هر نوبت بعد از نمایش فیلمها جلسه بحث و تحلیل در باره فیلمهای نشان داده شده با حضور منتقدان، سینماگران و علاقمندان سینما تشکیل خواهد شد.

این سازمان برنامه‌های وسیعی برای جمع‌آوری و نمایش فیلمهای خوب و ارزشمند قدیم و جدید از کشورهای گونه‌گون جهان طرح‌ریزی کرده است تا به این ترتیب فرصتی برای دوستداران و مشتاقان سینما فراهم آید.

سفری رنگین و دشوار

«ویولت منجده» تابلوهای رنگ و روغن و کارهای گرافیک - شامل حکاکای روی لیتولیوم - خود را در گالری سیحون به تماشا گذاشته است. ویولت، نقاشی آبستره کار است که در سه رنگ اصلی قرمز، آبی و زرد تجربه می‌کند و با گستاخی و بی‌باکی، چهارچوب‌های متداول تابلو را درهم شکسته و به شکل‌های دلخواه خود آرایش داده است. عصیان رنگ‌ها و دل‌باختگی «منجده» به رنگ‌ها، آتیم رنگ‌های گرم و زنده و تند، «فویست»ها را به یاد می‌آورد. تماشاگر ترکتازی رنگ‌ها، در میدان‌ها و حوزه‌های وسیع، در محدوده‌ی ناممکن، اگر نتواند دنیای ذهنیات تماشاگر را تکانی دهد، دست‌کم، می‌تواند همچون آثاری چشم‌نواز، زیبا جلوه کند، اما از آنجا که دنیای نقاشی انتزاعی، دنیای دشواری است با محدوده‌های سخت و صعب‌العبور که شکافتن و راه‌یافتن به آن، تلاشی است بس مشکل، برای نقاش آن چیزی شیرینتر از تجربه نیست. از آن هنگام که «کاندیسکی» در ۱۹۱۵ با چرخش شتاب‌زده و بی‌تاب قلم‌مو، نخستین تابلوی انتزاعی آر‌تنگ را خلق کرد، تا هنگامی که بفت آثارش، پخته، محکم و استوار و آگاهانه شد، تعداد «آئوده‌هایش از مزر هزارها گذشت، با اینحال «کاندیسکی» همیشه خود را تجربه‌گری میدانست دل‌باخته در دنیای «آبستره».

در برابر چین و خم رنگ‌های عواج «منجده» و در مقابل چهارچوب‌های ناممکن او چه میتوان کرد؟ تنها میتوان رنگ‌ها را ستایش کرد و شاهد سفر رنگین او به دنیای ذهنیات بود، که هنوز آغاز این راه است.



ویولت منجده



Exhibition of M.H. HALIMI at Sahnoun Gallery

نمایشگاه نقاشی محمدحسین حلیمی تالاری سیحون

«عاشورا»

«محمد حسین حلیمی» از یازده تا نوزده اسفند، مجموعه نقاشی‌های خود را با عنوان «صحرای محشر عاشورا» در تالار سیحون به‌تماشا می‌گذارد. «حلیمی» اصلا همدانی است و حالا دوران خدمت‌اش را در از لطف نخواهد بود.

دنیای صمیمی و صادقانه

«جسی آراتون» نقاش جوان ایرانی، مجموعه آر‌تنگ‌هایش را بر پانزدهی خانه آفتاب آویخته است. جوان است، با اینحال تجربه یازده سال نقاشی - نه با تحصیلات آکادمیک - را پشت سر دارد. دست‌کم میتوان گفت مجموعه‌اش دنیایی است صادقانه و صمیمی و تپی از اداهای فریبده، و همین کسی نمایشگر خو کرده با نگرش‌های روشنفکرانه یا روشنفکرانه‌آبانه راه حیرت‌زده می‌کند. آدم‌هایش در پناه رنگ‌های غزنده و گرفته، گویای دنیای احساس و صمیمیت خویش‌اند. گل‌هایش، لطیف و سحرآمیزاند.

گروه تاتر والوا

شنبه ۳۵ بهمن و یکشنبه اول اسفند یک گروه فرانسوی که بدعوت اداره‌فعلیت‌های فوق‌برنامه دانشگاه به‌تهران آمده‌بودند نمایشنامه «خنده‌های اسکاین» اثر مولیر و «سلمانی شپرسویل» اثر بومارشه را در تالار فردوسی دانشکده ادبیات به صحنه آوردند.

«خنده‌های اسکاین» را ژاک سرز کارگردانی کرده بود. که متأسفانه موفق به دیدار آن نشدند و «سلمانی شهر سویل» را ایو گاسک ضمن بازی نقش بارتلو (طیب) و قیم روزین کارگردانی هم کرده بود. داستان این نمایشنامه را تقریباً همه می‌دانند. بارها اپرای آن در تالار رودکی اجرا شده است و یکبار هم اسکولی بصورت تاتر آن را صحنه آورده است. و در اینجا تنها نیم نگاهی خواهیم داشت به اجرای این گروه از «سلمانی شهر سویل».

چیزی که بیش از همه چشمگیر بود ریتم نمایش و مهارت فوق‌العاده بازیگران است. خصوصاً خود «ایو گاسک» که در تمام لحظات پروتوان و مسلط بود. اما برای نمایشگر غربی که سنت نمایشی دیرینه‌سالی در پس دارد، تکنیک مسله‌ی حل شده‌است. چیزی که در اینجا هنوز هم از مشکلات بزرگ است - تکنیک جزو ذات او شده است. و یک پرداخت خوب تقریباً همیشه است. پس ببینیم با این تکنیک چه می‌کند. و چیزی که ارائه می‌دهد تا چه‌حد واجد ارزش است.

«ایوگاسک» تمام عناصر تاتر متداول را مثل نور، دکور، موزیک و گرمی - عناصری که استفاده اساسی از آنها در قرن نوزدهم باب شد و حالا دیگر استفاده از آنها - دست‌کم به‌شکل متداول غیرلازم بنظر میرسد - در خدمت یک چیز به‌کار گرفته است: متن، و ارزش تاتر او بیش از آنکه به خودش وابسته باشد به متن وابسته است. حال اگر متن چیز فوق‌العاده‌ای باشد بعنوان یک‌نوع تاتر قابل توجه است. اما اگر متن ارزش چندانی نداشته؟

و «سلمانی شهر سویل» که فرزند خلف کسمدی دل‌آرتنه، ازورای روایت چند تپ مشخص: دکتر، کنت، مشوقه، نوکر و... به‌یک انتقاد اجتماعی در همین حد و در سطح، می‌پردازد.

از صحنه‌های بسیار جالب نمایش برخورد طیب و بیمارانش در پرده‌ی دوم است.

و در مجموع تنها چیزی که در باره این نمایش می‌توانم بگویم اینست که: جالب بود. اما برای تاتر این کافیتست که فقط جالب باشد؟

برزو میرانگیز

دیوارهای جدائی

بقیه از صفحه ۷
«اگر آمریکا حاضر به تخلیه تائی وان شود، برقراری روابط دوستانه میان پکن و واشینگتن بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز مقدور خواهد بود»

امروز با وصف خروج ناوگان آمریکا از تنگه فرم و سفر نیکسن به چین بهبود روابط دو کشور مقدور نخواهد بود، مگر آنکه آمریکا نیروهای خود را از فرم فرآ خواند. یک تکرانی چین هم از اینست که «تائی وان» بصورت پایگاهی برای ژاپن درآید. بویژه که ژاپنها تدریجاً جای آمریکائیها را در «تائی وان» میگیرند و چینیها میدانند که رقیبان اصلی شان شوروی و ژاپن هستند.

پکن میدانند که آمریکا حاضرست «تائی وان» را ترک کند. بهمین دلیل دیگر واشینگتن را بخاطر ادامه سیاست «دو چین» مورد حمله قرار نمی دهد. بلکه فقط نیکسن را سرزنش میکند که چرا سیاست «یک چین با دو حکومت» را دنبال میکند.

به عقیده مائو و چوئن لای چین باید بدون دخالت دیگران مسئله «تائی وان» را حل کند و اینطور پیداست که پکن برای حل این مسئله به روشهای مسالمت آمیز نظر دارد.

ادامه تماس

کارشناسان آمریکائی میگویند مذاکرات نیکسن و رهبران چین از این پس بطور نامستقیم و در سطح نمایندگان دو کشور ادامه خواهد یافت.

چون نه به سود آمریکا و نه به نفع پکن است که سفر رئیس جمهوری آمریکا به چین بدون نتیجه پایان گیرد. بویژه که تحولات روابط آمریکا و چین نه فقط باین دو کشور بلکه به همه جهان و به ویژه به خاور دور مربوط میشود.

یکی از اولین آثار سفر نیکسن، برقراری یک ارتباط دائمی رادیو تلفنی میان پکن و واشینگتن است. بدین ترتیب رهبران دو کشور ازین پس میتوانند در لحظات حساس با یکدیگر تماس بگیرند و مانع بروز حوادث پیش بینی نشده بشوند.



اولین برخورد باچون لای. چینیها بسیار مؤدبند و آمریکاییها میکوشنداز آنها عقب نیفتند

از نظر اقتصادی دودنمای آینده روشن ترست چون آمریکا یک دفتر اقتصادی در پکن می کشاید و کالاهای آمریکائی در بازارهای چین عرضه خواهد شد. برای چین آغاز و ادامه مذاکره میان رهبران دو کشور منافع فراوانی دارد. از جمله از اعتبار و حیثیت حکومت «تائی وان» کاسته میشود - مسکو بر سر خشم می آید - ویتنام شمالی را در کنار هم قرار داده بودند تا ثابت کنند که چین منافع مردم هندوچین را نادیده گرفته است.

برای آمریکا هم مقدور میشود که بخلاق دوران ترومن و جان فوستر دالس مسائل خاور دور را با واقع بینی مورد توجه قرار دهد. از جمله واقعیتی حکم میکند که ایالات متحده به قیمت رنجاندن یکی دو دست پر توقع و کم اهمیت خود در جنوب شرقی آسیا یا پکن به نفع برسد.

بزرگترین موانع در راه عادی شدن روابط پکن و واشینگتن عبارتند از مسائل «تائی وان» - هندوچین و حضور نظامی آمریکا در شرق دور.

برای هر کدام ازین مسائل راه حل های مناسب میتوان یافت. ماشوشه تونگ و نیکسن با فراهم آوردن وسائل سفر تاریخی رئیس جمهوری آمریکا به چین نشان داده اند که از مخاطر چوئن لای راه پایان دادن به اختلاف های دیرینه شان ندارند و بهمین سبب احتمال فراوان هست که در ماه های آینده هم دست به کارهای تماشائی دیگری بزنند.

توس روسها

سفر نیکسن به پکن بیشتر از هر کجا در مسکو مورد توجه بود، چون برای شوروی بسیار دردناک است که دو رقیب پر قدرت خویش را در حال آشتی ببیند.

«دیس لگرا» مفسر فرانس پرسی از مسکو نوشته بود: در تمام مدتی که نیکسن در چین بود، مردم شوروی یا دست کم رهبران و مسئولان این کشور با مخلوطی از کجکاوای و اضطراب گزارشهای مربوط باین سفر را بررسی میکردند.

مردم کوچک و بازار در شوروی معمولاً به خیرهای سیاسی با بی تفاوتی مینگرند. ولی همین ها توجه بسیار زیادی به اخبار سفر نیکسن داشتند. روسها تا موقعیکه عسک مائو و نیکسن را در حال فرودن دستهای یکدیگر ندیده بودند، باور

نمی کردند که چین و آمریکا قصد دارند اختلافها و دشمنیها را کنار بگذارند. از سال ۱۹۶۰ دستگاههای تبلیغاتی شوروی ترس از چین را در دل مردم شوروی افکندند و بهمین سبب سفر نیکسن به چین روسها را سخت تکران کرده است.

مطبوعات و رادیو تلویزیون های شوروی خبرهای سفر نیکسن و بمباران ویتنام شمالی را در کنار هم قرار داده بودند تا ثابت کنند که چین منافع مردم هندوچین را نادیده گرفته است.

برای روسها این تصور پیش آمده است که آمریکا و چین علیه شوروی با یکدیگر تئانی کرده اند.

مقایسه چین و آمریکا

این روزها همه جا صحبت از آمریکا است که ملاقات رهبران شان و نتایج گفتگوهای شان از مهمترین وقایع سیاسی عصر ماست. پس آشنائی با این دو کشور يك ضرورتست برای آشنائی با مسائل سیاست بین المللی.

جمهوری خلق چین که از دو تا نیمه اسفند میمانندار نیکسن بود در بیست هزار کیلومتر مربع زمینی اش - هشت هزار کیلومتر مرز مشترک با شوروی و ۱۲ هزار کیلومتر مرز دریائی و مرز مشترک با هند و هندوچین و... - یک چهارم جمعیت زمین را یعنی ۷۵۹ میلیون نفر را در خود جای داده است.

مساحت چین نه میلیون و ۵۶۱ هزار کیلومتر مربع است و از این جهت بعد از شوروی و کانادا در مقام سوم قرار میگیرد. این ارقام به جزیره فرم مربوط نمیشود. ۳۵۹۶۱ کیلومتر مربع وسعت ۱۴ میلیون و ۶۰۰ هزار تن جمعیت دارد. فرم در ۱۸۹۵ به ژاپن واگذار شد. چینیها در سال ۱۹۴۵ آنرا پس گرفتند و اداره اش اینک به حکومت ناسیونالیستی چپانکایچک سپرده شده است.

پکن، پایتخت چین ده میلیون تن جمعیت دارد و فاصله اش با واشینگتن ۱۱۱۰۷ و با مسکو ۵۷۷۱ کیلومترست. چین که تاریخ حکومتی اش از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح آغاز میشود، از سال ۱۹۴۹ بدست حزب کمونیست اداره میشود که رهبرش مائوشه تونگ است. چوئن لای از اکتبر ۱۹۴۹ در سمت نخست وزیری انجام وظیفه میکند. از ۱۹۶۸ که لیوشائوچی مفسوبند شد، چین رئیس جمهوری ندارد. مجمع خلق چین

که به موجب قانون اساسی ۱۹۵۴ صاحب اصلی قدرت است، از ژانویه ۱۹۶۵ تشکیل جلسه نداده است و این چند ماه پیش از آغاز انقلاب فرهنگی بود که ساختمان اداری و سیاسی چین را درهم ریخت.

از نظر اقتصادی چین بازار بالقوه وسیعی است برای کالاهای آمریکائی. این سرزمین که ۸۵ درصد قدرت اقتصادی اش بر بخش کشاورزی تکیه دارد، سالی ۲۴۰ میلیون تن غله تولید میکند. در حالیکه تولید فولاد چین فقط ۱۸ میلیون تن در سال است.

درآمد سرانه در چین ۸۷۵ تومان است. رقم تجارت خارجی چین ۲۹ میلیارد و چهارصد میلیون تومان است، یعنی کمتر از یک درصد رقم تجارت جهانی.

کمبود جاده ها، راههای آهن و وسایل حمل و نقل مانع بسیار بزرگی است در راه پیشرفت چین. در چین فقط سه میلیون و چهارصد هزار وسیله نقلیه موتوری وجود دارد، یعنی ۲۷۰ مرتبه کمتر از آمریکا. چین ۳۶ هزار و بانصد کیلومتر خط آهن دارد و سالی دو میلیون تن کالا در این کشور بوسیله کشتی حمل و نقل میشود.

سایع اتمی چین و آمریکا قابل مقایسه نیست. آمریکائیها تا کنون ۴۶ آزمایش اتمی انجام داده اند و چینیها فقط ۱۳ چینیها تا بحال تعداد انگشت شماری ماهواره به فضا فرستاده اند که سنگین ترین آنها ۲۲۰ کیلوگرم وزن داشته است. در حالیکه آمریکائیها سدها سفینه به فضا فرستاده اند که در میان آنها آپولوها بیش از ۵۰ تن وزن دارند.

از نظر نظامی چین در حلقه ۱۲ کشور خارجی قرار دارد و ارتش زمینی اش با دو میلیون و بانصد هزار نفر سرباز و افسر فقط پنج لشکر زرهی دارد.

در تیرری دریائی چین ۲۸ هزار نفر خدمت میکنند. چین یک زیر دریائی موشک انداز و بیست زیر دریائی معمولی دارد. نیروی هوائی چین تعدادی میگ ۱۷ و میگ ۱۹، ۲۵۰/۱۹ بمب افکن و ۱۸۰ هزار نفر سرباز و افسر دارد.

چین مدعی مالکیت جزیره فرم و بیست هزار کیلومتر مربع از خاک شوروی است.

ایالات متحده آمریکا آمریکا برترید اولین قدرت اقتصادی جهان است، هرچند که جمعیت این کشور - ۲۰۸ میلیون و ۵۵۷ هزار و ۷۲۲ نفر - کمتر از جمعیت چین، هند و شوروی است.

آمریکا از جهت تولید برق مقام اول را دارد - ۱۶۴۸ میلیارد کیلو وات ساعت - آمریکائیها در سال ۱۹۷۰ چهارده میلیارد تومان صرف ساختن مراکز اتمی صنعتی کردند.

در آمریکا فقط سه میلیون و ششصد



چون لای وهمسر مائو نه تونگ نیکسن را به هنگام تماشای یک برنامه هنری در پکن همراهی میکنند

آمریکا با احتساب آلاسکا - چپل و نهمین - و هاوائی - پنجاهمین ایالت کفدراسیون نه میلیون و ۳۴۳ هزار کیلو متر مربع وسعت دارد.

انتخابات ریاست جمهوری که در آن سالها شرکت ۲۰ ساله شرکت ۵۶ میلیارد تومان میرسد. یکی از دشواریهای کنونی آمریکا آلودگی آب و هوا به مواد شیمیائی است.

انتخابات ریاست جمهوری که در آن سالها شرکت ۲۰ ساله شرکت ۵۶ میلیارد تومان میرسد. یکی از دشواریهای کنونی آمریکا آلودگی آب و هوا به مواد شیمیائی است.

دوبانوی اول

زنها در سیاست آمریکا - بویژه در این سال انتخابات - نقش اساسی دارند. تا آنجا که شریلی گیشولم نماینده سیاه پوست کنگره آمریکا بقین دارد که با تانگه بر آراء همجنسناش و سیاهان آمریکائی توند



گفتگو میان نخست وزیر چین و رئیس جمهوری آمریکا آغاز میشود. ویلیام راجرز هم حضور دارد

بر ریچارد نیکسن در انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ غلبه کند. در سفر نیکسن به چین دیدار ها و مذاکرات همسر رئیس جمهوری - خانم پات نیکسن - با خانم «چیانگ چینگ» - همسر مائو - و خانم «تنگ اینگ چائو» - همسر چوئن لای بسیار جالب توجه بود چون میتواند در روابط دو کشور و سیر تحولی آن مؤثر باشد.

بهر حال سفر نیکسن فرصتی است برای آشنائی با این دو «بانوی اول» برجست ترین کشور جهان.

خانم «چیانگ چینگ» چهارمین همسر مائو که سابقاً در شانگهای هنر پیشه بود. زنی است ظریف و خوش سیما که ساده لباس می پوشد و جوانتر از آنچه هست می نماید. (همسر مائو ۵۹ سال دارد).

خانم «چیانگ چینگ» از ۱۹۳۹ - سال ازدواجش با مائو - تا ۱۹۶۶ زندگی ساکنی داشت و در مراسم عمومی ظاهر نمیشد. اما انقلاب فرهنگی فرصتی به او داد که زبردستی خود را در سیاستگری نشان دهد. چیانگ چینگ در آن زمان در کنار لین بیاو رهبری گارد - همسر مائو به سمت «مشاور امور فرهنگی» ارتش چین منصوب شد. «چیانگ چینگ» در رهبری جلسات بحث و انتقاد، بیجان آوردن مردم و افشای جنایاتهای لیوشائوچی و همسرش تلاش بی وقفه داشت. اندکی بعد همسر مائو این وظیفه را بر عهده گرفت که کاردهای سرخ را به جمع آوری اسلحه از میان مردم و تحویل آنها به ارتش فریب کند. «چیانگ چینگ» می تواند در مورد مسائل متفاوتی چون زندگیشان در چین - رفورم در اپرای چینی و مسائل سیاسی و اقتصادی اطلاعات دست اولی در اختیار هم میهنان خود قرار دهد.

خانم «تنگ اینگ چائو» همسر چوئن - لای ده سال بیشتر از خانم «چیانگ چینگ» سن دارد. او زنی است چالاک، متشخص و تحصیل کرده که از دوران تحصیل در دبیرستان در این سال انتخابات - نقش اساسی دارند. تا آنجا که شریلی گیشولم نماینده سیاه پوست کنگره آمریکا بقین دارد که با تانگه بر آراء همجنسناش و سیاهان آمریکائی توند

تیرالمپیک را به هدف بزنید!

امکان مبارزه با تمام قوا در مقابل کره را نباید بخاطر جام آسیا به خطر انداخت

از: محمدرضا میلانی نیا

در فاصله دونیمه بازی کاهش دهد، یا ضرب دیدگان را بهبود بخشد؟ نظیر این سؤاها زیاد است ولی من به همین اکتفا می‌کنم. اما خوبست بدانیم با تمام این امکانات که لیدزیونایتد در اختیار داشت از مسابقات آن فصل چه نتیجه‌ای گرفت؟ لیدز در مسابقات قهرمانی آفرین روز در مقام اول بود ولی بالاخره در روز آخر عقب ماند و دوم شد.

علت: خستگی بازیکنان و از دست دادن تدریجی امتیازات در آخر فصل. در فینال مسابقات حذفی باز هم لیدز شکست خورد و مسلماً علت چیزی جز خستگی و شکست روحی بخاطر از دست دادن مقام قهرمانی نبود و بالاخره لیدز در جبهه سوم یعنی مسابقات جام شهرهای مکاره هم در مرحله آخر ناکام ماند علت: خستگی، شکست در همه جبهه‌ها در مرحله نهایی تنها نصیب لیدز بود. ما هم حال‌خیزان مبارزه در سه جبهه جام باشگاه‌های آسیا - انتخابی المپیک و جام ملت‌های آسیا را در سر می‌پرورانیم و با فرصتی که برای این سه نبرد داریم. اینها به حساب بدبینی نگذارید! این بیشتر واقع بینی است.

باید قبول کرد که ضرب‌المثل «خواستن توانستن است» تنها وقتی مصداق پیدا می‌کند که خواستار بتواند شرایط لازم را تأمین و آماده کند و فوتبال ما در حال حاضر قادر به این کار نیست. قبول این امر و اعتراف به این ناتوانی عجز نیست، سرافکنندگی و شرمساری هم ندارد. هیچ فوتبال دیگری هم در دنیا در سطح خودش قادر به چنین کاری نیست. پس چه لزومی دارد که ما لاف انجام آن را بزنیم و خود را در این مرکه رها کنیم درحالی که برای خروج از آن راهی نخواهیم یافت.

فصل یعنی فوتبال انگلستان می‌رسد و از میان تمام تیم‌های انگلیس تیم لیدز را می‌یابیم که در دو فصل پیش از طرف روزنامه‌نویسان ورزشی به عنوان بهترین تیم انگلستان انتخاب شد. در آن فصل تیم لیدز با احتساب تمام مسابقاتی که در طول فصل انجام داده بود بطور متوسط هر سه روز یک‌بار بازی انجام داده بود که البته این، با در نظر گرفتن کلیه مسابقات جام حذفی انگلستان، قهرمانی باشگاه‌های انگلستان، جامی که در آن زمان به نام جام شهرهای مکاره نامیده می‌شود و مسابقات دوستانه است. حال توجه می‌کنیم به برنامه تیم ملی ایران: اگر حساب کنیم ما بخواهیم مقام قهرمانی جام باشگاه‌های آسیا و جام ملت‌های آسیا را به دست آوریم، در هر یک از این دو جام باید حداقل ۵ بازی انجام دهیم (البته در صورتی که تعداد تیم‌ها بیش از ۸ تیم در هر مسابقه نشود) یا احتساب ۶ مسابقه باکره جمع مسابقاتی که چند تن از بازیکنان ما در فاصله ۲۱ فروردین تا ۵ خرداد باید بازی کنند ۱۲ بازی میشود. این ۱۲ بازی در فاصله ۴۶ روز انجام میشود که از این ۴۶ روز حداقل ۵ روزش را بازیکنان باید در مسافرت باشند و در واقع ۴۱ روز وقت داریم برای ۱۲ مسابقه یعنی بطور متوسط سه روز و نیم برای هر مسابقه چیزی در حد تیم لیدز یونایتد. گمان نمی‌کنم لازم باشد مقایسه‌ای بین شرایط تیم ملی ایران و تیم لیدز یونایتد بشود ولی برای کسانی که میخواهند این مقایسه را پیش خود انجام دهند چند سؤال را مطرح میکنم:

۱- فاصله مربی تیم ملی ما و مربی تیم لیدز یونایتد از لحاظ تجربه، دیدبازی، رهبری روی بازیکنان، تشخیص نقاط ضعف حریف و تعیین روش لازم برای استفاده از این نقاط ضعف چقدر است؟

۲- فاصله اداره کننده تیم لیدز- یونایتد و سازمان مدیر تیم ملی ما که همال حداقل یکبار مربی و سرپرست عوض میکنند و حتی تا یک هفته قبل از مسابقات سهم قادر نیست تمرین کامل باهمه بازیکنان داشته باشد و هر کدام از مسئولین حرفه‌ای می‌زنند که با مسئول دیگر تناقض دارد چقدر است؟

۳- فاصله تشکیلات پزشکی لیدز- یونایتد که همراه کلیه بازیکنانش را معاینه کامل پزشکی و روانپزشکی (چک‌آپ) میکند و با دقت فراوان مواظب رژیم تغذیه آنهاست، با تشکیلات پزشکی تیم ما (اگر وجود داشته باشد) چقدر است؟

۴- فاصله تیم مأمور مسافرت لیدز که نتیجه گزارش روی عضلات چیزی در حد معجزه است، تیم ملی ما کدام مأمور مسافرت را در اختیار دارد که بتواند فرسودگی عضلات بازیکنان را

میکند در مقابل خستگی ناشی از آن بگذاریم و حساب پاک‌شود مسئله امکان صدمه و ضربه‌پذیری باقی می‌ماند که احتمال داشتن چند بازیکن مصدوم خیلی بیش از احتمال نداشتن آنست چون همه میدانیم در فوتبال آسیا فن ضعیف است و در مسابقاتی که از فن دور باشند خشونت و احتمال آسیب دیدن فراوان. بهرچشمیت تیم ما پس از مسابقه در کره شمالی اینطور که صحبت شده روانه بانکوک میشود تا از ۱۷ اردیبهشت ماه در مسابقات جام ملت‌های آسیا شرکت کند. فرصت برای این کار چقدر است؟ فقط ۳ روز. به تعجب نزنید، فقط سه روز! و در این سه روز بازیکنان باید از کره به بانکوک بروند، خستگی مسابقه و سفر را از تن بدر کنند، به تفاوت بسیار زیاد آب و هوای کره و بانکوک عادت کنند (خوب متوجه باشید که از هوای نسبتاً سرد کره در آن تاریخ، بازیکنان به بانکوک که گرمای در حدود ۳۰ درجه و رطوبتی شدید دارد می‌روند در این فصل رطوبت در بانکوک آنچنان است که تنفس برای ایرانیان بسیار سخت است و انسان دچار خفقان میشود و قبلاً تجربه نشان داده که بازیکنان ما حتی با یک هفته اقامت قبل از مسابقه هم نتوانسته‌اند خود را با آن محیط وفق دهند و در شرایط عادی خود بازی کنند) حالا چطور میشود که در عرض سه روز یک تیم خسته با این مهم موفق میشود من که حیرانم! برای تیم خسته ما که مسلماً بعضی از بازیکنان در این حالت حالشان از بازی کردن بهم می‌خورد در یک سرزمین زرد، برای دفاع از مقام قهرمانی پای به میدان خواهد نهاد. در مسابقات آسیایی بانکوک به چشم خود دیدیم که هیچ تماشاگری از ما خوش نمی‌آید با تمام قوا زردهانی را که مقابل ما باشند تشویق خواهند کرد، بخصوص که همه تیم‌ها در مقابل ما پای مرگ خواهند زد چون همه بدنیال شکست دادن قهرمان خواهند بود. این مسابقات حداقل ۵ روز طول خواهد کشید یعنی حداقل ۲۸ اردیبهشت ماه تیم ایران میتواند روانه تهران شود و باز برای مقابله مجدد با تیم کره شمالی در تهران در روز ۹ خرداد ماه فرصت ۷ روز خواهد بود. تنها ۷ روز برای آماده کردن تیمی که تا سرحد مرگ خسته و فرسوده شده و احتمالاً چند آسیب دیده غیرقابل استفاده دارد! آنهم برای مسابقاتی که حیاتی در مقابل تیمی که توانش بزرگانی چون پرتغال و ایتالیا را از پای درآورد.

در ذهن به دنبال مثال پارویدادی در فوتبال خردمان می‌گردم که نشان دهد فوتبال ما قادر به انجام چنین برنامه‌ای هست اما هرچه بیشتر کارش می‌کنم کمتر می‌یابم. ناچار به سراغ فوتبال‌های معتبر می‌روم و در نهایت به معتبرترین و سنگین‌ترین برنامه‌های فوتبال دریک برنامه فوتبال ایران در آغاز سال ۱۳۵۱ اعلام شد. قبل از هر صحبتی به این برنامه توجه کنید:

جام باشگاه‌های آسیا تهران از ۲۱ فروردین

جام جوانان ملت‌های آسیا بانکوک از ۲۶ فروردین

مسابقه رفت انتخابی المپیک کره شمالی ۱۱ یا ۱۳ اردیبهشت

جام ملت‌های آسیا بانکوک از ۱۷ اردیبهشت

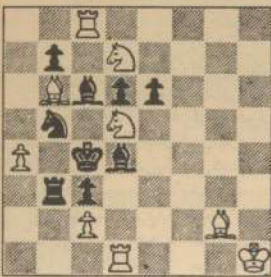
مسابقه بازگشت انتخابی المپیک تهران ۵ خرداد

در فکر این برنامه بودم و مصاحبه رئیس فدراسیون فوتبال، سرپرست تیم ملی و بررسی تیم ملی را میخواندم و در هر سفر منتظر بودم چند کلمه در این مقوله بخوانم که این برنامه برای یک تیم خیلی سنگین و حتی طاقت‌فرسا است و احياناً پیشنهادی بیهوش برای آنکه با آماده کردن دو تیم برنامه‌ای درست کرده باشند که بار بازیکنان سبک شود ولی تا پایان مطالب این مقامها چشم‌انداز دویید و به چیزی از این بابت نرسید. ناچار گمانت رفت که در تاریخ بعضی از این مسابقات اشتباه کرده‌ام و برنامه بنظم سنگین رسیده و ناچار مجدداً به برنامه مراجعه کردم ولی اشتباهی در کار نبود. ناچار به حساب‌کردن پرداختم و نتیجه حساب این شد:

جام باشگاه‌های آسیا که از ۲۱ فروردین شروع میشود لاقلاً ۱۰ روز وقت میخواهد بنابراین پس از پایان این مسابقات فقط ۱۳ روز تا مسابقه با کره شمالی وقت داریم و این در صورتی است که کره با تاریخ ۱۳ اردیبهشت موافقت کند والا چنانچه تاریخ پیشنهادی کره قطعی شود یعنی ۱۱ اردیبهشت فرصت به ۹ روز تقلیل پیدا می‌کند. با گرفتاریهایی که برای مسافرت به کره شمالی گریبانگیر تیم خواهد شد (چون مسافرت به کشورهای کمونیستی از مبدأ هنگ‌کنگ چندان آسان نیست و تشریفات زیادی دارد) و بعلاوه در این سفر تیم ما برخلاف جهت زمان حرکت میکند یعنی چند ساعت را از دست خواهیم داد و بازیکنان برای انطباق خود با این تغییر ساعت حداقل ۲۴ ساعت وقت لازم دارند. ناچار باید حداقل ۳ روز از فرصت را برای این مسائل کنار گذاشت. با این ترتیب فرصت ما به ۶ الی ۱۰ روز کاهش می‌یابد. ۶ روز برای از تن بدر کردن خستگی مسابقاتی در حد جام باشگاه‌های آسیا فرصتی حداقل است. با توجه به اینکه مسلماً در تیم قهرمان باشگاه‌های ایران لاقلاً ۵ تن از بازیکنان ملی ما شرکت خواهند داشت به این نتیجه می‌رسیم که تیم بانیرونی کمتر از حد اکثر ممکن به دیدار کره شمالی خواهد رفت. حال اگر آمادگی را که شرایط مسابقه در این ۵ بازیکن ایجاد

تهیه و تنظیم: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۳۴



Td1 - Rh1 - Pc2 - Fg2 - Pa4 - Cd5 - Fb6 - Cd7 - Tc8.

Tb3 - Pc3 - Rc4 - Fd4 - Cb5 - Fc6 - Pd6 - Pe6 - Pb7.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

حل مسئله شطرنج شماره ۳۳

سیاه در دو حرکت مات میشود

سفید	سیاه
1- Ce4 - f2!	1- DX Fg8
2- DX Pd3 ++ مات	1- D - d5!
1- اگر	1- Fg5 x Th4
2- Cc8 - d6 ++ مات	1- F - e7!
1- اگر	1- R - b5
2- Cc8 - d6 ++ مات	

علائم اختصاری مهره‌های شطرنج

P = فیل، F = اسب، C = رخ، T = وزیر، D = شاه، R = پادشاه

از این هفته در سینما ماژستیک

محفل

باشرکت: نصرت‌اله کریمی: ایرن

محصول استودیو میثاقیه

خیابان شاه: چهارراه فروردین تلفن ۶۶۸۴۶۱

صنعتی می‌شود: آلودگی مطالب به‌او اختصاص
هوا، فساد در روابط داده می‌شود و انکسار آن
اجتماعی و مناسبات کارگر به‌اروپا هم می‌کشد. اما
و کارفرما، دولت و مردم، زمینه اصلی حمله و هجوم
رژیم، گانگستریزم... و رالف نیدر، به‌موانع صرفی
بی‌گمان «رالف نیدر» امثال اینها، برای هر است. نیدر براین واقف
یکی از برشناخته‌ترین چهره ساله‌ای که در جامعه صنعتی
های امروز ایالات متحده قرار می‌دهد، پرونده‌ای و مصرفی زندگی می‌کند،
آمریکاست. کمتر کسی می‌سازد، تحقیق کامل جایی که فعالیت اصلی
است در اروپا و آمریکا می‌کند، اسناد کوبنده گرد توده مردم، مصرف انبوه
که نام او را نشنیده‌باشند. می‌آورد و بعد همه را کلاه‌هاست و ناگزیر، در
اما این همه نام‌آوری در یکجا، مطرح می‌کند و چنین جامعه‌ای امکان
چه مدت حاصل شده و همچون آشپزی یا توفانی اجزای مختلف چه در
برس متهم خود فرومی‌قیمت و چه در کیفیت و
رالف نیدر وکیل ریزه، مطبوعات و جامعه جنس کالاها وجود دارد،
دادگستری است. خیلی هم آمریکا، چشم به‌دهان و بخصوص مواد غذایی و
جوان است، سی و چند دست این ناجی و مدافع شیمیایی.

سال بیشتر ندارد و همه انسان دوخته و به‌محض تازترین حمله مردانه
شهرتش را در عرض آن که اتهامات او در یک رالف نیدر، به‌مسوا
چهار پنج سال اخیر به مورد خاص مطرح می‌شود. شیمیایی آرایشی و ضد
دست آورده، اما نه از راه خود، همه‌جا در همه بوی بدن است که اکثر
محاکمات پرسروصدا، این مطبوعات، مهمترین آن توسط یکی دوکارخانه
جوان ذکاوتمند، باهوش سرشار و وجدان فردی و
اجتماعی خود، در جهان آشفته و پرهیجان امروز
و بخصوص در جامعه شلوغ و ماشینی آمریکا،
دفاع از «انسان» را بر عهده گرفته، و به‌صورت
وجدان جامعه و مدافع انسانیت درآمده است با
آگاهی نسبتاً کاملی که بر مسایل اجتماعی و اقتصادی
دنیا و کشور خود دارد، همواره در کار شناخت
دردها و آسیب‌هایی است که بخصوص دامنگیر
انسان در جوامع بزرگ عمل آمده است.



از چهار گوشه جهان

مد آقیان

دیرگاهی است که مد، از شکل سنتی زنانه
خود خارج شده و تحولات مختلف آن در جهان مردان
نیز به‌سرعت و فوریت منعکس می‌شود. در گذشته
تغییرات مد لباس مردانه، به‌کنندگی و نامحسوسی
پرور می‌کرد و حالا این تغییرات، به‌صورت‌های
اساسی و ریشه‌ای درآمده و دیگر تنها منحصر
به اندکی کوتاه و بلندشدن یا پهن و باریک شدن
یقه و کت و دم‌پای شلوار و غیره نیست، بلکه در
فرم و طرح پارچه‌ها نیز اعمال می‌شود. و این همه



نه‌فقط در مورد طرح و فرم بلکه نیز در باب فصل-
های مختلف طبق کلسیون مد مردانه‌ای که چندروز
پیش در پاریس عرضه شد، کت‌وشلوارهای تابستان
سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱)، بیشتر اسیرت هستند، پارچه-
های کت چهارخانه‌های درشت یا راه‌پای پهن‌دارند.
فرم کت هم دودگمه و هم سه‌دگمه جلوگردد است
یقه‌ها پهن شده و شلوار، چه ساده و چه راه‌راه،
تفاوت چندانی نکرده است.

هتل - کامیون

۲۹ تخت، ۲۹ پنجره، ۲۹ گنجه اختصاصی،
حمام دوش، یک آشپزخانه، یک موتور و شش چرخ،
مواد متشکله یک هتل جدید آمریکایی است که
امسال تابستان، جاده‌های اروپا را در خواهد

تاریخچه ۲۵ سال کدورت

به‌مناسبت سفر تاریخی نیکسون به‌جمهوری
توده‌ای چین، مهم‌ترین رویدادهای و تحولات در
روابط دوکشور آمریکا و چین را، که هر یک نقاط
قابل اشاره‌ای در این مجموعه و در سیاست جهانی
به‌شمار می‌روند به‌اختصار ذکر می‌کنیم.
۹ فوریه ۱۹۴۶ - پرزیدنت ترومن، ژنرال
مارشال را با‌مانوریت ایجاد آشتی و تفاهم بین
ملیون و کمونیست‌های چین به‌این کشور می‌فرستد.
ولی مانوریت مارشال در مقابل ضد کمونیستی
شدید چانگ‌کایچک باشکست روپرو می‌شود.
۷ ژانویه ۱۹۴۷ - ژنرال مارشال چین را
ترک می‌کند. تماس‌های رسمی بین رهبران کمونیست‌ها
و ایالات متحده قطع می‌شود.
اول اکتبر ۱۹۴۹ - اعلام جمهوری خلق
چین.
ژانویه ۱۹۵۰ - ترومن قطع کمک‌های
نظامی آمریکا به‌میلیون چین را اعلام کرد. آمریکا
در یک‌قدمی شناسایی پکن قرار دارد.



نوردید. هدف این هتل: «شناساندن بیشترین تعداد
کشورها به‌جوانان مسافر، با کمترین قیمت» است.
متبرک این هتل کامیون، یک شرکت هواپیمایی
آمریکایی است که می‌خواهد ابتکار خود را در بین
مردم عمومیت ببخشد و مسافرت به‌اروپا را برای
پرزگردن پروازهای ماوراء اقیانوس خود تعمیم
دهد.

طراح هتل - کامیون، ریچارد کامانسکی،
یک طراح متخصص مبلمان است. ۲۹ تختی که در
این کامیون وجود دارد به‌ابتکار کامانسکی درسه
طبقه روی هم قرار داده شده است. غذا در آشپز-
خانه این هتل پخته می‌شود ولی در هوای آزاد صرف
خواهد شد. در مواقع بارانی هم‌پوششی روی میزها
را خواهد پوشاند.

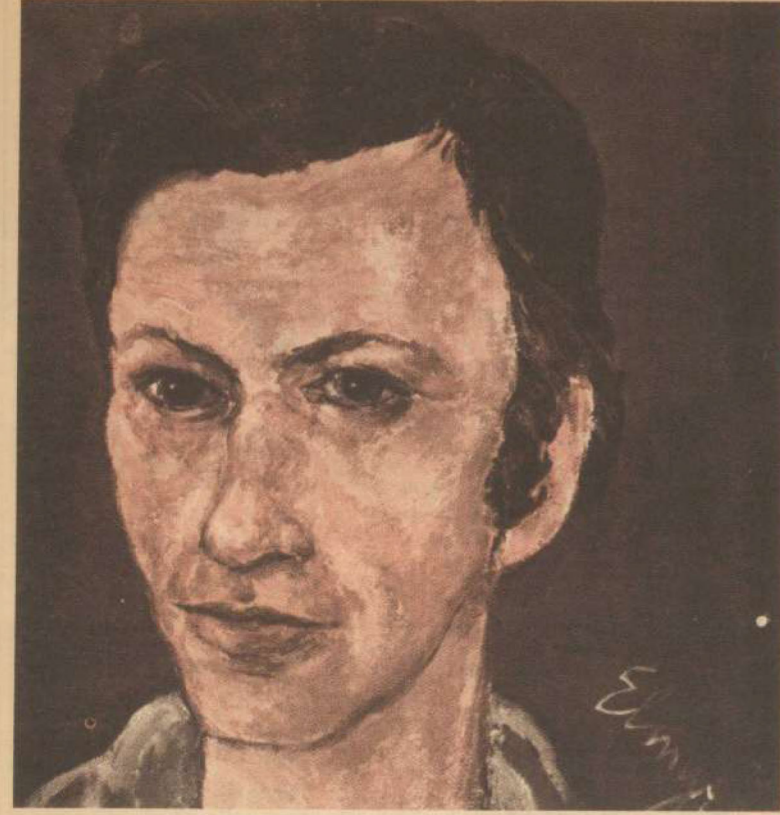
البته در داخل کامیون، سالتی وجود ندارد و
فضای آن فقط برای خوابیدن است. به‌هنگام‌روز،
مسافران کامیون را ترک می‌کنند و با اتوبوسی که
همراه آن حرکت می‌کند و مجهز به‌ارکاندیشن و
صدای موسیقی و سندلیپ‌های متحرک است سفر
خواهند کرد.

مسافرت این کامیون در اروپا بین پانزده تا
۲۲ روز طی می‌کشد و قیمت آن برای هر نفر فقط



۲۰۰ دلار (تقریباً ۱۶۰۰ تومان) است.
در این میان آنچه که از نظر جامعه‌شناسان
اسباب حرق است (در صورت تعمیم هتل - کامیون)
مسأله همزیستی و زندگی مشترک ۲۹ نفر آدم
متفاوت در طول سه‌هفته است باتوجه به‌تمایل‌شدید
جوانان، بخصوص جوانان که‌رامند آمریکایی و
اروپایی، به‌مسافرت به‌دور دنیا، بعید نیست که
پرورده هتل - کامیون که قیمتش ارزان است و
مشکل بزرگ هتل را حل می‌کند، اشاعه پیدا کند.
اما باید در مقابل، منتظر عکس‌العمل هتلدارها هم
بود که به‌رحال با رقیبی عجیب‌الخلقه روبرو
شده‌اند.

۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ - آغاز جنگ کره.
در ابتدای این ماجرا با‌شوروی همکاری نداشت.
۲۱ نوامبر ۱۹۵۰ - چین اعلام کرد که
در جنگ کره دخالت می‌کند. ترومن حمایت نظامی
و سیاسی از تایوان را از سرگرفت.
۲۴ آوریل ۱۹۵۵ - در کنفرانس باندونگ
چون‌لای افتتاح باب مذاکره با آمریکا را به‌منظور
تخفیف و محو وضع بحران و کشش در فورتموز
پیشنهاد کرد. جان‌فاستر دالس این پیشنهاد را رد
کرد.
اول اوت ۱۹۵۵ ملاقات نمایندگان چین و
آمریکا در ژنو، این ملاقات دنباله پیدا نکرد.
۲ اوت ۱۹۵۸ ملاقات چین و آمریکا در
ورشو برای نخستین‌بار. ملاقات‌ها تا فوریه ۱۹۷۰
کم‌وبیش به‌طور مرتب صورت گرفت.
۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ - بعد از این‌نهار، نه‌کنندی
و نه‌جانسون پرونده چین را نگشودند. تومسه جنگ
در ویتمام هرگونه امید تفاهم آمریکا و چین را از
بین برد.
۴ نوامبر ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون به‌ریاست
جمهوری آمریکا انتخاب شد.



خوش بود گر
محک تجربه
آید به‌میان

شما مسافران هتل «هوارد هیوز»،
خاطرات «هوارد هیوز»،
تئیه کشنده میلیونر
را در مطبوعات تعقیب
کردید؟ ما به‌مناسبت
حرفه روزنامه نگاری خود
این‌کار را کردیم. ما
این‌کار را با استفاده از
کتابی نوشت‌بنام خاطرات

۱۱ دسامبر ۱۹۶۹ - بعد از فترتی طولانی،
سفرای دوکشور، از نو یکدیگر را در چین ملاقات
می‌کنند.
۲۵ فوریه ۱۹۷۱ - برای اولین‌بار نیکسون
در یک پیام به‌کنگره، از «جمهوری خلق چین» نام
می‌برد.
۱۰ آوریل ۱۹۷۱ - پینگ پنگ با‌زان
آمریکایی به‌چین می‌روند. پانزده روز بعد نیکسون
اظهار امیدواری می‌کند که روزی به‌پکن برود.
۹ ژوئیه ۱۹۷۱ - هنری کیسینجر، چون‌لای
را محرمانه در پکن ملاقات می‌کند.
۱۵ ژوئیه ۱۹۷۱ - کاخ سفید اعلام می‌کند
که نیکسون قبل از مه ۱۹۷۲ به‌چین خواهد رفت.
۲۵ اکتبر ۱۹۷۱ - چین کرسی تایوان را در
سازمان ملل اشغال می‌کند.
فوریه ۱۹۷۲ - پرزیدنت نیکسون به‌خاک
چین قدم می‌گذارد.
به‌مناسبت این دیدار تاریخی، بدنیست‌نگاهی
به‌روی جلد زیبا و معنی‌دار مجله اکسپرس بی‌تدازیم
که از قامت نیکسون به‌جای حرف‌د در کلمه CHINE
استفاده کرده است.

«هوارد هیوز» و یک ناشر
معتبر به‌نام «مگ‌گرویل»
آن را به‌چاپ رساند و بعد
معلوم شد این خاطرات
راتحت عنوان «کلاهدراری
ایروینگ مدمی بود که
اتوبیوگرافی هوارد هیوز
را وفادارانه بازنویسی
کرده، در حالی که این
خاطرات را با استفاده از
اسنادی که به‌دست آورده
بود و با استعانت از تخیل
غنی خود، اختراع کرده
بود.
در این ماجرا بسیاری
خرسان دیدند. ابتدا ناشر
کتاب که کانونی قوی و
معتبر بود و به‌قول مؤلف
کتاب اعتماد کرده و به
قیمتی گران آن را خریده
بود. بعد گروه مطبوعاتی
تاسیم که حقوق چاپ
خاطرات را قبل از نشر
کتاب، برای مجله مصور
خود، لایف، خریداری کرده
بود. و سپس - شاید
بیشتر از همه - بانک‌های
سوئیس که آن همه به‌راز-
داری و امن‌انداری معروفند
و اجازه دادند که ادیت
ایروینگ، زن نویسنده،
میلیون‌های هیوز را به
آسانی و راحتی دستکاری
و تصرف کند.
تایم در هفته گذشته،
برای اذعان و اعتراف به
اشتباه خود، روی جلد خود
راتحت عنوان «کلاهدراری
سال» به‌چاپ یک نقاشی
از صورت ایروینگ
اختصاص داد. این تابلو
را همسایه و دوست
ایروینگ، «الیس‌دو-
هوری» جاسل اسکاس
حرف‌های سابق کشیده
است. تایم سپس در هفت
صفحه، در بخش «چنانچه»
خود قضیه را تماماً بازگو
کرده بود.
البته کلاهدراری
بزرگی بود ولی ما عاقبت
هم نفهمیدیم که چرا این
قضیه آنقدر اهمیت پیدا
کرد که مطبوعات دنیا
هزارها تن کاغذ و مرکب
خود را صرف آن کردند.
گیریم که خاطرات هیوز
واقعی بود یا تقلبی. و
کسی آنها را وفادارانه
تقل کرده بود یا ساختگی.
این‌ها چه چیزی را در دنیا
عوض می‌کرد؟ در دنیایی
که روزی صدها هزار
نفرش از گرسنگی و مرض
و جنگ و غیره، گله‌گله
سقط می‌شوند...



میان پرده

موقع خواندن این لطیفه ترانه «دلی دارم، دلی دارم که درمانش نمی-بینم» را پیش بفرمایید.

یک دهاتی بیهیکی از ریش سفید-های ده رسید و درد دل کرد:

- الاغم سریض شده، دل درد گرفته و از جاش جم نمی خوره. پول دامپزشک هم ندارم.

- این که کاری نداره، یه سطل گلیسیرین بنده بخوره.

- تو به این کار اعتقاد داری؟

- خودم پارسال به گاموم دادم که ناخوشی الاغ تو رو گرفته بود. دهاتی رفتم و فردا، عصبانی و آتشی مزاج برگشت که:

- مرد حسابی، این چه طبابتی بود کردی الاغ بدبختم گلیسیرین رو خورد و مرد.

- خوب تعجبی نداره. گاو منم بعد از خوردن گلیسیرین مرد!

موقع خواندن این لطیفه ترانه «تو که منو رسوا کردی» را پیش کنید.

شب عید بود و تازه داماد آینده برای اولین بار، شام، مهمان خانه پدر و مادر نامزدش بود. بعد از غذا، داماد آینده محض خوش آینه مادرن آینده به او گفت:

- عجب شام خوبی بود، خیلی وقت می گذشت که همچی شامی نخورده بودم.

برادر کوچک نامزد گفت: - اتفاقاً ما هم همینطور!

موقع خواندن این لطیفه ترانه «جمعه ها خون جای بارون می چکه» را پیش کنید.

شخصی از سرنارداشو پرسید: - شما به این حرف معتقدید که هر کس روز جمعه ازدواج کنه بدبخت می شه؟

برنارداشو گفت: - البته، صد در صد معتقدم، دلیلی نداره که روز جمعه با روزای دیگه هفته فرق داشته باشه.

مدیریت کاباره (بخشید) صفحه میان پرده به درخواست عده نسبتاً کثیری از دوستان خود (چون به خوانندگان دسترسی نداشتیم) «شماره ویژه استعانت از موسیقی برای درک هر چه بهتر لطیفه ها» را یک هفته دیگر تجدید می کند.

موقع خواندن این لطیفه ترانه «خودم کردم که لعنت بر خودم باد» را پیش بفرمایید.

در جلسه دادگاه حمایت خانواده قاضی از شوهر پرسید: - واسه چی می خوانین زنتونو ملاق بدین؟

- واسه اینکه از عسده خرج و مخارج فامیلش برنیام. مجبورم می کنه که خرج فامیلشو بدم.

- فامیل زنتون کیا هستن؟

- سیزده تا بچه قدونیم قد! - پدرشون کیه؟

- ... خودم

موقع خواندن این لطیفه ترانه «من که دارم می رم چرا هولم میدی» را پیش کنید.

چون همیشه صغهای وجود نداره.

روی عرشه کشتی، خانمی پهن رده تکیه داده بود که یکدفعه پایش لغزید

و افتاد تو دریا و پشت سرش یکی دیگر هم فوراً پرید به آب و بعد از چند دقیقه خانم را نجات داد و به کنار قایق نجات رساند. حیرت مسافرات از این صحنه قهرمانی وقتی بیشتر شد که دیدند

مرد حسابی، این چه طبابتی بود کردی الاغ بدبختم گلیسیرین رو خورد و مرد.

- خوب تعجبی نداره. گاو منم بعد از خوردن گلیسیرین مرد!

موقع خواندن این لطیفه ترانه «تو که منو رسوا کردی» را پیش کنید.

شب عید بود و تازه داماد آینده برای اولین بار، شام، مهمان خانه پدر و مادر نامزدش بود. بعد از غذا، داماد آینده محض خوش آینه مادرن آینده به او گفت:

- عجب شام خوبی بود، خیلی وقت می گذشت که همچی شامی نخورده بودم.

برادر کوچک نامزد گفت: - اتفاقاً ما هم همینطور!

جلوهایی از همبستگی ملت ایران

تیه از صفحه ۲
یاسی مطرح است، آنجا که در مقابل یورش سیاسی پروهای استعماری و نوکران حقیر آنان قرار میگیرد، از هرگونه اختلاف عقیده سیاسی میگذرد. برای ابراز همبستگی متحد میشود و این همبستگی وسیلهایی برای از میان بردن همه نارساییهای اجتماعی میکند.

نیروهای استعماری و گماشتگان استعمار نوین عزم ملی ما را بارها شاهد بوده اند و به همین سبب در ادوار مختلف تاریخ میهن ما به شیوههای مختلف دست زده اند. تروریسم، که جزکشتار و دزدی هرج و مرج طلبی و کثیفتر از همه، انفجار

حب در میان مردم جلوهایی دیگر نداشته، شیوه جدید تهاجمی کارگزاران استعمار در خاورمیانه است. در مقابل این شیوههای کثیف و ضد انسانی، در مقابل این استعمار تازه تهاجم امپریالیستی است که هوشیاری سیاسی ملت ایران و فشردهگی صفوف لشراهای مختلف مردم ایران برای به ثمر رساندن

تحقق آرمانهای ملی ضرورتی میسر مییابد. تروریسم که چهره کثیف آن اینک بارزتر از همیشه نمایان است، در پی هدفهای معین سیاسی نیست، با استقلال، با رژیم و با بقاء ما به عنوان یک ملت به مقابله برخاسته است و به همین سبب هدفهای آن، تمامی ملت ایران است.

شناخت این واقعیت است که همه قشرهای مختلف ملت ایران را به تظاهرات یک پارچه و ابراز شوق علیه تحریکات استعماری و برای دفاع از ارزشهای ملی به میدان میکشاند و با شناخت همین واقعیت است که شرکت کنندگان در تظاهرات همبستگی متفقاً اعلام میدارند، که ملت ایران زنده و بیدار

و هشیار است و با عزمی استوار، همانند قلل رفیع البرز، و با شهامتی که شایسته فرزندان این مرز و بوم است از منافع و هویت ملی خود سرسختانه دفاع میکند و شیوههای استعماری و کینه را در هر شکلی

ایرانی را از همه کسانی که بنحوی با محافل بیگانه ارتباط دارند یک میکند. تظاهرات همبستگی ملت ایران، یادآور است

به همه قدرتهای جهانی، که ایران با احترام به اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز، به هیچ دولتی، چه در این لحظه دوست، چه در این لحظه دشمن، اجازه دخالت در امور داخلی ایران را نخواهد داد؛ زیرا راه ایران در ایران و براساس محتوای آرمانی انقلاب سفید و برای جامعه ایران معین میشود.

جوانان، دانش آموزان و دانشگاهیان در تظاهرات همبستگی علیه شیوههای کثیف تروریستها و حمایت گماشتگان استعماری از آنها.

موقع خواندن این لطیفه ترانه «امشب چرا چشمم، چرا چشمم، سیاهی می رود» را پیش کنید.

شخصی تلو تلو خوروان وارد میخانه ای شد و گفت: - موسیو ... یه یه گیلان عمر عمر عرق بنده.

- بیخشین آقا، شما خیلی بستین، بپتون عرق نمی دیم.

- چی چی؟ من من مستم! همه همه! حالا نشونت می دم. تا ثابت می کنم که مست نیستم. مثلاً داداش ... اون گربه رو می بینی که داره می آد تو؟ دوتا چشم داره. آگه من مست بودم ها ... چشمهاشو چهارتا می دیدم.

موسیو گفت: - خیلی بیخشین آقا، اون گربه ای که شما می گین داره می ره بیرون!

موقع خواندن این لطیفه، لطفا ترانه «اسب ابلق سم طلا آسه برومی-ری کجا» رو پیش کنید.

جناب سروان رسته سواره نظام رفت پیش فرمانده و درخواست انتقال به رسته زرهی کرد.

- واسه چی، شما که از افسرای خیلی لایق و خوب سواره نظام حسین.. افسر جواب داد:

- درسته قربان، ولی تا حالا اتفاق افتاده که وقتی یه افسر زرهی از زرهپوش پرت بشه پایین، زرهپوشه برگرد و گازش بگیره و احیاناً یه لگدش هم بزنه؟

موقع خواندن این لطیفه ترانه «صورتگر نقاش چین رو صورت یارم ببین» را پیش کنید.

در محفلی صحبت از میزان هنرمندی یک نقاش چیره دست بود و می گفتند که یک وقت در گوشه سقف اتاقش تصویر یک تار عنکبوت را کشید.

و این نقاشی انقدر طبیعی بود که کلفت خانهاش تا ده دقیقه سعی می کرد آن را با جارو پاک کند.

خانمی که در مجلس بود گفت: باور نمی کنم، دروغ محض است.

- باور کنید خانم، شما که این نقاش را نمی شناسید.

- البته نقاش را نمی شناسم، ولی کلفتها را خوب می شناسم.

موقع خواندن این لطیفه ترانه «خواب بودم خواب می دیدم» را پیش بفرمایید.

یکی، کسل و عصبانی بود رفیقش علت را پرسید:

- واسه این که دیشب خواب خیلی بدی دیدم. بریزیت بار دو و سوفیلورن و راکوئل و لش، لغت و برهنه دور و برم بودن.

- تو به این می گی خواب بدی؟

- آره، واسه این که خودم هم جینیالولوبریجیدا بودم.

موقع خواندن این لطیفه ترانه «امشب چرا چشمم، چرا چشمم، سیاهی می رود» را پیش کنید.

شخصی تلو تلو خوروان وارد میخانه ای شد و گفت: - موسیو ... یه یه گیلان عمر عمر عرق بنده.

- بیخشین آقا، شما خیلی بستین، بپتون عرق نمی دیم.

- چی چی؟ من من مستم! همه همه! حالا نشونت می دم. تا ثابت می کنم که مست نیستم. مثلاً داداش ... اون گربه رو می بینی که داره می آد تو؟ دوتا چشم داره. آگه من مست بودم ها ... چشمهاشو چهارتا می دیدم.

موسیو گفت: - خیلی بیخشین آقا، اون گربه ای که شما می گین داره می ره بیرون!



● فراتر از احزاب سیاسی، فراتر از صنفها و قشرهای معین اجتماعی، چهره ای فشرده از ملت ایران



خاویار و دگا در سطح بهترین نوشابه های جهانی قرار گرفته است

خاویار و دگا لذت بخش ترین نوشابه ها



* خاویار و دگا نوشابه ایست غیر از آنچه تا بحال نوشیده اید.

* خاویار و دگا نوشابه ایست استثنائی و منحصر به کار خانجات ایران می اهو از مجهز ترین

کارخانه نوشابه سازی در ایران و خاورمیانه.

* خاویار و دگا را در تهران و شهرستانها از نوشابه فروشیهای معتبر درخواست فرمائید.



دانشجو، کارگر، استاد در يك صف

دوربین تلویزیون ملی ایران در میان مردم شعاری که بر فراز دوربین تلویزیون در اهتزاز است: پیروز یاد انقلاب. و تلویزیون ملی ایران در عهد انقلاب متولد شد: فرزند انقلاب و در خدمت انقلاب بروز همبستگی ملی



جلوه‌ی از همبستگی ملت ایران



گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسمانهاست

هسته جاسحبت از «هها» ست

«هها» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپاست.

با «هها» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول

دهران - دوها - دوی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمائی ملی ایران - هها

